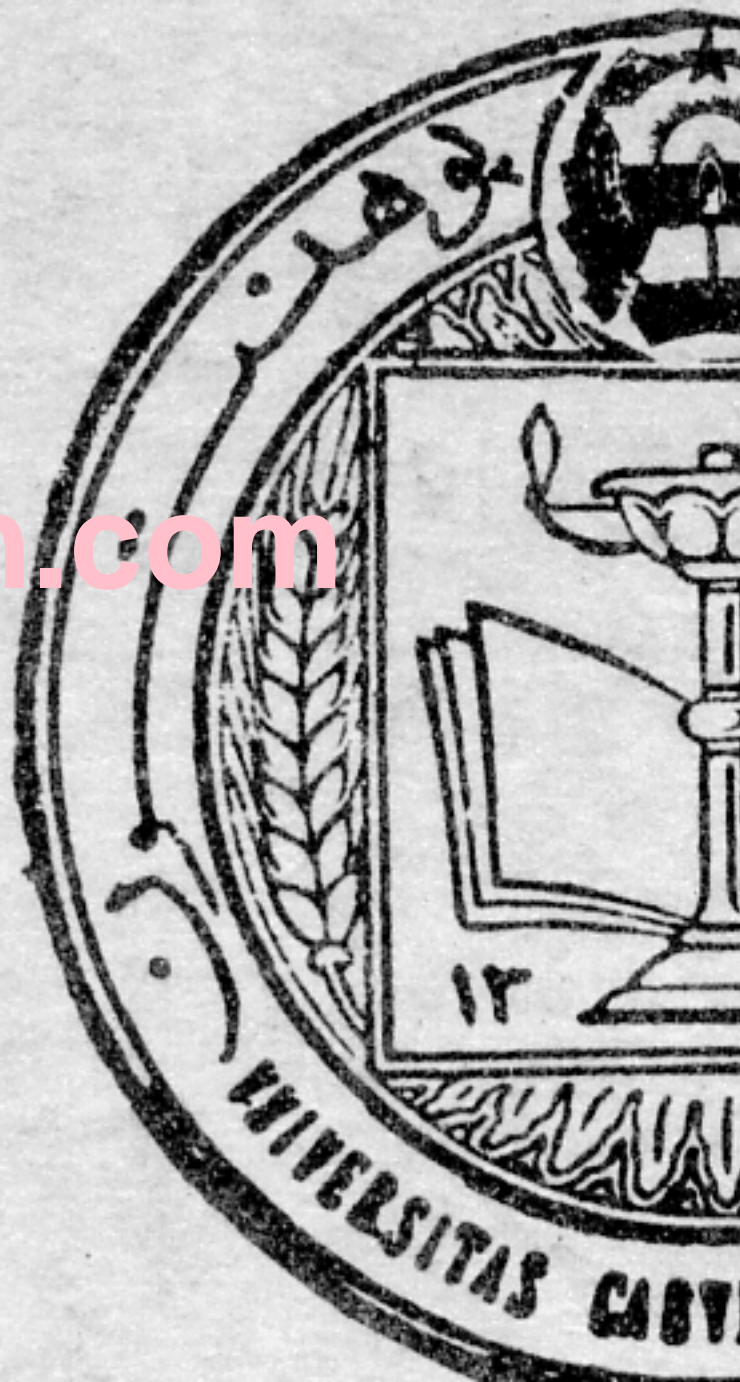


Ketabton.com



تاریخ ادبیات دری

از

دوره‌های باستانی تا پایان قرن چهارم هجری

مؤلف: پوهاند دکتور عبدالقیوم قویم



به اهتمام: پوهیالی نظر محمد بهروز

انتشارات پوهنتون کابل

۱۳۶۶

بیان داشت :

یکی از امور مهم علمی و ادبی به ویژه در پوهنتون کابل تألیف کتبی است که از یکطرف در معرفی فرهنگ کشور تاثیر داشته باشد و از سوی دیگر در کار بلند بردن سوپه محصلان پوهنخی زبان و ادبیات مفید واقع شود. ما در طول سه، چهار سال اخیر کتابهایی را به نشر سپردیم که مورد نیاز همه علاقمندان دانش بود. صرف و نحو زبان دری، بیدل شاعر زمانه ها، احوال و آثار بیدل، ادبیات معاصر دری، تا کنون به نشر رسیده است و تاریخ ادبیات دری از دوره های باستانی تا پایان قرن چهارم هجری، اینک در حال اتمام است و کتاب مقایسه نحو در زبانهای دری و فرانسوی و کتاب وزن شعر دری نیز طبع شده است.

در رشته ادبیات یعنی تاریخ ادبیات و ادبیات شناسی و مقایسه ادبیات تا کنون آثار جامع در کشور ما نشر نه شده است، ازینرو به نشر چنین آثار نیاز مندی ما خیلی زیاد است و استادان ما دست به کار شده اند تا درین رشته آثار مفیدی بوجود آرند و این کار نه تنها از نگاه استادان ما بلکه از لحاظ احتیاجی که به اینگونه آثار داریم خیلی ارزشمند است.

فاکولته زبان و ادبیات سعی بلیغ دارد تا استادان با صلاحیت یعنی آنانی که در تمام دوره کار پر ثمر و ارزنده خویش علاوه بر تدریس به نوشتن آثار سودمند دست زده اند پیش از پیش به ایجاد اینچنین کتاب های بسیار مفید در ساحه تحصیل دست یابند. هر اندازه بیکه به نشر کتب فایده مند درسی و ممد درسی موفق گردیم بهمان پیمان که راه موفقیت ما بسوی پیروزی بردیو سیاه جهل که منشأ بسیاری از نابسامانیها در کشور ما است کشوده ترو فراختر میگردد.

مصارفیرا که در طریق اشاعه و تعمیم علم و پخش کتب سود آور میکنیم در واقع سرما به گذاری بسیار نافع و پر بار است که ثمرات آن خواه زود یا دیر عاید مان میگردد.

نشر و تکثیر کتب علاوه بر تعمیم دانش سود بی پایان دیگر هم دارد که جوانان ما را به مطالعه و کسب علم و سواد فراغب میسازد و اذهان انعطاف پذیرشان را از اشتغال به اموری که نه تنها سودمند نیست بلکه مخرب استعداد و افکار جوانان ماست، نیز باز میدارد.

انتشار آثار گرانبهای فرهنگی و هنری و علمی با لخاصه ادبی که خواننده را به مزایای ثقافتی جامعه خودش ملتهفت و آگاه میسازد یکی از وظایف بسیار عمده و احترام از نا پذیر ماست و درین زمینه ناگزیر خواهیم بود که از دیگرین در رنگ و توردنداشته باشیم.

استاد محترم پوهازندکتور عبدالقیوم قویم که مقالات و آثار زیاد در باره ادبیات و فرهنگ نبشته از عرصه سالیان زیاد به امور تدریس و تعلیم و تألیف و تحقیق مصروف بوده از آثارش بصورت کتب و مقالات در کشور به نشر رسیده، آثار شعری دارد و شعرهایش بیشتر انتهاضی است و مقالات و کتب ارزنده علمی هم به یادگار گذاشته است که حاوی مطالب ادبی است. نشر این اثر پوهازند قویم بر ذخایر دانش ادبی این کانون علمی و فرهنگ میافزاید. موفقیتش را در راه خدمت بعلم و هموطنان آرزو دارم.

درین مرحله حساس که برای استقرار صلح در کشور عزیز ما بر اساس مشی انساوندوستانه حزب د.خ.ا و دولت ج.د.ا مصالحه ملی پیش گرفته شده است، هم طریق صلح را میپیماییم و هم در راه نشر و تعمیم علم و سواد مبارزه پیگیر می نماییم و تمنای ما اینست که به طور شایسته کامگار آییم و یقیناً پیروز می شویم. والسلام.

کا زنده ا کا دمیسین

پوهازند شاه علی اکبر شهرستانی

رئیس پوهنخی زبان و ادبیات پوهنتون کابل

فهرست موضوعها

| صفحه | عنوان |
|------|----------|
| الف | تقریظها |
| هـ | پیشگفتار |
| ز | مقدمه |

بخش نخست

وضع زبانها و ادبیات از دوره های باستانی
تا پایان قرن ۲ هجری

۱- خصوصیات عمده اجتماعی و اقتصادی افغانستان در عهد

باستان و بازتاب آن در ادبیات باستانی

۲- مراحل تحول زبانهای هندوایرانی

۳- زبان و ادبیات اوستایی

۴- زبان و ادبیات پهلوی

زبان دری

آغاز شعر گویی در زبان دری

دوره ها و پایه های تاریخی انکشاف شعر دری

بخش دوم

ادبیات دری در قرنهای (۳-۴ هـ / ۹-۱۰ م)

۱- بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و انعکاس آن در ادبیات

۲- ویژه گیهای هنری، اشکال و موضوعات شعر دری

۳- ادبیات در دوره طاهری

| | |
|-----|--|
| ۱۰۸ | ۴- ادبیات در دوره صفاری |
| ۱۱۳ | ۵- ادبیات در دوره سامانی |
| ۱۱۳ | الف) ابوالحسن شهید |
| ۱۱۶ | ب) ابوطیب مصعبی |
| ۱۱۹ | ج) رودکی سمرقندی |
| ۱۴۱ | د) ابوشکور بلخی |
| ۱۴۴ | ه) ابوالمؤید بلخی |
| ۱۴۵ | و) مسعودی مروزی |
| ۱۴۶ | ز) رابعه بلخی |
| ۱۴۹ | ح) ابو عبدالله ولوالجی |
| ۱۵۱ | ط) بشار مرغزی |
| ۱۵۱ | ی) دقیقی بلخی |
| ۱۸۱ | ک) کسایی مروزی |
| ۱۸۸ | ل) عماره مروزی |
| ۱۹۰ | تأثیر شاعران دوره سامانی بر گوینده گان دوره های دیگر |
| ۱۹۵ | نثر در دوره سامانی |
| ۱۹۵ | آغاز نثر در گونه گوی تطور و شیوه های آن |
| ۱۹۹ | بررسی ویژه گیهای آثار منشور دوره سامانی از نظر شکل، موضوع و تعدد |
| ۲۰۳ | ۱- مقدمه شاهنامه ابو منصور |
| ۲۰۷ | ۲- ترجمه تاریخ طبری |
| ۲۱۰ | ۳- ترجمه تفسیر طبری |
| ۲۱۱ | ۴- آثار ابوالمؤید بلخی |
| ۲۱۱ | ۵- آثار دیگر منشور دوره سامانی |
| | فهرست مأخذ |

تقریظ :

اثر ارزشمند (تاریخ ادبیات دری از دوره های باستانی تا پایان قرن چهارم هجری) محترم پوهاند عبدالقیوم قویم را مط لعه کردم . این اثر افزون بر مقدمه حاوی بررسی وضع ادبیات دوره های باستانی و ادبیات دری تا پایان قرن چهارم هجری میباشد . من با این گفته پوهاند قویم که : «تاریخهای ادبی در زبان دری از مولفه ادوارد براون انگلیسی گرفته تا کتابهای ذبیح الله صفا و جلال الدین همایی و امثال آن که همه به تبعیت از براون نگاشته شده ، ناظر بر مفهوم عام کلمه ادبیات است ، کاملاً ، واقفم . و تا حال به استثنای چند اثر معدود مانند تاریخ ادبیات یانریپکا و همکاران . نور و ظلمت اثر م . ای . زند . و امثال آن که با اتکا به پیش مترقی تحریر یافته اند و در آن خصوصیات و ماهیت طبقاتی ادبیات و تحول آن با نظر داشت مناسبات اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی بررسی گردیده و فلسفه درونی جریان تکامل ادبی را در پیکره تاریخ شرح و نقش حواث رادر انکشاف و انحطاط ادبیات توضیح نموده اند ، باقی تواریخ ادبیات ناظر بر مفهوم عام کلمه ادبیات بوده اند .

پوها ند قویم با این روش علمی و مطابق به تیوری مترقی و پیشرو، و با
ارتباط به مناسبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و توجه به چگونگی وجه
طبقاتی ادبیات و تشریح علل حوادث و پدیده ها در حالت ارتباطشان با یکدیگر
و تحلیل آن، این اثر ارزشمند را به رشته تحریر کشیده است. مؤلف در تلفیق
مطالب روش تازه و نوامروزی را در نظر گرفته، در شرح حال شعرا با
اقوال و اسناد معتبر انکاء کرده، و با تفحص عمیق که دال بر احاطه علمی و
تحقیقی مؤلف میباشد موضوعات را دنبال نموده است. پژوهشگر محترم
در توضیح و تشریح اشعار شعرا بیشتر به طرز تفکر و چگونگی زیبایی شناختی
آثار بادر نظر گرفتن محیط زیست شاعر و ارتباط آنها به بازتاب واقعیات
زندگی توجه نموده و مطابق به روشهای علمی با آثار ادبی در فراز و نشیب
پیکره آثار پنج تا پایان قرن چهارم هجری و با نقد و سره کردن آثار، مطالب ارزنده
که سود فراوان به محصلان و مطالعه کنندگان پیشکش میکند انتخاب و بدین
وسیله نیاز مبرم محصلان را برآورده ساخته است.

از آنجا بیکه تا حال درد پیار تمننت دری پوهنخی زبان و ادبیات کتابی در
این مورد با این نظم و ترتیب تالیف نه گردیده است، بنابراین این اثر در نوع
خود نخستین گامیست در این راه، که بنده آنرا عالی ارزیابی میکنم و برای
نامتادان و محققان دیگر این دیار تمننت و خود مؤلف این کتاب، آرزوی
تدوین و تالیف آثار دیگر را به دنبال این کتاب در بخشهای دیگر آن دارم.
موفقیت بیشتر مؤلف را آرزو مندم.

پوها ند دکتور عبدالرزاق زهیر

تقریظ :

تاریخ ادبیات دری از دوره های باستانی تا پایان قرن چهارم هجری
تالیف پوهازد عبدالقیوم قویم استاد پوهنچی زبان و ادبیات که شامل یک
مقدمه و موضوعات مربوط به ادبیات باستانی و ادبیات دری تا پایان قرن چهارم
هجری همراه با فهرست مأخذ است، از جهات مختلف با دقت و علاقه خاص
مطالعه گردید و مورد ارزیابی قرار گرفت .

در بخش نخستین اثر ، ادبیات باستانی و خصوصیات عمده اجتماعی -
اقتصادی علماً مورد تحقیق و تحلیل قرار گرفته است و بر اساس قاعده
ها و ضابطه های علمی ، از عکاس وضع اجتماعی ، اقتصادی در ادبیات
دوره های باستانی تا پایان قرن چهارم نشان داده شده است ، که انصافاً
در این زمینه خاص یعنی در تاریخ ادبیات کشور ما تازه و نو است . و هم
در همین بخش مراحل تحول و خصوصیات زبان اوستا و زبان پهلوی و
چگونه گی اختلاف نحوه بیان در آثار یکی از این دو زبان قدیمی کشور ما ،
از تصاریف روزگار نجان به سلامت کشیده و به دست ما رسیده است . و در
ارزیابی و تحقیق عالمانه قرار گرفته است . تحلیل مؤلف ارجمند و احاطه بیکه

در زبان و ادبیات کهن و قدیم ما دارند، و هم شمارش جنبه های حماسی و پهلوانی ادبیات اوستایی، ارزش این اثر را دو چندان ساخته است که برای شاگردان و استادان تاریخ ادبیات و دست اندر کاران ادبیات قدیم ما حایز اهمیت فراوان است. به ادامه این بخش از چگونگی وجه تسمیه و زادگاه اصلی و کیفیت به میان آمدن و تحول زبان دری که همیشه مورد اختلاف محققین بوده با استفاده از مراجع معتبر و مأخذ دست اول نظر عالمانه و محققانه بر قرار کرده است که درخور ستایش است. در پایان این بخش دوره ها و پایه های تاریخی از کشف ادبیات دری را از روی اسناد مؤثق متکی بر موازین علمی بر شمرده است.

در بخش بعدی این اثر چگونگی ادبیات دری را با در نظر داشت اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مورد مذاقه قرار داده است. در همین بخش از اشکال و موضوعات خصوصیات هنری شعر و همچنان از بهترین آثار در جهان ادب با اشاره به گوینده گان آثار سخن را زده است که در مجموع برای شاگردان و استادان دیپارتمنت زبان و ادبیات دری پوهنخی زبان و ادبیات رهنمایی خوب و مرجع مطمئن میتواند باشد.

مراجع و مأخذ کتاب را برجسته ترین و علمی ترین آثار تشکیل داده است که برای محققین تاریخ ادبیات و شاگردان پوهنخی زبان و ادبیات بهترین رهنما شده میتواند.

با طبع این کتاب پر ما به ووزین که از دیدگاه علمی - مترقی تألیف و ترتیب یافته است، گنجینه های آثار مفید و با ارزش کشور ماغنی تر گردد.

پوهندوی دکتور عبدالخالق وفاپی

استاد پوهنخی زبان و ادبیات

پیشگفتار

کتابی که اینک از نظر خواننده محترم میگذرد، ما حاصل سالها تحقیق و تدوین نگارنده است و بر اساس برنامه ویژه درسی دیپارتمنت زبان و ادبیات دری پوهنخی زبان و ادبیات تألیف شده است. در این اثر مقصود اصلی بررسی وضع ادبیات دو دوره مشخص میباشد که هر یکی از آنها ویژه گی مختص به خود را دارد. یکی ادبیات باستانی که شامل ادبیات اوستایی و پهلوی است و دیگر ادبیات دری از آغاز تا پایان قرن چهارم هجری. ادبیات این دو مرحله به مثابه مراحل آغازین تلاشهای آفرینشی ادبی ما ارزش فراوان دارد، زیرا مسیر تحول و انکشاف ادبیات در دوره های بعدی بر بنیاد آن مورد پژوهش و داوری قرار میگیرد.

در این شکی نیست که تا حال تعداد زیادی آثار پنهانی ادبیات فارسی دری توسط دانشمندان متعدد بارو شهاو نظرهای متفاوت نگاشته شده است. به همین سبب نوآوری در این زمینه کار ساده یی نیست. نگارنده درحین تألیف اثر خویش، با آنکه به اکثر آثار پنهانی ادبی فارسی دری، در پهلوی سایر مراجع قابل اعتماد رجوع کرده و از آنها استفاده مؤثر علمی نموده است، ضمناً سعی کرده است تا علاوه بر احاطه بر مباحث و موضوعات عمومی و مشخص که محققان دیگر نیز به نحوی از انحا به آنها توجه کرده اند، بعضی مطالب

تازه‌یی را که در دیگر تاریخ‌های ادبی مطرح نشده است، مورد پژوهش قرار
بدهد. این نکته نیز قابل یاد آور است که نوشتن تاریخ ادبیات توسط یک
محقق مستلزم قبول زحمت فراوان و تفحص متداوم می‌باشد و امکان راه یافتن
کاستی‌هایی در اثر می‌تواند متصور باشد، روی همین ملحوظ امروز اکثر رسم
چنین است که تاریخ‌های ادبی را چمنی از پژوهنده گان مینویسند تا اثر از
هر لحاظ جامع و کامل باشد. امیدواریم در آینده‌ها چندان دور، به همکاری
مشترک کارونهای فرهنگی و علمی ذیصلاح کزور خویش، بتوانیم به تالیف
تاریخ ادبیات جامع و مکمل که در برگیرنده همه دوره‌ها باشد، توفیق یابیم.
اما از آنجا بیکه کتاب حاضر مبتنی بر یک بر نامه معین و محدود درسی
و آنهم برای یک سمستر تالیف شده است، امید می‌رود که مؤلف در همین محدود،
از عهده نگارش این دوره، به تنهایی بدرآمده باشد و کار پژوهشی وی در راه
بررسی و معرفی ادبیات دوره مورد نظر، اندک خدمتی به حساب رود و اگر
کمبودهایی داشته باشد، با ابراز نظر دانشمندان در آینده بتواند پیش از پیش
تکمیل گردد.

این کتاب پیش از آنکه برای طبع حروفی آماده گردد، سه بار در فاصله
های زمانی به صورت گسسته چاپ شده بود. در چاپ حاضر افزایشها و کاهشهای
لازم به عمل آمد. نگارنده و وظیفه خود میداند که از استادان گرانقدر دیپار-
تمنت‌داری، به ویژه پوها ندد کتور عبدالرزاق زهیر و پوهندوی دکتور عبدالخالق
وفایی به خاطر تدقیق کتاب و محترم پوهیالی نظر محمد بهروز، به خاطر اهتمام
چاپ اثر، ابراز امتنان نماید و همچنان از کارگران شریف مطبعه و وزارت
تحصیلات عالی و مسلكی . ج . د . ا . به سبب مساعی و توجه‌شان در چاپ کتاب
سپاسگزار باشد.

پوها ندد کتور عبدالقیوم قویم

مقدمه:

ادبیات ما حاصل تلاش هنری انسان در جهت تبیین و تشریح چگونگی آرزوها و نیازمند یهای انسان و نتیجه ادراک مخیلاته او در رابطه به عوامل محسوس و نامحسوس است. این تلاش که در مفهوم سازنده گی مندمج میتوانند بود. محصول زنده گی اجتماعی است و بدان سبب ارزش بسزایی دارد. به تاسی از همین واقعیت میتوان قول ما کسیم گورکی را مصداقی برای ارج گذاری این تلاش دانست. (۱)

ادبیات به موازات رویدادهای جامعه و تغییر و تحول آن، دیگرگونی میپذیرد و در تجسم خصایص حوادث و تشخیص علل و عوامل آن سهم و یثرة خود را ایفا میکند.

ادبیات خصوصیت و ماهیت طبقاتی دارد. بنا بران مطابق شرایط زمان به بیان تناقضات طبقاتی مبادرت میورزد، به همین سبب آثار ادبی را تنها از رهگذر ساخت و شکل آن و نیز زیبایی و آرا پشهای ادبی آن، مورد بررسی تاریخی قرار نمیدهیم، بلکه از جهت محتوی و ارزشمندی مضمون آن نیز مطالعه و ارزیابی میکنیم و در حین بررسی به هر دو جنبه آن ارزش قابل پیشویم.

(۱) ما کسیم گورکی، ادبیات از نظر گورکی، ترجمه ابوتراب باقرزاده، انتشارات روز، تهران، چاپ دوم، ۱۳۲۷، ص ۳۰.

از آنجا بیکه آثار ادبی جوامع و ملل در طول سالیان متمادی آهسته آهسته دراز تباط با سا پر پدیده های اجتماعی و موارث فرهنگی به وجود می آید و به همین گونه نیز همانند آنها در هر یان تاریخ تغییر می پذیرد ، لهذا برای تشخیص منظم چگونه گی تحولات آثار ادبی باید آثار در تسلسل تاریخی و همگام با وضع سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی حاکم بر جامعه مطالعه و تحقیق شود . همین مطالعه تحول تاریخی آثار ادبی را بنام « تاریخ ادبیات » میخوانیم . به عبارت دیگر دانشی که تطور ادبیات یک زبان یا یک جامعه را به تاسی از اصول مشخص بررسی و تحقیق مبادر د ؛ بنام تاریخ ادبیات یاد میشود .

در تاریخ ادبیات ، از پیدایش نخستین آثار ادبی و ادامه تحولات آن آثار از لحاظ شکل و محتوی و دیگر خصوصیات در دوره های مختلف ؛ تکامل و انحطاط آن ، علل و اسباب این تکامل و انحطاط و پیدایش اشکال و انواع ادبی و به وجود آمدن سبکها و جریانهای ادبی و آفرینشی در نتیجه تاثیر عوامل گوناگون و امثال آن سخن به میان می آید .

با در نظر داشتن این حقیقت مؤرخ ادبی میتواند به ایضاح این امر بپردازد که ادبیات در جامعه مورد نظرش در طول تاریخ چه وظایفی را انجام داده و در خدمت چه کسانی قرار گرفته و بالاخره رسالت تاریخی خود را در برابر مردم چسان به دست اجرا سپرده و دارای چه مشخصاتی بوده است .

مطالعه وضع ادبی یک زبان یا یک جامعه یا نگارش تاریخ ادبیات آن میتواند به تاسی از اسالیب مختلف صورت گیرد . و از دیدگاههای مختلف بی اختلاف نمی باشد . ما کسیم گورکی ضمن بحث درباره ادبیات ، نویسنده گان تازه کار را توصیه میکند تا اطلاعاتی از تاریخ ادبیات داشته باشند از ابراز نظر او در باره

تاریخ ادبیات و. کلتویال و تمجیدوی از این اثر، برمیاید که تاریخ ادبیات باید حاوی شرح جالبی از نحوه تکامل خلاقیت زبانی و قلمی باشد. (۱)

در اینجا متوجه میشویم که گورکی در تاریخ ادبیات علاوه بر آثار ادبی نوشته شده به تحلیل و ارزش یابی آثار شفاهی و فولکلوری نیز ارج میگذارد و سهم آنها در تکوین تاریخ ادبیات بدیهی میندازد.

روشهای متداول نگارش تاریخ ادبیات در اروپای غربی متفاوت است و در مجموع محققان تاریخ ادبی آنجا، به دو طرز متوسل شده اند، یکی نگاهستن تاریخ ادبیات به مفهوم عام کلمه ادبیات، دیگر به مفهوم خاص آن، در نوع نخستین همه آثار فکری یک زبان یا یک جامعه یعنی آثار ادبی، علمی، تاریخی، فلسفی و امثال آن مورد نظر می باشد و در نوع دوم جنبه های زیبایی شناختی آثار مورد توجه قرار دارد. (۲)

تاریخ های ادبی زبان دری از مؤلفه ادوارد براون انگلیسی گرفته تا کتابهای ذبیح الله صفا و شفق و جلال الدین همایی و امثال آن ناظر بر مفهوم عام کلمه ادبیات است.

در حالی که تاریخ ادبیات یان ریپکا و همکاران او که با اتکا به پیشش مترقی تحریر یافته، از مزایای قابل توجه در شیوه نگارش تاریخ ادبی بهره - مند میباشند و در آن تحول ادبیات فارسی دری با در نظر داشت مناسبات اجتماعی - اقتصادی بررسی گردیده و ویژه گیهای این ادبیات از لحاظ احاطه موضوعات و خصوصیات هنری نیز از نظر به دور داشته نشده است.

۱- ماکسیم گورکی، همان اثر ص ۲۹

2, Rene Wellk and Austin Warren, Theory of Literature, Zro Edition New york, PP. 15-45.

باید اظهار داشت که تاریخ ادبیات به مفهوم عام کلمه ادب به تاریخ فرهنگ تقرب میکند. اگر تاریخ ادبیات دری به این مفهوم نگارش یابد، باید غیر از موضوعات ادبی، موضوعات دیگر از قبیل مسایل کلامی در قرون متوالی، مطالب علمی و نجومی، اشکال طبابت و چگونگی جریانه‌های فلسفی و مانند این موضوعات مورد تحقیق قرار گیرد. البته این کار خالی از پراگنده‌گی و دشواری نیست و نمیتواند در نشان دادن و بررسی همه‌جانبه آثار ادبی و بر شمردن مزایا و مصایب آن از جهت شکل و محتوی و تعهد آثار ادبی در قبال زنده‌گی اجتماعی و تشریح حال و احوال جامعه کاملاً بسنده و موفق باشد، زیرا بسیار کلی و عمومی است.

در تاریخهای ادبیات دری نظیر کتابهای براون و صفا این روش را ملاحظه میتوان کرد. این نویسندگان در موضوعات غیر ادبی نیز بسیار منهدم شده اند و در آن موارد چنان صحبت را به درازا کشانیده اند که گاه تحلیل‌های ادبی به صورت کوتاه‌ارایه گردیده است. پس اگر قرار باشد ایضاً وضع علمی و فرهنگی دوره‌یی برای یافتن رابطه این مسایل با تحول ادبیات آن صورت بگیرد، در این زمینه‌ها باید با اختصار و حفظ تمامیت موضوع صحبت به عمل آید. این مسأله مخصوصاً در تاریخ ادبیات دری بدان سبب مورد توجه قرار میگیرد که قسمت زیاد آثار در دوام سده‌های متوالی به موضوعات علمی، تاریخی، تصوفی، جغرافیایی، نجومی، فلسفی و امثال آن نیز اختصاص یافته و اغلب آثار منشور از احتوای چنین موضوعات برکنار نبوده است، و قسمتی از اینگونه مطالب در شعر دری نیز راه یافته است. با آنهم بر مورخی که در کار نگارش تاریخ ادبی اشتغال میورزد، لازم است تا در صورت ضرورت از این قبیل آثار در تثبیت نحوه تحول وضع ادبی

دری در پروسه تاریخ استفاده نماید و بجای اینکه در محتوای آثار غیر ادبی بسیار پیچید ، باید تفحص وی تا حد لازم ناظر بر دقایق و موازین اسلوب نگارش آن آثار باشد . ولی تاریخهای ادبیا تبیکه قبلاً از آنها نام بردیم ، به رعایت چنین اصل توجه نکرده اند و احیاناً اگر توجه هم کرده باشند کارشان و پژوهی خود را دارد .

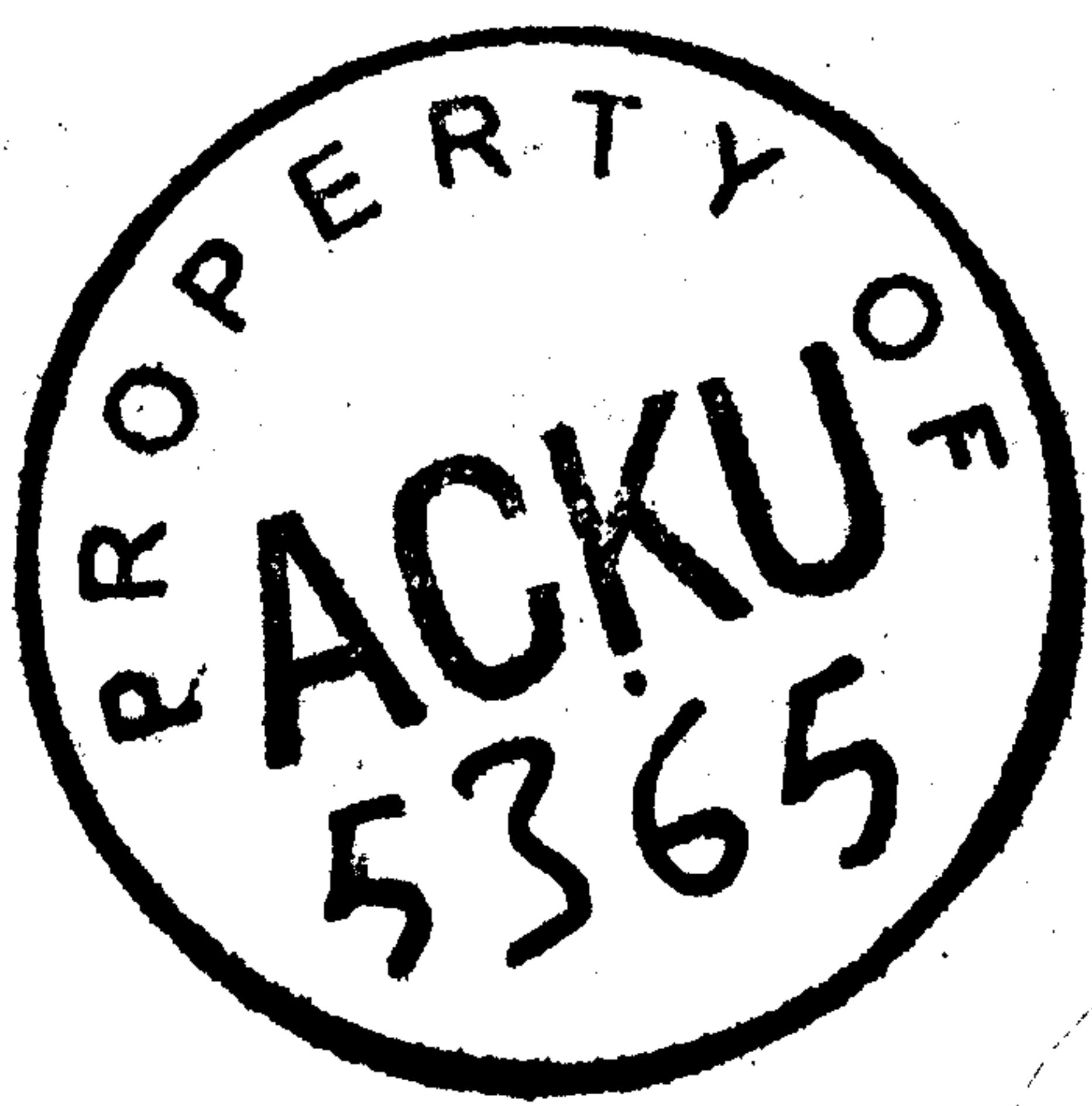
در نظر داشتن منظور زیبایی شناختی و استفاده از جنبه های زیبایی آثار در تاریخ ادبیات و توجه به کتابهای بزرگ و ممتاز از خصوصیت نگارش تاریخ ادبیات بر مبنای مفهوم خاص کلمه ادب میباشد که دومین نوع نگاشتن تاریخ ادبی است . مقصود از کتابهای بزرگ و ممتاز کتابهای است که از نگاه طرز بیان ادبی شهرت دارد . در این روش اگر کتابهای تاریخی ، اخلاقی ، عرفانی و حتی فلسفی و نظایران نیز در نظر گرفته شود ، بحث در مورد نویسندگان چنین آثار کوتا هتر نسبت به تحقیق راجع به نویسندگان نثرهای حکایتی ، حماسی ، روایی و نیز شاعران خواهد بود و به مزایای دقیق زیبایی شناختی آنان اختصاص خواهد داشت .

علاوه بر آن هستند نویسندگانیکه تاریخ ادبیات را به شکل تاریخ الشعرا نوشته اند . این اسلوب نگارش تاریخ ادبیات میتوان تنها به تراجم احوال محدود باشد و این تراجم جز تذکره شاعران چیز دیگر نیست . تذکره های شاعران طوریکه به همه پژوهنده گان آشکار میباشد به شرح احوال سخنوران اختصاص دارد و در آن ، به صورت عموم حوادث زنده گی و سرگذشت شاعران به ابتدایی ترین شکل مورد پژوهش و بررسی قرار میگردد . در این اسلوب بدون آنکه تاثیر سرگذشت سخنوران و چگونه گی تاثیر جریان ادبی و اوضاع و احوال روزگار آنان ، به طرز

بینش و جنبه‌های هنری و زیبایی شناختی و شیوه بیان و ماهیت محتوا این آثار شان نشان داده شود، تنها به اقتباس نمونه اشعار آنان بدون مناسبت و به حث مجموعه پراکنده توجه به عمل می‌آید و در توضیح مزایای این نمونه‌ها نیز هیچ اقدامی صورت نمی‌گیرد.

پس از تذکر مطالب بالا به این نتیجه می‌رسیم که مورخ ادبی باید با شناخت عمیق و تحلیل دقیق از جامعه و ادبیات و رابطه با همی تحولات ادبی با حوادث گوناگون اجتماعی و درک نقش فنا زاپدیر مردم در ساختن تاریخ و آفرینش ادبیات دست به نگارش تاریخ ادبی فراز نماید و از تحولات ادبی و نحوه آن در بحبوحه تحولات اجتماعی اقتصادی و سیاسی طوری سخن گوید تا حاصل کار وی از ساحت مدلول واقعی تاریخ ادبیات به دور نرود. البته در این امر هیچ شکی وجود ندارد که مقتضیاتیکه در نگارش تاریخ ادبیات در قرون وسطی و از جمله به ارتباط آثار منظوم و منثور و در انتخاب آثار مشخص از میان انبوه آثار یک‌در موضوعات گوناگون زنگاشته است موجود می‌باشد، باسندهای پسین و به ویژه دوره معاصر بی تفاوت نیست. بر مبنای روش درست انتخاب شده و با داشتن معلومات کافی و تخصصی در هر دوره بی‌ازدوره‌ها، میتوان از عهده انجام دادن این کار مهم و قابل توجه یعنی نوشتن تاریخ ادبیات، به خوبی بدرآمد.





بخش نخست

وضع زبانها و ادبیات

از دوره های باستانی تا پایان قرن ۲ هجری

۱- خصوصیات عمده اجتماعی و اقتصادی افغانستان در عهد باستان و بازتاب آن در ادبیات باستانی :

افغانستان که در دوره اوستایی آریاها و در اوایل عهد اسلامی خراسان نامیده میشد، مهد و ملتقای تمدنها و فرهنگهای گوناگون و مرکز بروز و پدادهای شگفتی انگیز بوده و پر تو این فرهنگها و رویدادها در پروسه تاریخ به بیرون از کشور ما نیز تا پییده و مورد استفاده جهانیان قرار گرفته است.

به قول ج، ج و یاز در حدود هشتاد قرن پیش از امروز کسار اقرار اساسی انسان را سنگهای نا تراشیده تشکیل میداد و در آن روزگاران در سوز مینی کنارهای دریاچه کسپین مردمانی میزیستند که در مرور ایام بنا بر عوامل جغرافیایی، اجتماعی و اقتصادی مهاجرتها بی کردند و گروهی چند از آن مردم در حوالی کم و بیش سه هزار سال پیش از میلاد مسیح به بلندیهای

پامپروس چشمه‌های رودخانه آمودریا و سیردرپا رسیدند (۱) آنجا را در آن روز گارمنا سبترین جای برای بود و باش یافتند و در همانجا اقامت گزیدند. پس از گذشت سالهای چند تعداد نفوس آنان روبه فزونی گذاشت و هوای آنجا روبه سردی گرایید، بنابراین آن عده پی از آریایی‌های مقیم آنجا کوچ کردند و به سرزمین پهناور «بخدی» فرود آمدند و نخستین مدنیت بخدی یا باختری را بنیاد گذاشتند.

این مردم در آن روز گاران که در کنارهای کسپین حیات بسر میبردند، خود را «آریا» نمی‌خواندند، مگر هماندسته بیکه به کنارهای آمودریا رسیدند به گواهی کتاب اوستا خود را «آریا» یعنی نجیب‌زاده و کشاورز و برزگر و مهمان نواز نامیدند و سرزمین خود را «آریانا و بیجه»، یعنی سرزمین آریاها خواندند.

نفوس آریایی‌های آریانا و بیجه نیز با گذشت زمان زیاد شد و چراگاه‌های آن سرزمین برایشان تنگ گردید و بنا بر یک سلسله عوامل با هم به پیسکار برخاستند که متون کهن ویدایی از آن ماجرا به عنوان جنگ و قبیله‌یاد کرده است. این ماجراها سبب شد تا قبایل چند از ناحیه بلخ مهاجرت کنند. چنانکه در حوالی قرن چهاردهم پیش از میلاد تیره‌های بنام «بهارت» از بلخ کوچ کردند و باره‌های خود از راه کوبها (کابل) و ارغنداب به دره خیبر و بولان پراگنده شدند. سپس به سرزمین سندھو (حوزه رودخانه سند) سر از پرشدند و مقاومت در اویدین‌ها را درهم شکستند و کشور خود را بنام «بهارتاورشه» (چراگاه بهارتا) نامیدند چندی بعد طوایف دیگر از آریایی‌های

۱- به حواله پوهاند محمدرحیم الهام، مجله ادب، شماره ۳-۴، سال ۱۳۵۴

آریاها و بچه از وطن اصلی خود یعنی نواحی بلخ سفر کردند و از هر یوا (هرات) گذشتند و در سرزمینهای غربی ساکن شدند و مسکن جدید خویش را به نام پارس یاد کردند. بدین ترتیب مردمان آریایی بلخ به چند دسته تقسیم شدند. دسته‌یی که در دره‌ها و کوهپایه‌ها و چراگاه‌های افغانستان گسترش یافته آنها را آریایی‌های مرکزی یا باختری میخوانند و دسته دیگر که به سوی جنوب غرب بلخ پراکنده شدند و در سرزمین پارس سکونت اختیار کردند آنها بنام آریایی‌های «پارسیک» یاد گردیدند و دسته سوم که در بهار تا ورشه ساکن شدند به آریایی‌های هندی معروف شدند. (۱)

آریایی‌های باختری حیات شبانی و کوچی داشتند. در سال ۱۹۳۹ م از تل - برزو نزدیک سمرقند تصویر هیکل‌ی روی ظروف گلی پیدا شده که محققین آنرا تصویری بزرگ شاه قدیم آریایی یعنی «کیومرث» پنداشته‌اند که نیمه انسان و نیمه بزگاو بوده و در اوستایی پادشاه شبان خوانده شده است.

در دوره مدنیت اوستایی نخستین بار نظام شاهی در بخدی بوجود آمد. آنسانکه از اوستا برمیآید (یما) به امر (اهورا مزدا) واره‌یی ساخت که طول و عرض آن به اندازه میدان اسپ دوانی بود و در آن اجناس جانوران، مانند گوسفند، گاو، مرغان و غیره را نگاه داشت و جای آب را به درازای یک میل کند و در آن واره بازارها، گذرها، خانه‌ها را به ترتیب مخصوص ساخت و مردمان علیل و دروغگو و بد خود دیوانه را در آن شهر جای نداد. بدین ترتیب نخستین شهر و مرکز مدنیت آریایی در «واره» بخدی تأسیس یافت و این کلمه واره اوستایی همانست که در سنگرت (وهاره) شد و در دری بهار (۲) است. از اوستا

۱ - پوهاند محمد رحیم الهام ایضاً

۲ - پوهاند حبیبی، تاریخ مختصر افغانستان، کابل ۱۳۴۶، ج. ۱ ص ۱۵ -

بر میاید که نخستین سازمانهای تکامل یافته بی که به منزله دوات بود در نواحی
از سر زمین آریا تا بوجود آمده است و با ارتباط به این موضوع اوستا گاهی از
از نواحی در سواحل رودخانه هیرمند در پیرامون ذریاچه هامون در سیستان
وزمانی از سرزمینهای ماورای آمو در باسخن میرانند. (۱) نخستین مراکز فرهنگ
سمرقند، مرو و بلخ بوده است. این نقاط صفحه های رویدادهای تاریخ باستانی است
در نقطه بی از این نواحی یعنی در بلخ بامی، زردشت که زمان او به صورت دقیق معلوم
نیست با تعالیم جدید ظهور کرد. وی مبدع نحله ثنویت بود. بعضی از محققان دوره
زنده گی او را در قرن ششم پیش از میلاد حدس میزنند ولی هیچگونه مصداقی
برای تعیین تاریخ دقیق زنده گی او نمیتوان پیدا کرد. در کیش زردشتی
اهورا مزدا و اهریمن مظهر نیکی و زشتی است. اهورا مزدا مظهر روشنائی
و زنده گی و انگدمینواهریمن بدنهای تاریکی و درگ در برابر هم قرار
داشتند و از همین جا است که تعلیمات زردشت را ثنویت می خوانند. قبل از
پیداشدن زردشت کیش میتراپی (مهر پرستی) رایج بود.

در دوره اوستایی اقتصاد روستایی و گله داری قد اول داشت و شایسته
ترین کار برزگری و زراعت به شمار میرفت که در آیین زردشتی یکی
از مؤثرترین و سیله مبارزه بابد نهادی است، چنانکه در کتاب وندیداد
اوستا می خوانیم:

«چون غله برای کوبیدن آماده میشود،
دیوها از ترس، عرق کردن آغاز میکنند.
چون آسیاب برای آرد کردن غله آماده میشود،
دیوها دیگر خویشن داری نمیتوانند.»

۱- یانریکو و دیگران، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه دکتر عیسی هابی، تهران ۱۳۵۲، ص ۱۲-۱۵

چون آرد برای خمیر شدن آماده میشود ،

دیوها زوزه میکشند ،

چون خمیر برای پختن آماده میشود ،

دیوها از ترس ... میزنند . » (۱)

این تذکر کوتاه نمودار اهمیت کار و بیانگر شکست نیروهای پلید

در برابر کشاورزان، کارگران زراعتی و زحمتکشانشان میباشد .

بدینترتیب در باره تاریخ باستانی افغانستان ازین قبیل مطالب قابل

توجه دیگر نیز موجود است . با یاد با نظر آن محققان که افسانه‌های خدا-

ینامه پهلوی یا شاهنامه فردوسی را در باره دوران پیشدادی و کیانیان جدی-

میگیرند و آنرا به سرگذشت باشندهگان آریانای باستانی مربوط میدانند ،

از جهت استدلال منطقی و تاریخی موافق بود . تعدادی از اساطیر ما مخصوصاً

در باره فرما نروایان و پهلوانان پیشدادی ، با اساطیر هندی مخلوط است ولی

دوران کیانی ازین اختلاط به دور میباشد . داستان کیانیان و پهلوانان سیستان

از محدوده اساطیر نیز بهره یافته و در متون مذهبی مانند اوستا و تفسیرهای آن

نفوذ کرده و در خداینامه‌های پهلوی یاد شده است . با اینحال چنانکه اخیراً

روشن شده است حتی در نوشته‌های هرودت نیز میتوان اشارات مبهم و مغلوطنی

به نامهای پیشدادی و کیانی یافت . هرودت این مطالب را مخصوصاً در بیان

احوال سکا‌های شمالی که خود از اقوام آریایی بوده اند ، آورده است .

از قرن هفتم ق . م تا ظهور اسلام . دودمانهای نظیر کیانیان ، اشکانیان

کوشانیان و یفتالیان ، صاحب نفوذ و قدرت بودند . البته قبل از اشکانیان از

هجوم اسکندر مقدونی اثراتی بوجود آمده بود و ساوکیدها نیز در

۱- یان ریپکاو دیگران ، تاریخ ادبیات ایران ، ترجمه دکتر عبسی شهباسی ، تهران ، ۱۳۵۴ ، ص ۱۹

قسمت های غربی آریانا وارد صحنه قدرت نمایی و بهره کشی شده بودند و در این دوران دین مزدایی کهن زوال یافت و دین اصلاح شده زردشت بنام مزدیسنه که گویند در آغاز هزاره پیش از میلاد در بلخ پدید آمده بود در آریانا رایج گردید و در دوره کوشانی و یفتلی دین بودایی وادیان دیگر شیوع داشت. در اواخر اشکانی دین زردشتی تحول میابد و زروانیزم پدیدار میگردد. سپس مانی گری و مزدکی گری ظهور مینماید و با پیداشدن مبادله مدنی و فرهنگی بین اقوام، آمیزه بی از مذهب و فلسفه بوجود میآید و فلسفه عملی (اتیک) در آریانا بنام «هندرچ» (اندرز) تنظیم میگردد و کتابهایی درین زمینه نگارش میآید و داستانهای حماسی و غنایی متعددی نوشته میشود و زندگی فرهنگی به شکل جالبی توسعه پیدا میکند.

از قرن ۷ ق. م تا ظهور اسلام وضع اجتماعی و اقتصادی در آریانا باستان بدون تغییر نمانده و در افزارها و شیوه تولید آن، سیاست تولیدی آن، نظام طبقاتی آن، رژیم دولتی آن، سطح تکامل فرهنگی آن و از این قبیل مسایل تحولاتی در جهت بغرنج تر شدن بوجود میآید. نظام دودمانی یا نظام «ویس» اولیه که بر رسوم پدرسالاری استوار بود، روبه ضعف می نهد و دولت متمرکز، شهرها، بازار و پیشهوران، تجارت، روابط پولی برده گی، بوجود میآید و این وضع آهسته آهسته مواجه به تغییر میشود و تیولداری و ارسنوکراتیسیسم و شیوه کاست، مانند طبقات ظهور میکند. با وصف این تغییرات، یک نوع ثبات ضمنی در چهره این اوضاع و احوال به مشاهده میرسد، یعنی بدون آنکه نظام دودمانی پدرسالاری از میان برود و در حالی که بسیاری از مؤسسات و موازین آن وجود داشت برده گی بوجود میآید و بدون آنکه برده گی نابود گردد

مقررات اشرافی و بیولنداری ظهور می نماید و همه در کنار هم مدت درازی
حتی بعد از استقرار اسلام دوام می‌کنند ولی این اصل را تا گفته نباید
گذاشت که نظام برده گسی و زمینداری در افغانستان باستان دارای
مشخصات خاصی است و بانوع برده گسی یونان قدیم و فیودالی روم
باستان کاملاً یکسان نیست و مطالعه نسج اجتماعی آریانای کهن قبل
از اسلام این اصل را توضیح میدهد. تمدن آریانادر دوره مدنیست اوستایی
و بعد از آن نیز در دوره اشکانیان و کوشانی در اثر رام کردن حیوانات از
آن جمله گاو - اسب و انکشاف زراعت و باغداری، استخراج معادن از
قبیل طلا و نقره و قایم کردن ارتباط میان اقوام کوچی و مقیم در مواضع
معین شهر و ده، انکشاف تجارت و صنعت و امثال آن پیچیده تر گردید.
امور بازرگانی به اساس مبادله جنس به جنس و مواشی صورت میگرفت.
قاعده نیوکراسی، به شکل کلاسیک آن در نزد شاهان در آمده بود و
در دوره گشتاسپ و خانواده اودین زردشتی تسلط داشت و همچنان ادیان
کهن نظام برکیش مزدایی کهن تاثير خود را در مزدیسنه چه در زمان زردشت
و چه بعد از او گذاشت. لیکن در دوران بعدی تحولی در هسته کیش
زردشتی بوجود آمد که در دوره اشکانی و کوشانی جهات رشد اجتماعی - اقتصادی
شدت یافت بعضی از ارزش های مادی و معنوی هلنیستی و یونانی و نیز هندی
بر فرهنگ آریانا تاثير کرد و زمینه التقاط فرهنگها و تاثير متقابل آن فراهم
گردید. این اختلاط فرهنگی وضع تجارت، پیشه وری، زراعت، راهسازی،
استخراج معادن، باغداری و امثال آنرا تغییر داد. (۱)

۱ - احسان طبری، برخی بررسیها در باره جهانی بینی ها و جنبش های اجتماعی در ایران،

نشرات حزب توده، ۱۳۴۸، صص ۱۷ - ۱۸

در دوره اشکانی «بهستان» مرکب از خاندانهای اشرافی «وانجمن فرزانه» -
گان» در تعیین شاه و عزل و نصب وی تاثیر داشت. جهت نظامی و جنگی
حکومت نیز قویتر و جهت تسامح مذهبی شدیدتر است و یک نوع التقاط مذهبی
نیز وجود داشت. در میان ادیان متعدد پرستش خورشید که بنامهای مختلف
یاد میشود، معمول بود گاهی بنام یونانی زیوس (Zeus) موسوم میگردد و
و یا به صورت اوریزد (اهورا مزدا) و میترا درمیآید. در مخیله افراد یونانی
و مقدونی ساکن قلمرو پارت، مفهوم میترای (میتره) پارتی، اپولون یونانی
توأم میشد. زروان نیزم رواج داشت و پیروان این کیش باور داشتند که
اورمزدا و اهریمن منشأ خیر و شر - دو برادر متساوی القوه و فرزندان پدر
اولین یا (زمان بیکران) یعنی زروان میباشند، اما در اواخر عهد اشکانی تعلیمات
مسیحیت از آنک در قلمرو فرمانروایان آن دو دمان رواج یافت. (۱) از
هنر نیر و مند پارتی بقایای ناچیز در بتض موزیم های جهان بجا مانده است و
بنا بر آن به دشواری میتوان مسیر اصلی تکامل آنرا مشخص کرد اگرچه هنر
افغانستان در عصر پارتیان نیز مانند دیگر مآثر اف-کار و معتقدات آن زمان
التقاطی بوده است با آنکه هنر پارتی در آری بود، اما ذوق و سلیقه عامه
مردم را نیز منعکس میکند. (۲)

در دوره کوشانی تیوکر اسی از قوت وحدت زیاد برخوردار بود بعضی
از شاهان نخستین کوشانی به لقب دیواپوتره (بخ پور یا فغمور) یاد میشدند
و حتی کنیشکا مجسمه خود را برای پرستش در معابد گذاشته بود. کیش

۱ - دیا کو نف، اشکانیان، ترجمه کسروم کشاورز، انتشارات پیام، تهران

۱۳۵۱ ص - ۱۱۸ ۱۲۱

۲ - همان اثر ص ۱۲۶ - ۱۷

بودایی گسترش قابل ملاحظه داشت، هنر افغانستان مرکب از عناصر قدیم
 و اصلی زردشتی - هندی، بودایی و مواریث یونانی بود.

تکامل تولید زراعتی، انکشاف صنایع دستی، انقسام کار در صنعت و
 دهقانی بوجود آمدن گسترش روابط تجارتنی، پیدایش شهرهای جدید،
 معاابد جدید، راههای تجارتنی جدید، استفاده از مسکوکات متنوع از
 خصوصیات دوره کوشانی به حساب میرود. البته در این وضع تفاوت در میزان
 فقر و ثروت نمودی موجود بود و بار تولید امتعه مادی و مظاهر درآمد اقتصادی
 بردوش رنجبران گذاشته شده بود. درین دوران قدرت بهره کشان به نحوی از
 انباشیره جان زحمتکشان رامی مکید. زحمتکشان، مزدوران و چوپانها عملاً
 بنده گان و رعایای محکوم فرمانروایان، بزرگان، موبدان و هیرپدان گرداننده -
 گان متنفذ معاابد بودایی و امثال آن بودند و وسایل عیش و نوش ستمگران
 با عرق جبین و زور بازوی زحمتکشان و برده گان تهیه و تدارک میشد. تمام این
 مظاهر به نحوی از انحاد در آثار بازمانده دوران باستانی از ادبیات اوستایی
 یعنی از سرودهای کهن گائایی و سایر بخشهای ادبیات اوستایی گرفته تا آثار
 دوره های اشکانی و کوشانی که به زبانهای کهن آریایی باختری و نیز ادبیا -
 تیکه به زبان پارسی باستان و زبان پارسیک ایجاد شده است، منعکس میباشد.

۲- مراحل تحول زبانهای هند و ایرانی *

آریاییها در زمانه های که هنوز از بخدی مهاجرت نکرده بودند
 بزبان واحدی سخن میگفتند که البته آثاری از آن به جای نمازده است
 این زبانرا گروهی از مستشرقان و زبان شناسان، هند و ایرانی میخوانند،

* اصطلاح ایرانی معادل است با اصطلاح آریایی که در زبان شناسی تاریخی استعمال

و تداول دارد.

هر یکی از طوایف آریایی یعنی آنکه در باختر باقی ماند و با آنها پیکه به هند و پارس مهاجرت کردند ، به لهجه های زبان هندی و آریایی سخن میگفتند. لهجه های که در باختر باقی مانده ، آنست که گاهای زردشت به آن سرود شده است و آنرا بنام زبان اوستایی می خوانند . لهجه پیکه به بهار تاورش برده شد به شکل زبانی تکامل کرد که سرود های ویدی با آن بیان گردید . لهجه دی-گر هندو آریایی را که پارس انتقال یافت و تکامل کرد و یاد گارهای آن از زمان داریوش هخامنشی از سال پنجم پیش از میلاد به خطوط میخی و عیلامی در سنگ نوشته های فرمانروایان هخامنشی ، بجا ماند بنام پارسی باستان یاد کردند .

به صورت کلی زبانهای هند و آریایی تا روزگار ما در سه مرحله تحول کرده است :

۱- زبانهای هندی :

- مرحله کهن : زبان ویدایی (۱۲۰۰ - ۸۰۰ ق. م)
- مرحله میانه : پراکرتها (۱۰۰۰ - ۴۰۰ ق. م)
- مرحله جدید : بنگالی گجراتی و غیره

۲- زبانهای آریایی (ایرانی) :

الف (زبانهای پارسی

- مرحله کهن : پارسی باستان (قرن شش تا اول قبل از میلاد)
- مرحله میانه : پارسیک یا پهلوی ساسانی (قرن اول میلادی تا قرن پنجم هجری)

مرحله جدید : زبانها و لهجه های بازمانده از آن که در ایران به آنها سخن گفته میشود .

ب، زبانهای باختری :

مرحله کهن : زبان اوستا (۱۱۰۰ - ۶۰۰ ق.م)

مرحله میانه : پهلوانیک، سغدی، تخاری (قرن ۴ ق م قرن ۲ میلادی)

مرحله جدید : پشتو - دری (کردی، بلوچی و زبانهای پامیرو غیره (۱)

۲ - زبان و ادبیات اوستایی

۱- زبان اوستایی :

از کهن ترین زبان آریایی که از آن نسبتاً ، آثار فراوان باقی مانده ، زبان اوستایی است . پس اوستایی به زبانی اطلاق میشود که کتابهای آیین زردشت به آن نوشته شده است . (۲) عده پی از نویسندگان در باره این امر که گویندگان این زبان خود را به چه نام یاد میکردند و این زبان در کدام یکی از نواحی رایج بود دقیقاً واقعیت را نیافته اند . با ارتباط به این موضوع میتوان خاطر نشان ساخت مردمانیکه به این زبان تکلم میکردند به استناد خود متن اوستا خویشتن را آریا و سرزمین شانرا آریا و بیجه میخوانند ، چنانکه در مهریشت میخوانیم :

«مهر دارنده دشتهای فراخ را میستایم که به ممالک آریایی خان و مان با سازش و آرامش و خان و مان خوش بخشد .»

در متون اوستایی از شهرها ، کوهها و دریا های افغانستان نام برده شده است از قبیل بلخ - هرات کابل - اراک - وزیرا - الرنج - هلمند (۳)

۱ - پوهاند الهام «نقش افغانستان در ورود و انتشار زبان دری در هندوستان» مجله ادب سال

۱۳۵۲ شماره ۳-۴ صص ۵۷-۶۰

۲ - پرویز نائل خانلری ، تاریخ زبان فارسی ، بنیاد فرهنگ ایران چاپ سوم ، ۱۳۵۰

صص ۲۱۲ ج ۱

۳ - رکجیمی دارمستتر ، وندداد اوستا ترجمه دکتر موسی جوان ، تهران ۱۳۴۲ صص ۱۵۷

اورو (رو - ولایت پکتیا و کوه سلیمان) هری ویتی (ارغنداب و دهر اورد)
سیامکه (سیاه کوه)، یو پاری سیتته (کوه بلندتر از پرواز عقاب - هندوکش)،
سپیتته گونه گیری (سپن غر)، سیستان (۱) و نیز در یشتها از پهلوانان معروف، چون
اسفند یار، زریر - بستور یعنی پهلوانان دو دمان گشتاسب و جنگ آوری آنان
در حوادث مربوط به سلسله کیانی ذکر رفته است که همه آن به تاریخ کهن
افغانستان مربوط اند. پس ازین حقایق برمیاید که محل رواج زبان اوستایی
افغانستان بوده و به این زبان مطالب بالا در متون اوستایی ثبت شده است.
زمان رواج این زبان به طور دقیق معلوم نیست اما از آنجا یکه عهد
زردشت را بین سالهای (۱۱۰۰ - ۶۰۰ ق م) تخمین کرده اند، پس همین تخمین را
در مورد اول زبان اوستایی نیز میتوان پذیرفت.

زبان اوستایی با سنسکرت و پارسی باستان شباهت و ارتباط نزدیک دارد، زیرا
هر سه زبان به زبان «آریک» که برخی از زبان شناسان آنرا زبان مادر فرض
کرده اند، ارتباط دارد. به اساس شباهت میان زبان اوستایی و سنسکرت بود
که برای بار نخست «باربوزوف» از روی اساسات سنسکرت به مطالعه زبان
اوستایی دست برد.

زبان اوستایی از نگاه ساختمان دستوری بسیار مغلق است. یعنی ساخت
اسم - صرف اسم - ساخت فعل و صرف فعل در آن زبان نسبت به زبان پهلوی
و زبان دری پیچیده است، چنانکه در آن زبان اسم و صفت از لحاظ عدد مفرد
و تشبیه و جمع از لحاظ جنس، مذکر و مؤنث و خنثی، از لحاظ حالت دارای
هشت حالت میباشد. بنا بر آن زبان تا مرحله زبان دری، تحول قابل ملاحظه ای
(از لحاظ دستور، همچنان از رهگذر تداول و یا متروک شدن کلمه ها و تغییر
شکل و معنای کلمه ها) نموده است.

۱ - پوهاند عبدالحی حبیبی همان اثر ص ۲۵ .

۶- تنوع و ویژه گیهای بخش های کتاب اوستا :

هما نظوریکه متذکر شدیم اوستا نام زبانی است که کتابهای آیین زردشتی به آن ایجاد گردید و چون این آثار به آن زبان تداول یافته بدان سبب نام کتابهای زردشت به اوستا اشتهاار پیدا کرده است. اوستا از نگاه لغت متضمن معنای اساس و بنیاد است و به اشکان مختلف از قبیل اوستا - ابستا - ابستا کک، وستا و امثال آن ضبط شده است و معمولترین همه همان، اوستا است.

در باره زمان تدوین متون اوستایی اقوال گوناگون وجود دارد به استناد کتاب «دینکرت نیپیک» (نوشته های اعمال دینی) که به زبان پارسیک میباشد اوستا روی چرم گاو نوشته شده بود و به اثر تهاجم اسکندر از میان رفت. سپس در زمان بلاش اشکانی (احتمالاً بلاش اول) مجدداً گردآوری شد و در دوره ساسانی باز دیگر تدوین گردید. متن اوستایی که اکنون در دست است به خط دقیق و خاص میباشد که بنام «دین دبیره» (خط دینی) یاد میشود. و زمان وضع آنرا حدود قرن ششم میلادی دانسته اند به قول پروفیسور کای بار از میان کلیه ممالک آسیای میانه نگاشتن متون مذہبی اول بار در ممالکی که تحت نفوذ مستقیم سوهری و اکدی ها بودند، آغاز شد. در خارج ازین حدود مناطق، متون فقط در حافظه ها نگهداری میگردد و به صورت شفاهی از نسلی به نسل دیگر منتقل میشد، چنانکه سرودهای «وییدی» و متون زردشتی بر همین منوال بوده است. حتی زامدتها بعد از آنکه به خط و الفبا دسترسی حاصل شد؛ چنان بود. احتمالاً برای اولین بار در زبانی که خط پهلوی رواج یافت نگاشتن متون دینی مرسوم شد، شاید به اساس چنین نظریه هایی بوده باشد که «اندره آس» دانشمند اوستاشناس آلمانی، با توجه به مطالب «دینکرت»

به این نظر است که اوستا تا زمان اشکانیان نوشته نشده بود و برای نوشتن آن با راول از الفبای پهلوانیک (پهلوی اشکانی) استفاده کرده اند.

در آن الفبا، فقط برای کانسرننت‌ها علامت بود علایم و حروف به کمک واول خوانده میشد. این متن اوستایی اشکانی بسیار بست جز به جز و حرف به حرف به، طور میکانیکی از الفبای پهلوی اشکانی به الفبای اوستایی دین دبیره برگشته شده باشد و این همان متون اوستایی است که ما امروز در اختیار داریم به قول اندره آس اختلافاتی که در بعضی از موارد در اوستای کنونی به نظر میرسد از زمانی ناشی شده است که موبدان، متون اوستایی را از خط پهلوانیک به خط جدید اوستایی دین دبیره برگردانیده اند.

«اندره آس» به ادامه گفته‌های خود خاطر نشان میسازد آنها بیکه اوستا را به خط (دین دبیره) به روی کاغذ آورده اند، کار آنان برگرداندن متن حرف به حرف بود و چون قادر نبودند بسیاری از حروف پهلوی اشکانی را که دارای صداهای مختلف است به طور صحیح و دقیق بخوانند و تشخیص بدهند، لهذا درین کار دچار اشتباه شدند که ما محصول این اشتباهات را در اوستای کنونی می‌بینیم. (۱) اما در سلهای اخیر تعدادی از اوستاشناسان وارد کردن نظریات اندره آس با آور میشوند که برخی از صورت‌های نگارشی اوستا که مهم به نظر میرسد در متن پهلوی آن بهتر قابل درک و خواندن است از جمله مواردی که بدان استناد میشود تبدیل اصوات *lah/laul, /hl* به یگدیگر است که یک حرف واحد دارد. اما باید در نظر داشت که اصوات در پهلوی اشکانی و حتی در پهلوی قدیم ساسانی هر کدام حرف جداگانه داشت و تنها در او آخر دوره ساسانیان بود که یک حرف برای چند صدا بکار میرفت.

۱- پروفیسور کای بارویگردان، دیانت زردشتی، ترجمه فریدون وهمن، بیناد فرهنگ ایران،

هیننگ استشرق انگلیس در يك سند غير زردشتی دلیلی را یافته است که مطالب آن مؤید وجود اوستای مکتوب در زمان اشکانیان است و این سند يك متن مانوی است . در نسخه اوستا به زبان پهلوی که در قرن هشتم میلادی نوشته شده و از سمرقند بدست آمده است تذکر رفته است که زردشت به اهر گشتاسپ کتاب خود را در اوراق طلا نوشت و آنرا در آتشکده «ورهران» نهاد این همان معبدی بود که اسفندیار آنرا در نوازك بلخ بامی بنا کرد .

ثعالبی در کتاب «غراخبار ملوک فرس» نوشته است که زردشت در زمان گشتاسپ کتابی آورد و آنرا برد و از ده هزار پوست گاو نوشتند هر کلمه را در پوست کندند و قشری از طلا در آن قرار دادند .

بدینترتیب می بینیم که نظر ها در باره چگونگی و زمان تدوین متون اوستایی نا همگون است .

اوستای کنونی شامل پنج کتاب است که اینک راجع به هر یکی از آنها صحت هایی خواهیم داشت .

الف - یسنا *yusna* :

کلمه یسنا در سنسکرت به شکل «*yugna*» و در پهلوی به شکل «*yagahon*» آمده است که معنای آن ستایش و پرستش است و کلمه جشن دری از همان لغت مشتق است . باید بخاطر داشت که فعل (*Gaz*) را که در سنسکرت به شکل (*yaj*) و در پارسی باستان بشکل (*yad*) و در پهلوی به شکل (*yashtan*) یستن آمده است ، بنیان کلمه یسنا و کلیه مشتقات آن دانسته اند . یسنا شامل هفتاد و دو فصل است که هر کدام از آنها یتی میخوانند و این کلمه را در زبان دری به شکل (*ha*) گفته اند . *haiti* مطابق است با کلمه ساتی (*Sati*) سنسکرت که در پهلوی بشکل (*hat*) (هات) آمده است و اصلاً این کلمه

به معنی پیوند و بستگی و از کلمه *ha* که به معنای به هم پیوستن است، اشتقاق یافته است از جمله فصل‌های *Yasnu* بیست و هشت آنرا گاتاها (*gathaha*) احتو می‌کند که کهن‌ترین قسمت اوستاست.

این بخش گاتاها را به خود زردشت یا نخستین شاگردان او نسبت می‌دهند. گاتاها معمولاً سرودهایی بوده است که به شمول یسناها در مواقع خاص خوانده می‌شده است. در گاتاها و یسناها فرورهای آموزگاران، آموزنده‌گان، زنان، مردان و موضوعاتی چون حیر و راستی و سعادت، ستایش شده است. بری تأیید این مدعا قطعاتی را از ترجمه در *یسنا* نقل می‌کنیم « فرورهای همه آموزگاران پاک را می‌ستاییم » ، « فرورهای همه آموزنده‌گان پاک را می‌ستاییم . »

« فرورهای همه مردان پاک را می‌ستاییم »

« فرورهای همه زنان پاک را می‌ستاییم »

« راستی بهترین نیکی است »

« وهم مایه سعادت است »

« سعادت کسی راست است »

« که راست و خواستار بهترین راستی است » سینا ص ۲۱۳

« ابدون اردی بهشت را می‌ستاییم »

« آن زیبا ترین امشا سپند »

« آن روشنی »

« آن سراسر بهی را » سینا ص ۱۴۵

ب: و پسیرد - این کلمه در اوستا به شکل (*visparatava*) آمده و در فقره

۱۲۲ مهر یشت به ملاحظه می‌رسد که این کلمه از دو جزء ترکیب یافته ، یکی

ویسپ و دیگری رتو، که معنای آن همه رده، میباشد. بنا گفته نباید گذاشت که برای رده، یا رتو معانی متعدد آمده است به قول نویسنده کتاب (مجموع التواریح والقصص) کسی را میخواهند که رأی قوی داشته است و در فرهنگ اسدی ظوسی به معنای دانا و بخرد آمده است پس در مجموع معنای کلمه ویسپ رده، همه سران یا همه ردهان میتواند بود. درین بخش از اوستا هم ردهان مینوی و جهایی بر شمرده شده اند، انشای این بخش از اوستا مانند یسناست جز پنج سرود گاتاها و از حیث مطلب نیز به کمتر مطالبی بر میخوریم که در یسنا نباشد، با بران هر چند بنام مستقلی میباشد با آنهم میتواند پیوستی باشد از یسنا.

ج- وندیداد: این کلمه از سه جز ساخته شده است یکی وی یا ویک به معنای ضد دیگر دیو به معنای دیو و سوم داد یا داتم به معنای قانون که جمعاً وندیداد قانون ضد دیو معنی میدهد. این کتاب شامل بیست و دو فصل است و هر فصل آنرا فرگرد میخوانند امحتویات این کتاب درباره جهانشناسی، طبابت، قوانین و برخی از عادات و رسوم آیین زردشتی است.

د- یشتها: این کلمه مشتق است از ماده یسنا و در معنی با آن یکی است. یعنی ستایش و نیایش و در پهلوی به معنای ستودن آمده است هر فصل این کتاب را کرده میخوانند که معنای کار دیا خنجر را میدهد پس کلمه کرده را به مفهوم قطعه بریده شده معادل کلمه *Sictio* لاتین و فصل عربی میتوان دانست. در اوستای کنونی بیست و یک یشت وجود دارد.

ه: خرده اوستا:

به معنای اوستای کوچک است که بنا به قولی در دوره ساسانی تنظیم شده است و شامل برخی از قسمتهای اوستا است یعنی استخرها جهایی است از قسمتهای متعدد اوستا.

۲- چگونگی شعر در ادبیات اوستایی:

قسمتی از متون اوستایی متشکل از سرودها و قطعات منظوم هجایی است البته در دوره های بعد که مدونین اوستا به تدوین این کتاب پرداختند بر اثر وارد کردن کلماتی برای توضیح مفردات یا ترکیبات مشکل کهن در آنها یا در نتیجه افزایش یا کاهش عبارات قسمتی از اوستا از حالت نظم یا به عبارت دیگر از عبارت شعر بودن به حالت نثر درآمده است. بنا بر این پیدا کردن صورت اصلی منظوم در آنها کار دشوار و مستلزم دقت زیاد است در گائها وجود يك عنعنه در کتابت یعنی جدا نوشتن مصرع ها از يك ديگرو نهادن علامات فارق میان آنها این مشکل را کمتر کرده است وجود بعضی از اصطلاحات در اوستا مانند «افس من» به معنای واحد شعری «وچس تش تی» قطعه بیکه مرکب از چند «افس من» است و امثال اینها دلیلی بود بر وجود شعر در این کتاب.

اطلاع علمی و دقیق از قسمت های منظوم در اوستا مولود کوششهایی است که بعضی از اوستا شناسان قرن نوزدهم میلادی مانند «وسترگارد» و «گلندر» و امثال آنان کردند و این کوششها هنوز هم ادامه دارد و در اثر مطالعاتی که صورت گرفته است، قطعات زیادی از قسمت های اوستا به دست آمده است. در اوستا گائها از داشتن خصوصیات شعری برخوردار است. یشتها نیز در اصل متشکل از سرودها پی بوده است یا به عبارت بهتر ترکیبی بوده است از نظم و نثر و از آن هجایی که در سرودهای اوستایی به مشاهده میرسد یاد آور اوزانی است که در سرودهای ادبیات پهلوانیک و در سرودهای هجایی نخستین زبان دری یعنی سرودهای قرن اول هجری چون سرود انشکده کرکوی وجود داشته است.

۳- جنبه های حماسی و پهلوانی در ادبیات اوستایی :

در بعضی از قسمت های اوستا اشاره های به موضوعات حماسی و پهلوانی شده است مثلاً در یشتها در موارد متعدد به نام پهلوانان آریانای باستان از قبیل اسفندیار ، زریر ، بستور و امثال آن بر میخوریم ، اینها کسانی هستند که در حماسه های ملی مادر طول زمان یعنی چه در دوره های پیش از اسلام و چه در ادبیات حماسی دری نقش بسزاد دارند و اگر احیاناً در اوستا از اسفندیار زریر و امثال آن به اختصار صحبت شده باشد ، ولی در حماسه هایی که در زبان پهلوانیک ایجاد شده . یاد حماسه های زبان دری نظیر گشتاسپنامه دقیقه سی ، شاهنامه فردوسی و امثال آن به تفصیل سخن رفته است . بدین اساس میتوان ابراز نظر کرد که اوستا به حیث تهاداب حماسه ملی ما میتواند به حساب برود . البته صحنه های کارروایی این پهلوانان افغانستان بوده است . این نکته را نا گفته نباید گذاشت که از يك پهلوان بسیار نام آور ادبیات حماسی ما یعنی رستم پسر زال در اوستا ذکری نیست و علت این موضوع که چرا در اوستا از رستم ذکری نرفته است محققاً روشن نیست ولی عده پی از نویسندگان به این نظر اند که چون رستم به آیین زردشتی گرایش نداشت به همان سبب مدونین اوستا نام او را در زمره پهلوانان دیگر آریانان که به آیین زردشتی اعتقاد داشتند در این کتاب نیاوردند .

۴- زبان و ادبیات پهلوی

۱- زبان پهلوی اشکانی و ساسانی و تشابه و تباین آنها:

در باره چگونگی زبان پهلوی شرق شناسان تحقیقات زیادی نموده اند هر چند نتیجه مطالعات بعضی از آنها گاهی مبهم است لیکن به روی هم از

تحقیقات بعضی دیگر در باب شناختن خصوصیت‌های زبان وادبیات پهلوی
 میتوان استمداد جست. علاوه بر مستشرقین عده بی از نویسندگان و محققان -
 نیکه در کار مطالعه و بررسی زبانهای پهلوی اشکانی و ساسانی، اشتغال ورز -
 یده اند نیز ما حاصل تحقیقات بعضی از آنها خالی از ابهام نیست یکی از
 وجود ابهام آن گویا این است که وقتی صحبت از زبان وادبیات پهلوی به
 میان می‌آید تنها با به کار بردن لفظ پهلوی اکتفا میشود، یعنی مشخص نمی‌گردد
 که مراد از پهلوی کدام نوع آن است پهلوی اشکانی یا ساسانی. باید خاطر
 نشان ساخت که ذکر کلمه مجرد پهلوی در حالیکه هر دو نوع منظور باشد
 تشخیص خواننده را در مورد پهلوی اشکانی و ساسانی دشوار می‌سازد.
 از جانب دیگر گاهی به کار بردن چندین نام از قبیل پهلوی «پارسیک» و
 «فارسی میانه» برای پهلوی ساسانی یا جنوبی مایه سرگیچی و حیرانی
 مخصوصاً برای محقق تازه کار می‌باشد، در اینجا تا حد توان سعی میشود که علت
 بروز اینگونه اختلاف تسمیه توضیح گردد و به همین سبب نخست در باره
 زبانهای پهلوی اشکانی و ساسانی صحبت به عمل می‌آید و در آخر پس از
 مقایسه بعضی از خصوصیات آنها به بررسی شیوه بیان آثار هر دو زبان
 پرداخته میشود.

پهلوی اشکانی (پهلوی شمالی یا پارتی) نام یکی از زبانهای آریانی است
 که پیش از اسلام در افغانستان و ماوراءالنهر مورد تکلم بوده است. میدانیم
 که پهلوی از نام قوم پارت (پارت) اخذ شده است. (۱) تبدیل *Darhava*
 به *Dahlawi* به اثر قانز و نه‌های فونتیکی صورت گرفته است (۲)

۱- راستار گویه، دستور زبان پارسی میانه، ترجمه دکتور ولی‌الله شادان بنیاد، فرهنگ ایران، ۱۳۴۷،

به قول زالمان در تحقیقات مانوی در یکی از ورقهای آثار مانوی (ورق M2) که در نتیجه اکتشافات از ترکستان چین (تورفان) بدست آمده و به زبان پهلوی ساسانی می باشد، نام پهلوی اشکانی، پهلوانیک *Dahlavanik* ثبت اگر دید، که بدون شك مراد از آن پهلوانیک است. (۱) که بعد آبه شکل پهلوی شناخته شده است. به قول بعضی از نویسندگان اصطلاح پهلوانیک به لهجه شمالی پهلوی اطلاق میگردد و آن زبان قوم (پارتی) یا پارت می باشد که بعد از امتیالی یونانیان از خراسان برخاستند و سلسله بزرگ و پر دوام اشکانی را بر پا کردند بنا بر این زبان از اواسط قرن سوم پیش از میلاد تا ربع اول قرن سوم بعد از میلاد زبان دولتی و اداری بود. (۲)

بقول دیاکونف در آیاتای عصر پارتیان نیز مانند دیگر کشورهای شرقی زبان یونانی به منزله *Lingua Franca* (زبان عمومی یا زبان مشترک) بود. با آنها تنها زبان رسمی شمرده میشد و در امور داخلی و ادوات کشور پارت زبان پارتی به مراتب رایجتر بود. چرم نبشته نمبر III اورامان و برخی از قطعات اسناد متأخرتری که در دور او و پوس مکشوف گردیده، به زبان مذکور نوشته شده است. چند سنگ نبشته مربوط به دوران اشکانیان که در دست است، نیز به این زبان منقور گردیده است. مطالعه در زبان پارسی از روی متون پارتی مانوی که در ترکستان چین کشف شده است صورت میگردد. (۳)

به اثر تحقیقات جدید این حقیقت روشن شده که پهلوی اشکانی در تحول

۱ - همان اثر، ص ۴

۲ - پرویز ناتل خانلری، تاریخ زبان پارسی، بنیاد فرهنگ ایران، چاپ سوم، ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۲۵۰

۳ - دیاکونف، اشکانیان ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، چاپ دوم، ۱۳۵۱، ص ۱۱۶

فرهنگی موثر بوده است و در جنبه های مختلف زنده گی معنوی و فکری دوره
فارسی میانه ساسانی نفوذ کرده بود . (۱)

در عصر ساسانی ادارات دولتی زبان پارسی میانه (پارسیک) را که زبان
زادگاه ساسانیان بود به کار میبردند . زبان اخیر الذکر بعداً به کلی زبان
پارتی را از عرصه بیرون کرد . (۲)

دو کتور معین به نقل از قول بعضی از محققان و زبان شناسان زبانهای باستانی
متذکر میشود که انحطاط زبان پارتی را میتوان بعد از قرن چهارم میلادی یعنی پس
از جا یگیر شدن سپاهیان ساسانی در خراسان برای مقابله با اهالی آنجا منسوب
دانست . زبان پارتی یعنی زبان دوره حکومت اشکانیان به نوبه خود در زبان
پارسی میانه (پارسیک) تاثیر کرد و این تاثیر را در زبان دری از بعضی جهات
میتوان دید . (۳)

اما زبان پهلوی ساسانی یا پهلوی جنوبی که بعضی از نویسندگان آنرا صرف
بنام پهلوی میخوانند و همین امر مایه اشتباه میشود در اصل بنام پارسیک خوانده
میشد زیرا که زبان ناحیه پارس بود . به قول تاوادی مقصود از پارسیک همان
پارسیغ است و رساترو مناسبتر از پهلوی است زیرا پارسیک یادآور سرزمین
پارس میباشد . در زمان ساسانیان پارسیک تنها نام این زبان بوده و ناچار پس
از بر افتادن آن دوستان ، این وضع همچنان برجای مانده است لیکن برای این
زبان (پارسیک) نام پهلوی گزیده شد و در آن روزگار زبان پهلوی مفهوم
اشکانی خود را از دست داده بود .

۱- تاوادی همان اثر ص ۶

۲- دیاکونف، همان اثر، ص ۱۶

۳- محمد معین ، فرهنگ پارسی، تهران، ۱۳۴۲ مقدمه

به قول کریستان سن، زبان پهلوی اشکانی در سده چهارم میلادی از میان رفته بود و آثار موجود آن زبان به پهلوی ساسانی گردانیده شده بود. (که منظومه درخت اسوریک و یادگار زریران آن آثار را تشکیل میدهد) بدین ترتیب پارسی میانه که زردشتیان بدان تکلم میکردند نیز پهلوی نامیده شد تا بدین وسیله از زبان (پارسی) (دری) که اکنون بر رسم الخط عربی نوشته میشود شناخته شود. از همین روی است که این پارسی را در بعضی از جاهای پهلوی نامیده اند. (۱)

در یوسنگ یکی از نویسنده گان و دانشمندان زردشتی هند پارسیک و پهلوی را برای یک زبان به کار میبرد که مراد از آن زبان پهلوی ساسانی میباشد. (۲) لیکن بکتین دیگر راز نویسنده گان در مورد نام این زبان بدین نظر است که پیش از کشف نوشته های تورقان این زبان را پهلوی میخواندند ولی بعداً برای اینکه میان آن، با زبان آریایی میانه شمالی یعنی پهلویک یا پهلوی اشکانی تفاوت گذاشته شود اصطلاح (پارسی میانه) به آن اطلاق گردید. (۳)

بقول تاو ادا یا اصطلاح فارسی میانه برای زبان پهلوی ساسانی (پارسیک) گویا اولین بار توسط الزمان به میان آمد (۴) و از آن پس در میان مستشرقان شایع شد. دکتر محمد معین راجع به زبان «پارسی میانه» متذکر میشود که این زبان معمولاً پهلوی نامیده شده است ولی هر تسفاد و بعضی دیگر از مستشرقان اصطلاح پهلوی را که از کلمه «پرتوه» (Darthava) مشتق

۱ - تاو ادا، همان اثر، ص ۲-۳

۲ - همان اثر.

۳ - پرویز ناتل خانلری، همان اثر، ج ۱ ص ۲۵۹

۴ - تاو ادا، همان اثر، پیشگفتار مترجم، ص ۹.



گمزدیده است برای زبان پهلوی به کار برده و زبان دوره
میانگانی را که اصلاً زبان جنوب ایران است (پارسی نامیده اند) (۱)
با در نظر داشت مطالب بالا میتوان اظهار کرد که تحقیقات در مورد
زبان پهلوی (پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی) يك دست نیست و اختلاف
نظرها و نیز تعداد اصطلاحات واحدی، مایه ابهام موضوع میشود. به هر
حال زبان پهلوی اشکانی و ساسانی از جهات مختلف با هم مابینت دارند.
پهلوی اشکانی زبان قوم پارت است و این قوم از ساکنان قدیم افغانستان
بودند و در نتیجه ضعف سلوکیدها قوت گرفته ابتدا خراسان و سپس دامغان
شهر (هلکاتم پلیس) را مرکز خود ساختند و بالاخره ری را متصرف شدند (۲)
و به سرزمین بین النهرین وارد گردیدند. با مطالعه عمیق در ساختمان زبانهای
اوستایی، فارسی باستان و پهلوی اشکانی و ساسانی میتوان
پیوند آنها را نشان داد و این کار در واقع به يك تحقیق جدا گانه نیاز
دارد، البته این زبانها در مجموع از يك مادر پیدا شده و با هم خویشاوند اند.
از جهت رسم الخط و کمی و زیادی هـ زوارش نیز در میان این دو پهلوی
اختلافی موجود است، با آنکه رسم الخط آنها از آرا می مقتبس میباشد باز هم
تفاوتی دارند.

همین قسم از رهگذر ساختمان دستوری، طرز تلفظ بعضی از کلمه ها و تبدیل
بعضی حروف از يك شکل به شکل دیگر نیز این قبایل را میتوان دریافت.

۱- دکتر محمد معین، فرهنگ پارسی، تهران، ۱۳۴۲.

۲ محمد تقی ملك الشعر ایماز، ترجمه چند متن پهلوی، به کوشش محمد گلبن، تهران

برای نشان دادن اختلاف دستوری ضمیر اول شخص مفرد را در هر دو پهلوی میتوان در نظر گرفت که آن ضمیر در پهلوی ساسانی *Man* (در فارسی باستان *Manaa* حالت اضافی (۱) : راوستا *Mana* و در پهلوی اشکانی *Az* (۲) میباشد .

یاد آور میشویم که *Az* (من) ضمیر اول شخص مفرد به معنی فاعلی مبتدأ در کلیه زمانهای افعال لازم و افعال متعدی (بجز در مورد زمانهای ماضی) استعمال میشود (۴)

همچنان بعضی از نامها در پهلوی اشکانی صرف میشد مانند «وناسیدن» به معنی زیان کردن که در پهلوی ساسانی تنها اسم جامد آن «وناس» به معنی گناه معمول بوده است. دیگر اینکه فعل کردن از ریشه «کر» و اسم مصدر «کرشن» و امر «کر» و مضارع «کرم» *Karam* «کری» *Kary* کرد *Karad* (۵) و غیره در پهلوی اشکانی وجود داشته و در پهلوی ساسانی

1- Kent old persian New Hevan, 1953 p.167

۲ ملك الشعر ايهار، همان اثر پیشگفتار، ص ۹، حاشیه ۲؛

Mackenzie, D.H.A A Concise pahlavi Dictionary. London . 1971

۳ برای تطبیق متن راجوع شود به منظومه درخت آسوریک، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ص ۴۳ و راستار گویوا، همان اثر، ص ۷۴.

۵- ملك الشعر ايهار، همان اثر پیشگفتار ص ۹ حاشیه ۲ در مورد این قبیل ریشه هادر فارسی

میان نظری بدینگونه وجود دارد: اگر استناد به تاریخ تحول زبان شود، پسوند مصدر در فارسی بیانه

بایستی Tan باشد (در فارسی باستان Tanaiy ولی در اثر تحولات ریشه های قوی و ضعیف

افعال و ایجاد ماده فعل زمان ماضی به عنوان مورفیم به خصوص در نحو مصدر، تحولات

ساختمانی صورت گرفت که منجر به تغییر مکان حرف (T) از پسوند به ماده فعل و تبدیل پسوند

Tan به Ai شد. در نتیجه Kar از Kartan (raf) از رفتن و گف (Rug) از گفتن، داداز

دانن (دائن) و غیره در فارسی میان به تنهایی نمی تواند صورت ولغت فعلی را تشکیل دهد

و از نظر در زمانی (دیا کرو نیک) واحد ساختمانی نمی باشد. رک. راستار گویوا، همان

اثر، ص ۱۷۹، حاشیه ۲

این فعل به اسم مصدر و کنش، و امر «کن» و مضارع «کنم» «کنی» و «کند» صرف می‌شود.
است (۱) در قسمت تبدیل بعضی از حروف به حروف دیگر به طور مثال
میتوان متذکر شد که حرف «پ» در «اشکانی» بعضاً در پهلوی ساسانی به
(ب) تبدیل شده است مانند آب-آب که گمان می‌رود ابتدا «آپ» به
«آو» و بعد به آب تبدیل شده است. (۲)

از نظر زمان رواج نیز این تفاوت مشهود است. یعنی پهلوی اشکانی
پیش از اسلام به تغییر و تحول مواجه گردید و باید یرفتن تا تیر از زبانهای
دیگر با ختری میانه چون سغدی و تخری (*Tukhri*) به گونه دری درآمد. در
حالی که پهلوی ساسانی در چند قرن اول اسلامی به کار میرفت. میتوان خاطر
نشان ساخت که در ایجاد زبان دری تا تیر و نقش پهلوی ساسانی نیز، البته
پیش از قرن اول هجری یعنی در عهد ساسانیان متأخر که در آن عصر زبان
پهلوی اشکانی کاملاً دچار تحول شده بود، یک مسأله قابل توجه می باشد کلمه
های متعدد پهلوی اشکانی یا به عین شکل و یا با اندک تحول در زبان دری موجود
است. از قبیل افراشتن، اندام، جاوید، خاست، مرغ، فرشته که در آثار تورفانی
به شکل (*Aurraost*) (اوراست) (هنام *Hunaam*، *Khist*، *Dresheg*)
(*Murg*) آمده است. همچنان کلمه های پور، پهلوان، چهر، شاهپور،
شهر، فرزانه را طبق قاعده زبانشناسی باید از کلمه های پهلوی اشکانی
دانست (۳) همین قسم کلمه های متعدد دیگر که ذکر آنها درین مختصر نگنجد،
دلیل دیگر اینست که شعر دری که نخستین بار به صورت مجایی در افغانستان

۱- ملك الشعر ابهار، همان اثر، پیشگفتار، ص ۹ حاشیه ۲.

۲- خانلری، همان اثر، ص ۳۰۳، ۳۰۴.

۳- بارطوط، زبانها و لهجه های ایرانی؛ مقدمه لقتنامه دهخدا، شماره مسلسل ۲۰ ص ۲۸، ۲۸.

بوجود آمده، دنباله همان نحوه بیان شاعرانه و ادبی است که در آثار پهلوی
 اشکانی و قبل از آن در اوستا دیده میشود و در واقع کشور ما شاهد تداوم
 و تداول ذوق ادبی و بیان شاعرانه در آثار زبانهای گوناگون این مرز و بوم میباشد.
 بنا بر آن باید بگوییم که در ایجاد زبان دری پهلوی اشکانی احتمالاً نقش
 بر ازنده تر داشته است و زبانهای یگرددوره میانها یعنی پارسیک (پهلوی ساسانی)
 تخری *Takhti* و سغدی در تکمیل عملیه ایجاد نقش دارد. بعضی از دانشمندان
 به این نظر اند که زبان دری از پارسی باستان (۱) و پهلوی ساسانی (۲) نشأت
 کرده است از آنجا بیکه این فرضیه بسیاری از پرسشهای اساسی را نمیتواند
 پاسخ بگوید بنا بر آن مورد تأمل است (۳) لیکن از این امر نباید چشم پوشید
 که در زبان دری، بعضی از کلمه های دخیل ازین دوزبان موجود است چنانکه کلمه
 سوار دری از شکل *Asabaara* فارسی باستان آمده است (۴) همچنانکه کلمه
 اسپ از شکل *Aspa* اوستایی و البته لغات اوستایی در زبان دری نیز فراوان است.
 به قول دکتور معین لغاتی از پهلوی ساسانی وارد زبان دری شده که
 بیشتر لغات دینی زردشتی است (۵) از قبیل ابان بهشت، مهر، خورشید،
 آفریگان (رشته از نیایش های زردشتی) اردیش (ضربتی به وسیله سلاح
 یا سو قصد) لیکن بدون تحقیق مزید و حصول ايقان کامل نمیتوان باور داشت
 که این نظر به کلی مسلم باشد زیرا مخصوصاً بعضی از کلمه های فوق از جمله

۱- ادب طوسی، بحثی درباره زبان فارسی، مجله ارغمان، دوره ۲۲، شماره اردیبهشت ۱۳۵۳

۲، دکتور محمد معین، فرهنگ، جلد ۱، مقدمه ص ۲۰

۳، برای کسب معلومات بیشتر رجوع شود به پوهانده محمد رحیم الهام، نقش افغانستان در ورود
 و انتشار زبان دری در هندوستان، ادب، شماره ۲۱، سال ۱۳۵۲.

۴ - Kent Ibid p. 173.

۵- دکتور محمد معین فرهنگ، جلد اول، مقدمه ص ۲۴.

کلمه مهر و خورشید را در زبان اوستایی می یا بیتم پس ممکن است این دو کلمه از زبان اوستایی یا از پهلوی اشکانی وارد زبان دری شده باشد.

کلمه مهر در اوستا به شکل *Mithra* (نام ایزدمهر) و نیز به معنی خورشید و پیمان و دوستی آمده است (۱) و در مهریشت راجع به آن مطالبی وجود است و در عبارت ذیل از مهریشت به معنای ایزدمهر به کار رفته است .

aasu aspim dadaaiti mithro yo vouru ga oyaoitish yoi mithre . noit aiwi druzhinti (۲)

ترجمه: مهردادار نده دشتهای فراخ اسپ های تیزرو دهد به کسیکه به مهر دروغ نگوید (پیمان نشکند) (۳) این کلمه در جز دوم کلمه *Hamiciya* فارسی باستان که به معنی هم مهر یا هم پیمان میباشد، آمده است که جز اول آن *ha* به معنی هم و جز دوم *Miciya* به معنی مهر میباشد (۴) مثلاً در یسن عبارت از کتیبه دار یوش در بهستون (۵)

Dasaav kaara haruva hamiciya

ترجمه: سپن کار همه همسی شد، از کمبوجی به سوی او شد (۶) همین قسم کلمه خورشید در اوستا به شکل *hvar* و در گاتاها خور است که در متون دری به هر دو شکل (هور) و (خور) موجود میباشد. میدانیم به جای حرف (خ) اوستایی در فارسی باستان حرف (ف) بکار رفته است، چنانکه در برابر فر

۱- م. مقدم، چند نمونه از متن نوشته های فارسی باستان، ایران کرده، کتابفروشی اپن سینا، چاپ دوم

2 Hens reichelt Avesta Reader Berlin 1968. P3

۳- یسنا گزارش پور داود، چاپ دوم، تهران، ۱۳۲۷، ج ۱، ص ۲۲۵

۴- م. مقدم، همان اثر ص ۲۶

5 Kent. I pipd 117

۶- م. مقدم، همان اثر، ص ۶۲

و فرشید فارسی باستان در اوستا کلمه های خور و خور شید را خواهم داشت و آنچه را که استاد پورد او در مورد فر و خور بیان میدارد با این نظر منافات ندارد (۱) و نیز وجود کلمه *huara darasa* به معنی خور شید تا بان و غیره در اوستا در توضیح و تا یید بیشتر قول ما کمک خواهد کرد (۲) درین جا با ارتباط به موضوع زبان دری و زبان کتیبه سرخ کوتل بغلان که منشأ یا مادر زبان دری انگاشته شده است (۳) یادآور میشویم که زبان این کتیبه را محققان تخاری، کوشانی و باختری گفته اند. پوهاند حبیبی مینویسد: (مستشرقان اروپا که این کتیبه را مطالعه کرده اند از قبیل هیننگ و ماریک زبان آنرا باختری نامیده اند ولی چون بغلان در تخارستان واقع بود بهتر است آنرا تخاری بخوانیم و من آنرا زبان کوشانی گفته ام که نام واقعی است ولی چون البیرونی، البشاری، مقدسی زبان ولایت بین بلخ و بدخشان را تخاری خوانده و آنرا به زبان بلخی نزدیک دانسته اند بنا بران اگر این زبانرا تخاری بگوییم نیز جایز است. (۴) از خلال مطالب فوق برمیآید که زبان این کتیبه به جهت اینکه از سرخ کوتل بغلان بدست آمده و بغلان در تخارستان واقع بوده به تخاری موسوم شده است. به عبارت دیگر این نامگذاری به اساس محل صورت گرفته است شاید نه به اساس ارتباط زبان آن کتیبه به زبان تخاری زیرا زبان تخاری از نظر زبان شناسان به زبانهای آریایی پیوند نمی دارد و بعضی از زبان شناسان زبان

۱- یشتها، چاپ دوم، ج ۲، ص ۳۱۲

۲ Hens Reichelt Ibid-28

۳ پوهاند عبدالحی حبیبی، زبان دوهزار سال قبل افغانستان یا مادری زبان دری، انجمن تاریخ

افغانستان «تاریخ تولد»، مطبعة دولتی، کابل ۱۳۲۲

۴ همان اثر ص ۵؛ تاریخ تلفظ صرف پنینو، با تعلیقات استاد حبیبی، کابل ۱۳۵۲ ج ۱ ص ۲۶۲

تخاری زامانند دسته هندو آریانی یکی از شعب نه گانه هندو اروپایی دانسته
و گفته اند که این زبان دوشاخه جدا گانه بنام آگنی و کوچی داشته و احتمالاً
بازبان سنسکرت و اوستا معاصر بوده است

دل آچار یکی از زبان شناسان معاصر راجع به زبان تخاری مینگارد که
از جمله زبانهای هندو اروپایی که به تنهایی خود در قسمت شرق باقی مانده،
زبان تخاری است. چینایی ها گویندگان این زبان را بنام توخوله *Tuhula*
و هندی ها بنام تخاره *Tukhara* یاد کرده و یونانیان متکلمان آن را *Tukharwi*
(تخاروی) گفته اند. تخاری بازبانیکه بنام تخری *Tukhri* در تخارستان
صحبت میشد و یکی از زبانهای آریانی میانه شرقی را تشکیل میداد، ارتباطی
ندارد. به سبب همین تلفظ بوده که در افتراق و اختلاف زبان تخاری و تخری
توجهی مبذول نگردیده و زبان تخری *Tukhri* که در ولایت تخارستان رواج
داشته با تخاری یکی پنداشته شده است. آنانیکه به زبان تخاری صحبت
مکیردند زبان خود را (توری) *Tuyre* می گفتند. هر چند زبان تخاری مدتی
بنام (ارسی) *Arsi* مسمی بود مگر سپس بنام توری رواج پیدا کرد.

در نتیجه حفر یا تیکه در اوایل قرن بیستم میلادی در ترکستان شرقی
صورت گرفت اسناد مغتیمی به دست آمد. از مطالعه این اسناد بر میآید که زبان تخاری
از قرن دوم پیش از میلاد تا قرن دهم میلادی در شهرهای قره شهر
و کوچه و نواحی تورفان به کار میرفته است. نوشته های باقی مانده این
زبان ترجمه هایی است از متن سنسکرت به رسم الخط برهمی مربوط آیین
بودایی و نیز نوشته های طبی، جد اول حساب مربوط به معاابد و اوراقی که
به کار و آنها داده میشد. زبان تخاری در واقع شامل دو لهجه جدا گانه
بود که نخستین آن در شهرهای قره شهر و تورفان در ترکستان شرقی صحبت

میشد و زبان دولت آگنی قدیم بود و دیگر آن در قسمت غربی در شهر
 کوچا حرف زده میشد. لهجه نخستین بنام آگنی یا تخاری (الف) و لهجه دوم بنام
 کوچا (یا کوچه) یا تخاری (ب) یاد می‌گردد. از لهجه نخستین که در قره شهر تکلم
 میشد اندک آثار باقی مانده و هر دو لهجه در حدود قرن دهم میلادی از میان رفته
 است. زبان آریانی میانه‌سا کا در جنوب غرب زبان تخاری قرار داشت. (۱)
 پوهانند الهام متذکر شده که گروهی محققان کلمه دری را از لفظ
 تخاری مشتق دانند که به تدریج تخری و دهری (بفتح دال وها) و دری
 شده است. (۲) این وجه تسمیه مبتنی بر این نظر است که شاید زبان دری
 از اسم و مسمای زبان تخاری نشأت کرده باشد. اگر زبان دوره کوشانی
 سنگ نبشته سرخ کوتل پلخمری را تخاری بنامیم این وجه تسمیه از لحاظ
 اشتقاق از مسمای تخاری درست است، ولی نه از لحاظ اشتقاق اسم. (۳)
 به هر حال تصور می‌رود که اطلاق نام تخاری، باختری و کوشانی به
 زبان کتیبه سرخ کوتل بغلان شاید بیشتر به اساس محل رواج زبان آن
 کتیبه و یا محل پیدایش کتیبه مذکور و نیز احتمالاً زمان آن کتیبه صوت گرفته است.
 از این استدراک در باره نام زبان کتیبه سرخ کوتل بغلان که مادر
 زبان دری انگاشته شده است، بگذریم بی‌مناسبت نخواهد بود که از نظر
 پرو فیسور هنینگ و پرو فیسور کاری بار که در باب چگونگی این زبان

۱- دل آچار زبان زبانها و زبانشناسی، از نشرات انجمن زبان ترك انقره ۱۹۶۸ شماره

۲۶۳، ص ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۰

۲- این نظر را محمد تقی بهار در جلد اول سبکشناسی نیز بیان کرده است.

۳- پوهانند الهام، همان اثر، ص ۶۴

گفته شده است، مطلع شویم. مستشرق اخیر الذکر با اژکا به نظر هیننگ (۱) می نویسد که زبان این سند، لهجه آریانی میانه است و آن طوریکه تا کنون حدس زده شده حد وسطی است بین زبهای پدغد - منجی از یکطرف و سغدی و خوارزمی و پارتی (پهلوی اشکانی) از طرف دیگر. (۲)

از نظر یاتیکه تا کنون درین زمینه ابراز گردید، میتوان استنباط کرد که زبان کتیبه سرخ کوتل بغلان که مادر زبان دری پنداشته شده آمیزه بی است از چند زبان آریانی میانه شرقی و در این امتزاج و اختلاط نقش زبان پهلوی اشکانی قابل توجه بود. و در اثر تغییر و تحول آن و کسب تأثیر لغوی و دستوری از زبانهای سغدی و تخری، زبان دری به نهجی که در کتیبه مذکور موجود میباشد به ظهور پیوسته است.

با ارتباط به همین موضوع پوها ندجیبی چنین ابراز نظر نموده است: «ممکن است که این زبان (مقصود زبان کتیبه سرخ کوتل است) به اصطلاح فیلاوژی یک ایزو گلاس کلان باشد یعنی سرزمینکه در آن دوزبان یا دولهجه به همدیگر میآمیزند و احیاناً، یک لهجه یا زبان مشترک را از دو یا چند زبان تشکیل میدهد. (۳)

همین قسم مطالبیکه امیل بنو نیست با ارتباط به این موضوع ابراز کرده است، میتوانند تمام گفته بالا باشد بدین ترتیب این زبان (زبان کتیبه سرخ کوتل) مشخصات

۱ - Bulletin of the school of oriental and African studies , XX III , London , 1960 . p 47

۲ - پروفیسور کای بارو دی - گران دیانت زر دشتی ، ترجمه فریدون وهمن ، بنیاد -

فرهنگ ایران، ۱۳۲۷، ص ۲۸،

۳ - همان اثر ص ۵

زبانهای آریایی را دارد، از قبیل تبدیل شدن گروه صامت آریایی (خ-ت) به گروه (غ-ن) و تفریق بین مونت و هذکر در آن حال مقدار آن است. (۱)

با در نظر داشتن آن مطالب که در باره کیفیت ایجاد زبان دری و با تعیین منشأ زبان مذکور ابراز گردید، میتوان به این مطلب نیز اشاره کرد که در زبان دری عناصر لغوی دخیل با مشترک از زبانهای فارسی باستان و پهلوی ساسانی و دیگر زبانهای این خانواده بزرگ موجود است که نظر به حوادث تاریخی و اجتماعی و جغرافیایی امری طبیعی مینماید (۲) اما خود زبان فارسی باستان یا پهلوی ساسانی مستقیماً منشأ زبان دری نمی باشد.

۲- آثار پهلوی اشکانی و ساسانی

در قدم اول باید دیده شود که از هر دو پهلوی چه مقدار آثار وجود داشته است، تا سپس زمینه مقایسه شیوه بیان آثار آنها فراهم آمده بتواند.

از زبان پهلوی اشکانی یا پهلوانیک که از اواسط قرن سوم پیش از میلاد تا ربع اول قرن سوم بعد از میلاد زبان دولتی و اداری آریانا بود آثار فراوان که متعلق به همان زبان باشد در دست زداریم. از نخستین حکمرانان اشکانی سکه هایی باقی مانده که بر آنها به خط یونانی نوشته شده است.

لیکن از سال ۵۲ بعد از میلاد به خط و زبان پهلوی اشکانی نوشته هایی دیده میشود، یکی از این آثار قبالة او و امان است که به خط مشتق از آرامی بر پوست آهو تحریر شده و تاریخ آن بسال ۸۸ بعد از میلاد یا سال ۱۲ قبل از میلاد میرسد و در حقیقت قبالة يك باغ است. همچنان از بین زبان يك سنگ نوشته ارههد اردوان آخرین حکمران اشکانی و سنگ نوشته های مفصل تراز نخستین

۱ تاریخ تلفظ و صرف پستو، ج ۱، ص ۶.

۲ پوهاند الهام، همان اثر.

حکمر و ایان ساسانی که هنوز زبان پهلوانیک در دوره آنان رواج داشت کشف گردیده است. خطی که در سکه های اشکانی بکار رفته است، حدفاصل میان قبالة اورامان و خط کتیبه های پهلوانیک دوران ساسانی به حساب میرود. (۱)

نوشته های بیشتر پهلوی اشکانی به آثار ما زوی مربوط است که از شهر تورفان کشف گردید به این زبان کتابهایی نیز نوشته شده بود که در مجمل الثوار یخ و القصص (۲) راجع به آنها چنین تذکر رفته است. «و از آن کتابها که در روزگار اشکانیان ساختند هفتاد کتاب بود از جمله کتاب مروک (مردک) کتاب سند باد کتاب یوشیفاس کتاب سیماس) بر علاوه این کتابها دورساله بسیار مهم به زبان پهلوی اشکانی نوشته شده بود که امروز ترجمه آنها را به زبان پهلوی ساسانی در اختیار داریم یکی از این کتابها در مناظره بز و درخت خرما برای اثبات رجحان یکی بردیگر است. به قول ملك الشعرا بهار کتاب مذکور به شعر بوده و در عهد اشکانیان تألیف و در زمان خسرو پرویز به پهلوی ساسانی ترجمه شده است. (۳)

شعر بودن این اثر را بنویست و همیننگ تا پیدا کرده اند و ابن شعر در قالب ادبیات نسبتاً دراز هجایی که سگته هم در میان داشته، سروده شده است (۴) بقول تاودیا مظهره درخت آسوریک، یک قطعه از ادبیات پهلوانی درباری میتواند بود. زبان متن پهلوی اشکانی است، ولی نشانه های دیگری که بتوانیم صورت اصلی نوشته

۱- خالری، همان اثر، ص ۲۵۰، ۲۵۲

۲- مجمل الثوار یخ، تهران ۱۳۱۸، صص ۹۳-۹۴

۳- بهار، ترجمه چند متن پهلوی به کوشش محمد گلبن، تهران ۱۳۴۷، ص ۵

۴- منظومه رخت آسوریک به کوشش، هیار نوایی، بنیاد فرهنگ، ایران ۱۳۴۶، صص ۱۸، ۹

شده آنرا در زبان پهلوی اشکانی پیدا نمائیم و جود ندارد میتوان گفت که اصل آن به صورت شعرعا میانه - سینه به سینه نقل میشده تا اینکه در دوره ساسانیان به شکل نوشته درآمده است. (۱)

کتاب دیگری از زبان پهلوی اشکانی مگر با ترجمه پهلوی ساسانی در دست است که موسوم به یادگار زریران است این کتاب که شعر بودن آن از طرف هیئتنگ تا پیدا شده است (۲) و تا واد یا آهنگ سخن آنرا شاعرانه دانسته است (۳) ، روح حماسی دارد و در شرح جنگ آریسان بر سر دفاع از کیش زردشتی و ترسیم دلاوریهای پهلوانان آریسان، چون زریر، بستور - اسفندیار، گرامبک، کرت و امثال آنها میباشد.

از زبان پهلوی ساسانی چه به شعر و چه به نثر آثار فراوان باقی مانده است. آثار باقی مانده این زبان مشکل از نوشته های دینی و غیر دینی میباشد، از قبیل دینکرت نیک، بند هشن، سینوی خرد، ار داویرافنامک، نیرنگستان وزند اوستا، ماتیکان چترنگ، بدرز نامه ها و غیره بعضی از این آثار در فاصله میان آغاز اسلام و قرن ششم هجری تألیف و تدوین شده است. (۴)

۱- تاوادیا، همان اثر، ص ۱۹۳

۲- منظومه درخت آسوریک، ص ۸-

۳- تاوادیا، همان اثر، ص ۹۳

۴ برای کسب معلومات بیشتر در باره آثار پهلوی ساسانی به کتابهای ذیل رجوع شود:

- خانلری، تاریخ زبان فارسی، چاپ سوم، ۱۳۵۰

- بهار، همان اثر

- تاوادیا، همان اثر

- دستر جاماسپجی، متنهای پهلوی، باد بیاچه بی از دکتور ماهیار نوایی، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

۳- چگونگی موضوع و اختلاف شیوه بیان در آثار پهلوی اشکانی و ساسانی

شیوه بیان در آثار پهلوی اشکانی و ساسانی متباین است. بدین معنی که آثار پهلوی اشکانی صیغه ادبی دارد و بر خوردار است از شیوایی بیان. علاوه از سرودهای متعدد مانوی مکشوف از تورقان که به زبان پهلوی اشکانی ثبت شده است، دورساله موجود یعنی منظومه درخت آسور يك و یادگار زریران حاوی خصوصیات بیانی زیبا میباشند که این خصوصیات در ادبیات اوستایی که زاده و پرورده سرزمین افغانستان است دیده میشود. هر چند این دورساله ترجمه از پهلوی اشکانی به پهلوی ساسانی است، با آنهم شیوایی بیان در ترجمه نیز دیده میشود که خود دال بر تاثیر سبک متن اصلی است. این دورساله در زبان اصلی یعنی پهلوی اشکانی به شعر هجایی بیان شده است لیکن در ترجمه اش این خصوصیت به گونه متن اصلی نیست مخصوصاً دورساله یادگار زریران که رابطه بین بیت ها از هم گسیخته و جمله های متشور جای هجاها را گرفته و بر موزونی بیت ها صدمه وارد شده است. همین قسم در مورد منظومه درخت آسور يك با وصف اینکه شعر بودن آن ثابت شده است (۱) اما تطبیق آن با قواعد مسلم شعری عالی از اشکال نیست. از تحقیقاتیکه خاورشناسان در زمینه اشعار زبان پارسی انجام داده اند، میتوان به این حقیقت پی برد که علاوه از وزن موجودیت قافیه در اشعار پارسی دور از امکان نبوده چنانکه بنویست دو قطعه را برای اثبات وجود قافیه در زبان پارسی نقل کرده است. (۲)

قدر مسلم اینست که درین دو اثر شیوه بیان کاملاً صیغه ادبی و رنگ

۱ - همان اثر، ص ۱۷.

۲ - همان اثر، ص ۲۶ حاشیه ۲.

شاعرانه دارد. شاید موضوعی که در آنها پرورده شده است، ایجاب آوردن اینگونه بیان را می نمود و یا اینکه همان ذوق ادبی که از گستاخ باستان در افغانستان سراغ می شد و نمونه آن در کتاب اوستا دیده میشود، در آثار زبان پهلوی اشکانی انعکاس یافته است و تاثیر همین ذوق و استعداد هنری بود که سخنوران ادب دری نخستین بار از افغانستان سر بلند کردند و به تلمذ و تعبیت از آنان گوینده گان دیگر بسیار بعد به آوردن سخن دری کوشیدند که مثال بارز آن قطران تبریزی است که از محضر ناصر خسرو بلخی دقیق و غوامض اشعار دری را پیاموخت تا شعر نیکویش با این استفاده نیکوتر شد.

مقصود ما از موضوع کتابهای درخت اسوریک و یادگار زریر آن اینست که این کتابها مانند بعضی از آثار باقی مانده زبان پهلوی ساسانی به طور کل مختص به بیان و شرح مسایل دینی، اندر زهای مذهبی، اصول و طریقه آیین زردشتی، بجا آوردن دستورهای آن کیش و نظایر این موضوع نیست. گرچه در هر دو کتاب صحبت از مسایل دینی به پیمانۀ بسیار اندک است، اما نه چنان مسایلی که بسیاری از آثار پهلوی ساسانی آنها را شرح کرده است. به حیث مثال در منظومۀ درخت اسوریک اگر بزهم سودهای خود رد چارچوب مسایل دینی تا کی می کنند. (۱) لزومی ندارد که در آن هم تمایل موبدی وجود داشته باشد یا پیروزی آن نشانه رنگ و تمایل دینی باشد، بلکه واقعیت قطعی و مسلم که روایت ملی را تا پید می کند یعنی «رستختم» (۲) Rudastahm از زبان بز گفته میشود و آگاهیهای دینی با رویدادهای تاریخی سازگار است (۳).

۱- همان اثر، ص ۶۱.

۲- همان اثر، ص ۶۷.

۳- تاوادیا، همان اثر ص ۱۸۹.

در یاد گاد زریران نیز هر چند صحبت از کیش زر دشتی است ، لیکن اصول
و مسائیر این آیین شرح و بنیان نشده ، بلکه شرح دلاوری پهلوانان آریانای
باستان است در امر دفاع از آیین روزگارشان و حراست از وطن و نوامیس
ملی شان و پایداری در برابر کسا نیکه در مقابل شان با اندیشه ناسازگار
و ناموافق برخاسته بودند. بنا بر آن درمو قعی که چنین حوادث تاریخی محتوای
آثار را تشکیل می دهد لا بد شیوه بیان به گونه یی می باشد که بر خواننده تاثیر
کند و طبعاً درین قبیل آثار تعبیرات ، شاعرانه و هنری است .

درین رساله آنجا که سخن از پیش آمده های ساده و جذبی است بیان
هم ساده است . اما به علت کوتاهی که دارد گیرا و پر کشش است مانند
همان جای که نامه های دعوت درباره انصراف از آیین زر دشتی میان گشتاسپ
و ارجاسپ رد و بدل میگردد و پاسخ غرور آمیز یکه به این دعوت داده
میشود . (۴)

در جای که مناسبتی اقتضای کند ، زبان بسیار ادبی و پر از تشبیهات
شاعرانه و مبالغه آمیز میشود مثلاً در هنگام لشکر کشی ، ناله پر درد جا ماسپ
که گشتاسپ او را به پیشگویی در جنگ و ادار ساخته بود : « آه ! کاش از مادر
تراده بودم و چون زایده شدم کاش در کودکی به سر نوشت خود مرده بودم .
یا مانند ناله در دژ کک به دستور بر سر زریر هنگامیکه نفس بیجان پدر را
در میان او بردگام می بیند : « تو را چنین کام بود که با هیونان کارزار کنی . کنون
کشته افتاده ای . از درین رزمگاه چون بی گنج مردم و این خوب چهر و گسیوان
وریش تو از با دها پریشان تن و پیکر ویژه ات به پای اسپان خسته و خاک بر روی

نشسته) (۱) و با مطلبی که در توصیف جنگ آوری زیر پر بیان شده است. و آن نهم
میا هبدد لیر زریر آنگونه دلبرانه کارزار کند همچون ایزد آذر که اندر نیستان
افتد و باد با آن یار بود (۲) بدین ترتیب تقریباً تمام حالتها و چهره هادریک
کار ادبی و هنری کوچک نما پانده شده است.

برای نشان دادن خصوصیات ادبی و بیان اسلوب شاعرانه آثار پهلوی
اشکانی علاوه از دو کتاب فوق الذکر، میتوان به متون مانوی پارسی که
از شهر تورقان کشف شده است توسل جست، مخصوصاً سه متن طولانی که
بنام «اندامها» یاد شده است. یکی از این متنها «ورزکان آفریوان» به نثر و دوی
دیگر: «انگدروشنان» و «هودیدگمان» به شعر است. درباره این متنها، مستشرقان،
مطلبی به نشر سپرده اند، چنانکه میولر راجع به یک نکته املائی در بند ششم
یک شعر «انگدروشنان» که در نسخه خطی وجود دارد بحث کرده است.

هر دو پارچه شعر توسط زالمان مکرر به چاپ رسیده بود لیکن میولر
هیچ مقدار از متنهای اندامها را بدست چاپ نسپرد مگر در سال ۱۹۱۸ با
داشتهای خود را که در مورد آن سرودها تهیه کرده بود، برای «رایت ز نشتا بین»
R. Reitzenstein فرستاد و اجازه داد که وی در تدوین اثر خویش از آن یاد داشتهها
استفاده نماید. او همچنان عکسهای بی از قطعات متعدد اندامها را که با مساعدت
اندره آس *J. C. Andreas* خوانده بود، بدسترس رایت ز نشتا بین گذاشت.
رایت ز نشتا بین سپس برای اثبات این موضوع که در میان زردشتیان آریانا یک آیین
رستگاری باقی ماند و این آیین به ما زویان انتقال یافته و توسط ایشان به جماعت های
مذهبی در غرب برده شده بود، تصمیم گرفت. اسناد یکیه وی برای این منظور مورد

۱- بهار، همان اثر، ص ۷۰

۲- همان اثر، ص ۶۷.

بررسی قرارداد مشتمل بر قطعات M4، M7، M91، M93، M96 این
و قطعات متعدد دیگر از متون مانوی بود. اساساً تفسیر او از قطعه M7
راجع به این امر که يك سرود زردشتی به واسطهٔ مانوی برای پیروان او
اقتباس شده بود، مورد قبول واقع شده است. (۱)

سرودهای مذکور با آنکه مسایل متنوع و موضوعات متخلف را احتوا
میکند و دربارهٔ مطالبی چون روح انسانی و جدا شدن آن از تن پس از
مرگ انسان و مراجعت آن به (بهشت روشن) (۲) (جنان الیون) (۳) و موضوعات
دیگر اطلاعاتی را ارائه میدارد لیکن، نحوه بیان و لحن سخن آن لطیف
و شاعرانه میباشد.

آثار پهلوی ساسانی در حالیکه منعکس کنندهٔ موضوعات متنوع و سودمند
میباشد لیکن بعضی از آثار آن از نگاه شیوهٔ بیان با آثار بازماندهٔ پهلوی اشکانی
کمتر برابری میکند دلیل این مدعا این است که در آثار پهلوی ساسانی با
آنکه موضوعات گوناگون شرح شده، مطالب دینی به نسبت بیشتر است،
بنا بر آن در آثار یک موضوع آنهارا چنین مسایل احتوا نماید، با یک سخن طوری
بیان شود که لازم موضوع باشد یعنی از شاد و رهنمایی جدی میباشد از تکلفات،
تشبیهات و توصیفهای مبالغه آمیز مظاهر مختلف خود داری میشود. با آنهم
نحوهٔ بیان در آثار غیردینی پهلوی ساسانی به گونه دیگر است این گونه آثار

1 -- Mary Boyce the Manichæan Hymn Cycles - In par Thian introduction London 1954 p. 1.

۲- همان، اثر صص ۱۵-۲۰

۳ - میری بویس، همان اثر صص ۲۰

به قول کرستان سن، روایتها پی هستند که بیشتر جنبه دنیایی و روح ادبی دارد. (۱)

زبان دری

مطالعه ما را جمع به زبان دری از سه لحاظ صورت میگیرد :

۱- چگونه نامگذاری :

قدیمترین مراجعیکه درباره زبان دری و وجه تسمیه آن مطالبی نوشته اند، آثار مورخان زبان عربی است از آن جمله سه منبع بسیار مهم یعنی الفهرست (۲) مفاتیح العلوم (۳) واحسن التقاسیم (۴) قابل یادآوری است همه این آثار، دری را زبان دربار خوانده اند به طور عموم نویسندگان عربی و فرهنگ نویسان و مؤرخان ادبی زبان دری درباره وجه تسمیه زبان دری نظریات گوناگون ابراز داشته اند.

بعضی آنرا به «در»، «در باره» و «درگاه» منسوب میدانند و برخی منسوب به «دره» مؤلف برهان قاطع می نویسند که دری لغت پارسی باستان است و وجه تسمیه آنرا به فصیح تعبیر کرده اند و هر لغتی که در آن نقصانی نباشد دری گویند. جمعی گویند زبان ساکنان چند شهر بوده است که آن باخ و بخارا و بدخشان و مرو است.

مؤلف فرهنگ نظام در خصوص وجه تسمیه زبان دری مطالب زیادی

۱- تاو ادیا، همان اثر، ص ۱۸۶

۲- ابوالفرج محمد بن یعقوب الندیم الفهرست، ترجمه دری رضا تجدد، تهران، ۱۳۴۳

۳- ابی عبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب خوارزمی مفاتیح العلوم، ترجمه دری حسین خدیو جم، تهران، ص ۱۱۲.

۴- شمس الدین ابو عبیدالله محمد بن احمد المقدسی، احسن القایم فی معرفت القایم، لیدن، ۱۶۰۶

نگاشته است که اثبات حقیقت بودن برخی از آنها دشوار میباشد. مولف فرهنگ نظام دومورد ذیل را نیز می نویسد:

۱- دری زبان ولایت ترکستان «بلخ و بخارا» بوده و در ینصورت مشتق از دره است.

۲- دری زبان ولایتی از افغانستان «بدخشان» بوده و در ینصورت مشتق از دره است. دکتور صفادرتاریخ ادبیات خود زبان دری را به «دربار» و «درگاه» منسوب میدارد.

په هر حال زبان دری که در کوهپایه ها و شهرهای خراسان و ماوراءالنهر زبان گفتار مردم بود؛ مدتها از آمیزش با زبان عربی برکنار ماند و فصاحت خود را حفظ کرد و به آن شاهکارهای ادبی جاوید پدید آمد.

۲- زادگاه:

زادگاه و مهد پرورش زبان دری افغانستان است. دلیل قوی برای اثبات این مدعا آثار منظوم منظوری است که برای نخستین بار در قرنهای اول اسلامی درین دیار ایجاد شده است. یکی ازین آثار سرود آتشکده کرکوی است که در مبحث آینه راجع به آن صحبت خواهیم کرد. دیگر شعر پیوند بن مفرغ در هجو عبدالله بن زیاد که اولی شاید در آغاز عهد اسلامی و دومی در اواسط قرن اول هجری گفته شده باشد.

جای هیچگونه تردیدی نیست که شاعران ناحیه پارس بعد از قون چهارم با مطالعه دواوین شاعران خراسان آماده گوینده گی و نویسندگی به زبان دری شدند، دلیل آنست که زبان دری اصلاً در افغانستان بوجود آمده و در همین کشور پرورش یافته است. دکتور صفای همچنان می نویسد که بعد از آنکه حکومت های مستقل در خراسان و ماوراءالنهر بوجود آمد زبان دری

زبان شعر و نثر آن نواحی شد و اندک اندک شاعران و نویسندگان بدین زبان شروع به شاعری و نویسندگی کردند. و چندی نگذشت که استادان مسلم مانند رودکی، دقیقی، کسایی و دیگران در قرن چهارم ظهور کردند و بدین زبان آثار گرانبهائی بوجود آوردند و به تألیف کتابهای بزرگ پرداختند و بعد از آنکه در نواحی دیگر شاعران و نویسندگان خواستند به زبان دری شعر گویند و کتاب نویسند از همین زبان آماده و مهیا که صورت یکسان زبان متداول را یافته بود، استفاده کردند و با مطالعه دواوین و کتبی که بدان زبان فراهم آمده بود خود را آماده گویندگی و نویسندگی کردند. دکتور صفا نیز معتقد است که مراد از زبان دری زبان مردم خراسان و ماوراءالنهر است. (۱)

یان ریپکا محقق معروف چکی نیز به همین عقیده است. ناصر خسرو قبادیانی در سفرنامه خویش تذکره میدهد که در تبریز قطران نام شاعری را دیده بود که شعر نیکویی میگفت اما زبان دری را خوب نمیدانست و بدان سبب وی از ناصر خسرو موزود قایق اشعار بعضی از شاعران دری گوی را پرسیده و مشکلات خود را در آن زمینه حل کرده بود.

تمام این مطالب دلیلی بر این است که زبان وادبیات دری تا قرن چهارم و شاید قرن پنجم هجری در پارس رواج کامل نداشت. اگر زبان دری از آغاز اسلام به بعد در آن دیار متداول میبود حتماً گوینده گان و نویسندگان از آن سامان برمیخواستند و بدان زبان آثاری بجامی گذاشتند.

۳- کیفیت پیدایش :

راجع به پیدایش زبان دری نظریات مختلف و مغشوش ارائه گردیده است،

۱- ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، چاپ سوم تهران، ۱۳۲۲، ج ۱، ص ۱۵۸

برخی از نویسندگان گفته اند که زبان دری دنباله زبان پارسی باستانی است - یکی از این نویسندگان دکتر پارشاطر است. موصوف علاوه میکند که دری از زبان قوم پارس سرچشمه گرفته است (۱) از تحلیل پارشاطر چنین معلوم میشود که دری نخست به فارسی میانه یعنی پهلوی و بعد به فارسی باستان ارتباط پیدا میکند. نظر این نویسنده یکی از آن نظریات مغشوش است. زیرا مانعی - تو انیم فهمید که مراد وی از پهلوی کدام پهلوی است؟ فعلاً ما دو پهلوی را می شناسیم، یکی ساسانی و دیگری پهلوی اشکانی (شمالی یا پارتی) طوریکه میدانیم این دو پهلوی از چندین لحاظ با هم اختلاف دارد.

با کتر صفا مینوسد: که در هنگام غلبه اعراب لهجه رسمی و ادبی و سیاسی و دینی همان بود که به پهلوی جنوبی یا پهلوی ساسانی یا پهلوی پارسی مشهور است، خلاف آنچه تصور میشود با غلبه اعراب این لهجه یکبار بر نیفتاد، بلکه تا چند قرن رواج داشت و کتابها و کتیبه هابدان نگاشته شد و بسیاری از آنچه بدین زبان و بخط پهلوی ساسانی نوشته و تالیف شده بود به عربی و پارسی دری درآمد که بعضی از آنها هنوز در دست است. در میان زردشتیان که تا حد و در قرن پنجم هجری و شاید بعد از آن در بسیاری از نواحی دور از خراسان دوره اسلامی میزیستند کتب دینی تفاسیر اوستا به پهلوی بود و غالب این کتب در سه قرن اول هجری تالیف شده است. (۲)

از این قند کر میتوان نتیجه گرفت که زبان پهلوی ساسانی تا چند قرن اول هجری در بعضی از نواحی پارس معمول بود، در حالیکه از قرن اول هجری

۱- پارشاطر، ز با نها و لهجه های ایرانی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران شماره ۱-۲ سال پنجم (۱۳۳۶) ص ۳۷
۲- زیبح الله صفا، همان اثر، ج ۱، ص ۱۳۱

به بعد در افغانستان از پهلوی اشکانی سراغی نداریم، بلکه درین کشور از همان
 آغاز اسلام زبان دری متداول بوده است. اکنون باید نظر
 داشتن مطالب فوق اگر مقصود پارشاطر از پهلوی همانا پهلوی ساسانی
 باشد. درینصورت نظروی باد لایل تاریخی و زبان شناسی قابل قبول نیست و
 باید خاطر نشان ساخت که زبان دری هرگز دنباله پهلوی ساسانی نیست
 و نیز بعد از نابود شدن آن زبان بوجود نیامده است.

یکدسته از نویسندگان دیگر بر آنند که زبان دری فرزند زبان پهلوی
 اشکانی بوده و در مرور ایام با قبول تغییراتی به شکل کنونی در آمده
 است. نویسندگان دستور پهلوی بر آنست که پهلوی و دری دو اسم از برای
 یک زبان است (۱) که پیش از استیلای عرب در خراسان این زبان پهلوی
 یاد میشد و سپس به زبان دری موسوم گشت نویسندگان مذکور علاوه میکنند
 که مطالعه و مقایسه برخی از کلمه های این دو زبان، همبستگی آنها را روشن
 میکند مثلاً کلمه های سپند، نیا و پادافراه دری با کلمه های سپنتا، نیاک و
 پاتیراس پهلوی اشکانی همانند است. در حالیکه ما از ارتباط زبان پهلوی
 اشکانی با دری انکار نمی کنیم، میتوانیم گفت که در ایجاد زبان دری برخی
 از زبانهای دیگر دوره میانه بی تاثیر نبوده است. این حقیقت پس از کشف
 آثار متون ما زوی به زبان سغدی از خرابه های شهر تورفان شایع گردید و
 پس از مطالعه در ساختمان زبان مذکور بعضی مشابتهای میان زبان دری
 و آن زبان تشخیص داده شد. (۲) به حیث مثال کلمه گوش دری در زبان سغدی
 بشکل (gosh) (۳) و کلمه دور به شکل (dur) (۴) و کلمه کند

۱- دین محمد، دستور پهلوی، پنجاب، ۱۹۳۴ - ص ۲۱۶

2- Gershevitch, A Grammar of manichean sogdian, Oxford, 1954

۳- این کلمه در اوستا به شکل گوشه gaosha آمده است.

۴- در اوستا (Duura) در فارسی باستان (Dura) میباشد.

(Kand) یعنی شهر (مثلاً جز آخر یار کند، سمرقند. با تبدیل ك به ق و غیره) بشکل کند (Kand) (۱) آمده است ازین مثالها معلوم میشود که شباهتی بین زبان دری و سغدی نیز موجود میباشد (۲) به همین سبب زبان سغدی در تشکیل زبان دری نقشی داشته است، اینک که چه مقدار نقش دقیقاً معلوم نیست نظر دیگر اینست که زبان دری در قرن پیش از اسلام صورت مختلط زبانهای پهلوی اشکانی و سغدی بوده است. (۳) باید تذکر داد که زبان سغدی يك زبان مذهبی آسیای میانه بوده و متون مانوی بدان نوشته شده است. (۴) این زبان از ترکستان چین تا افغانستان قبل از اسلام ساحه روج داشت.

اخیراً راجع به اینکه کدام زبان ما در زبان دری خواهد بود نظر دیگری نیز پیدا شده است. این نظر پس از کشف کتیبه سرخ کوتل بغلان به رسم الخط یونانی (۵) در سال ۱۳۵۷ م شایع شد. این کتیبه متعلق به عصر کوشانی است. مستشرقان اروپایی از قبیل هنینگ و ماریک بران مطالعاتی کرده و زبان آنرا «باختری» نامیدند. (۶) پوهاند عبدالحی حبیبی زبان این کتیبه را بنام تخاری و کوشانی یاد میکند. (۷) با ارتباط به نامگذاری اخیر گفتنی هایی موجود است که با موازین زبانشناسی تاریخی و مقایسی میتوان آنرا توضیح کرد امکان دارد اطلاق نام تخاری بر زبان کتیبه سرخ کوتل از رهگذر محل پیدايش کتیبه، یعنی تخارستان قدیم صورت گرفته باشد.

۱ - این کلمه در زبان تخاری بشکل (Kantha) معمول بود.

۲ - دکتور یار شاطر، همان اثر، ص ۳۱

۳ - آریانا دایرة المعارف، کابل ص ۱۶۳

۴ - راجع به زبان سغدی به آثار الباقیه ابوریحان بیرونی ترجمه زاخاو و گرامر سغدی از گرشویچ رجوع شود.

۵ - پوهاند عبدالحی حبیبی، زبان دو هزار سال افغانستان یا مادر زبان دری، کابل ۱۳۴۲ ص ۲.

6- Bulletin of The School of Oriental and African Studies, London, 1960

وایشیاتیک جورنال ۱۹۶۰ م.

۷ - پوهاند حبیبی، همان اثر، ص ۴.

چون تخاری ها و کوشانیها پس از ورود به افغانستان در شمال و جنوب هندو کش مدتها نفوذ داشتند و مخصوصاً کوشانیها يك امپراطوری بزرگ را تاسیس کردند، لهذا زبان آنها درین نواحی نفوذ عمیق داشت. در هنگامیکه زبان تخاری (تخری) در بلخ و بدخشان و تخارستان و نواحی دیگر رواج داشت، زبان پهلوی اشکانی در بعض حصص افغانستان و ماوراءالنهر و زبان سغدی در قسمت معینی از ماوراءالنهر و برخی از نواحی افغانستان نیز رایج بود. در واقع زبان تخاری (تخری) در اوان رواج زبانهای پهلوی اشکانی و سغدی از مهد اصلی خود یعنی نواحی بین سیردریا و آمودریا به افغانستان راه پیدا کرد و بعد از ورود باز با نهایی این سرزمین در آمیخت.

راجع به زبان این کتیبه میتوان گفت که به قول پوهاند حبیبی زبان يك *Jo-Glaso* کلان است، یعنی سرزمینکه در آن دو زبان یاد و لهجه به همدیگر میآمیزند و احیاناً يك لهجه یا زبان مشترک را از دو یا چند زبان تشکیل میدهند (۱) بنابراین احتمال دارد که زبان دری در نتیجه تحول زبان پهلوی اشکانی و کسب تاثیر از زبان سغدی و امثال آن بوجود آمده باشد.

آغاز شعر گویی در زبان دری

برای تعیین و تشخیص آغاز ادبیات دری مطالعات خویش را از شعر این زبان و پیگونگی پیدایش آن شروع میکنیم، راجع به آغاز نثر دری در جای خودش صحبت خواهیم کرد. مطالبیکه درین مبحث با ارتباط به آغاز شعر دری مطرح میشود شامل دو بخش است: یکی شعر هجایی و دیگر شعر عروضی.

۱ پوهاند حبیبی، همان اثر، صص ۵ - ۶

برای تحقیق در باب آغاز شعر هجایی که به اصطلاح همان ترانه است (۱) بهترین مراجع آثار مورخان عربی میباشد. در برخی از این آثار تنها به وجود شعر دری اشاراتی به عمل آمده است به طور مثال در تاریخ طبری درباره اشعار دری محمد بن البعیت بن جلیس متوفی ۲۳۵ هـ اشاراتی شده است. (۲) یا قوت - حموی از اشعار ابوالعلا اشعث تذکری داده (۳) و مسعودی راجع به این موضوع تذکری دارد (۴) - در بعضی دیگر از این قبیل آثار اشعار هجایی دری مورد توجه دقیق قرار گرفته است آثار مذکور عبارت است از البیان والتبیین (۵) طبقات الشعراء (۶) و اغانی (۷) یکی از این قبیل اشعار متعلق به یزید بن مفرغ است. هنگامیکه عباد بن زیاد در زمان خلافت یزید بن معاویه به حکومت سیستان مقرر شد این شاعر با وی به سیستان آمد اما در سیستان عباد نظر به مصر و فیتی که داشت نتوانست بیشتر متوجه احوال یزید بن مفرغ شود. یزید ازین

۱ - در مأخذ قدیم دری لغت ترانك كه صورت مخفف ترانه است بسیار دیده شده است ترانه در ادبیات دری به دوبیتی و رباعیات غنایی نیز نام داده شده است و همین ترانه یا دوبیتی است که در قرنهای دوم و سوم هجری اوزان عروضی بران تطبیق شده است یکی از نمونه‌های اینگونه اشعار که به وزن هجایی میباشد شعر هجوی یزید بن مفرغ گوینده عربی است که در اوایل اسلام به زبان دری گفته شده است دیگر شعر هجوی اسد بن مسلم که در تاریخ طبری و معیار الاشعار خواجه نصیر طوسی از آن یاد شده است.

۲ - محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، سلسله سوم، چاپ لندن

۳ - ابو عبدالله شهاب الدین یا قوت حموی، معجم الادبا چاپ لندن.

۴ - ابوالحسن علی مسعودی، التیبه والاشراف، چاپ لیدن ص ۷۴ و ترجمه دری ابوالقاسم پاینده،

بنگاه ترجمه و نشر کتب، تهران ۱۳۴۶

۵ - جاحظ البیان والتبیین، چاپ مصر، ج ۱ ص ۶۱

۶ - ابن قتیبه دینوری، طبقات الشعراء، چاپ لیدن ص ۲۲۰

۷ - ابوالفرج اصفهانی، اغانی چاپ لندن ج ۱۸ ص ۱۷

پیش آمد عباد متاثر گشت و زبان به هجو آل زیاد کشود. عباد را ازین حرکت یزید بن مفرغ خوش نیامد و او را به زندان افکند. یزید پس از مدتی از زندان بگریخت از یک شهر به شهر دیگر میرفت و خاندان زیاد را هجو میگفت. بالاخره عبیدالله بن زیاد برادر عباد او را دستگیر کرد و با گربه و سگی بیک بند بست و نبید به او نشانید و در کوچه های بصره گردانید کودکان در قفای او میرفتند و میپرسیدند این چیست؟ این مفرغ به در می گفت:

آ بست و نبید است

عصارات ذیب است ...

یزید در این شعر مادر عباد را به نام بد یاد کرد و وی را ناسزا گفت. (۱)
این شعر در آثار فوق الذکر به اختلاف ضبط شده است.

شعر دیگر هجایی - توسط طبری بمارسیده است. طبری ضمن بحث در در حوادث سال ۱۰۸ هـ گوید که ابومنذر راشد بن عبیدالله القسری به ختلان لشکر کشید و از خاقان ترك شکست خورد و به بلخ فرار کرد کودکان بلخ در کوچه ها در پی او میدویدند و این شعر را در باره او میخواندند.

از ختلان آمده

بر و قباہ آمده

آوار باز آمده

بیدل فراز آمده

طبری در حوادث سال ۱۱۹ هـ بار دیگر به همین شعرولی با تغییر مصرع سوم آنهم به شکل «آبار بازآمزه» اشاره میکند.

۱- برای کسب معلومات بیشتر در باب این موضوع به کتب تاریخی مراجعه شود: تاریخ سیستان به تصحیح بهار تهران ۱۳۱۴ ص ۶۵؛ شعر در ایران تألیف بهار تهران ص ۳۹، بیست مقاله قزوینی تهران ۱۳۳۲ ص ۴۰-۴۲ مجله دانشکده ادبیات مشهد شماره اول سال ۱۳۲۵ مقاله ابوالقاسم حیب الهی.

هلاوه از این دو قطعه شعر هجا بی یک شعر دیگر هم داریم این شعر به احتمال قوی مقارن ظهور اسلام سروده شده است. شعر مذکور در تاریخ سیستان چنین ضبط گردیده است :

فروخته بادا روش خنیده گر شاسپ هوش
همی پر است از جوش نوش کن می نوش
دوست بذا گوش با فرین نهاده گوش
همشبه نیکی گوش دی گذشت و دوش

شاها خدا یگانا ! با فرین شاهی . (۱)

محققان این شعر را بنام «سرود آتشکده کرکوی» خوانده اند و انگاشته اند که شاید توسط یکی از آتش پرستان سروده شده باشد. کرکوی یا کرکویه از شهرهای خیلی قدیم و مهم سیستان بود که جغرافیه نگاران عرب از آن ذکر کرده اند. خرابه های این شهر تاریخی امروز به فاصله ۲۵ کیلومتری در شمال نالدعلی (زرنج قدیم) برکنار چپ رود هیرمند در محل (دیه دوست محمد) به نظر میخورد. از آثار باقی مانده این شهر خاك توده بی است به ارتفاع بیش از بیست متر که میان مردم آنجا بنام (تپه کوی) معروف است، موجود می باشد. درین شهر آتشکده بزرگی بود که منجوسان حرمت بسیار به آن میدادند و حتی به قول لسترنج آنرا (مینو کرکوی) (۲) می گفتند. بنای این آتشکده انسان که از تاریخ سیستان بر میاید در جای معبد گر شاسپ سرسلسله پهلوانان افسانوی سیستان به دست کیخسرو پادشاه دودمان کیانی گذاشته شده بود.

۱- تاریخ سیستان ص ۳۶

۲- محله اعظم سیستانی، سرود آتشکده کرکوی، مجله آریانا، کابل دوره بیست و چهارم ۲۶۸ (فوس - جدی) سال ۱۳۲۵؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی خلافت شرقی، ترجمه محمود -

عرفان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۷ ص ۳۶۳

داستان بوجود آمدن آتشکده کرکوی و ساختن سرود آن در تاریخ سیستان
بروایت از کتاب گرشاسپ ابوالمؤید بلخی چنین است که چون کیخسرو
بارستم پهلوان مشهور سیستان به آذربادگان رفت و به شاهی رسیده بعد برای
خونخواهی پدرش بیباوش به ترکستان رفت تا از افراسیاب پادشاه آن
دیار کین بکشد، ولی از بیم او افراسیاب گریز گرفت و به چین شد و از آنجا به
هندوستان آمد و آخر به سیستان افتید و گفت: «من به زینهار رستم آمده ام.»
افراسیاب را در قلعه پیکه در پناه کوهی وجود داشت پذیرایی
کردند و چون این قلعه حیثیت گددام سیستان را داشت لهذا افراسیاب به تدبیر
جادوگران تا دو فرسنگ پیرامون خود را تار یک کرد که بر او راه نیا بند و قتی
کیخسرو از ترکستان باز گشت و اطلاع یافت که او در سیستان مردم را فریب داده
و به حيله در قلعه بی متحصن شده است، به آنجا آمد تا مگر در سیستان کارش
را یکطرفه کند ولی قتی به آن قلعه که افراسیاب در آن پناه گرفته بود
تزدیک شد، فضا را چنان تاریک دید که دوست از بیگانه تمیز نتوانست.
در اینجا برای یاری خواستن به معبد گرشاسپ که در کرکوی بود متوسل
گردید و لباس پشمین پوشید و دعا کرد از آنجا روشنائی پدید آمد تا تاریکی
را تا بود ساخت بعد کیخسرو به همراهی رستم به پای قلعه شدند و به منجبتی
آتش از داخلند و آن انبارها همه آتش گرفت و آن قلعه بسوخت و افراسیاب
از آنجا به جادویی بگریخت و دیگر کسان بسوختند و قلعه و یران شد و
آنگاه کیخسرو نه تنها نیمی شارسهستان. سیستان را آباد کرد، بلکه در معبد جای
گرشاسپ که از آن روشنائی برخاسته بود، آتشگاهی برنهاد و گویند آتش
این آتشکده هوش گرشاسپ است و دلیل میاورند به همان سرود. (۱)

بهر حال سرود آتشکده کرکوی از قدیمترین و زیبا ترین اشعار هجایی اوایل
عهد اسلامی با پیش از اسلام در زبان دری است که به توجه بیکی از روایات
کهن بوجود آمده است :

بعضی از نویسندگان قدیم از قبیل مسعودی و ابن خردادبه و ثعالبی (۱)
و نظایر آنها این مصراع (منم شیر شنبه و منم بیر یله) را به بهرام گور نسبت
داده اند لیکن حقیقت اینست که بهرام گور اصلاً به زبان دری شعر نسوده
است زیرا او از ساسانیان متأخر بود و در زمان وی زبان دری در قلمرو
فرمانروایی اش رواج نداشت ، بلکه زبان دری در مهد اصلی خویش
یعنی افغانستان مروج بود و زبان دربار ساسانیان همان پهلوی ج-نوبی
یا پهلوی ساسانی بود. بنابراین بهرام گور به زبان دری
آشنایی نداشت و بدان سبب انتساب شعر دری به وی نادرست می نماید این
نکته را نیز باید گفت که شاید منظور این خرداد به و دیگران از زبان پارسی
همان پهلوی ساسانی (پارسیک) بوده باشد. در اینصورت اگر از بهرام گور
شعری وجود داشته باشد لابد به همان زبان بوده است که بعداً نویسندگان
و با نقالان در آن تصرفهای کرده اند و به شکل دیگری در آورده اند.
به همین ترتیب شعری سمرقند کند مندرامی توان در شمار اشعار هجایی نام برد.
بخش دوم گفتار ما را آغاز شعر عروضی دری تشکیل میدهد. در مورد اینکه
شعر عروضی زبان دری چه وقت و توسط کدام شخص بوجود آمده ، عقاید
نویسندگان و محققان مختلف است .

حرفی در باب الالباب می نویسد که وقتی که مأمون به مرو آمد (۱۹۳ هـ)

۱- ثعالبی، غرراخبار ملوک فرس چاپ پاریس، ۱۹۰۰ ص ۴۰۸

ابوالعباس که به عربی و دری دست داشت او را به دری قصیده یسی گفت ،
به این مطلع .

ای رسانیده به دولت فرق خود تا فرقدین

گستراینده به جود و فضل در عالم یدین

سخن سنجان در صحت و سقم انتساب این شعر به ابوالعباس مروزی
نظریاتی ابراز نموده اند. به روی هم چنین بر میآید که این شعر به حیث نخستین
شعر دری نمیه، از قبول شود و عوفی که آنرا اولین شعر دری خوانده است
برای ثبوت قول خویش هیچگونه دلیل ندارد و هیچیک از نویسندگان قدیم از قبیل
رشید و طواط، نظامی عروضی و شمس قیس رازی برین موضوع تماسی نگرفته
است. از سوی دیگر ابو هلال عسکری و جلال الدین سیوطی که ابوالعباس
را اولین شاعر دری گوی معرفی کرده اند، شاید مرادشان شاعر دینگری بنام
ابوالعباس بن طرخان بوده باشد. وجود واقعی شعر عباس به واسطه ابن خردادبه
جغرافیه دان معروف تصریح گردیده است. وی شعر هجایی ذیل را
در تحت نام ابوالینبغی العباس بن طرخان ذکر میکند.

سمر قند کند منند بزینت که افگیند

از چاچ نه بهی همیشه تو خهی (۱)

ابن العباس بن طرخان همان کسی است که در خدمت آل بر ملک
میزیسته و به زبان دری و عربی شعر میگفته و اصلاً خراسانی بوده است.

به قول یان ریپکا دانشمند چکی این عباس بن طرخان جز همان ابوالعباس
مروزی کسی دیگر نیست و این تشخیص هویت از بار تولد است که با تیزهوشی

۱- برای کسب معلومات درباره احوال العباس رجوع شود به مقاله ابوالینبغی عباس بن طرخان،

عباس اقبال، مجله مهر، تهران، سال اول، شماره ۱۰

بدان پی برده و اصولاً نخستین کسی است که توجه عموم را بر این قسمت معطوف داشته است . (۱)

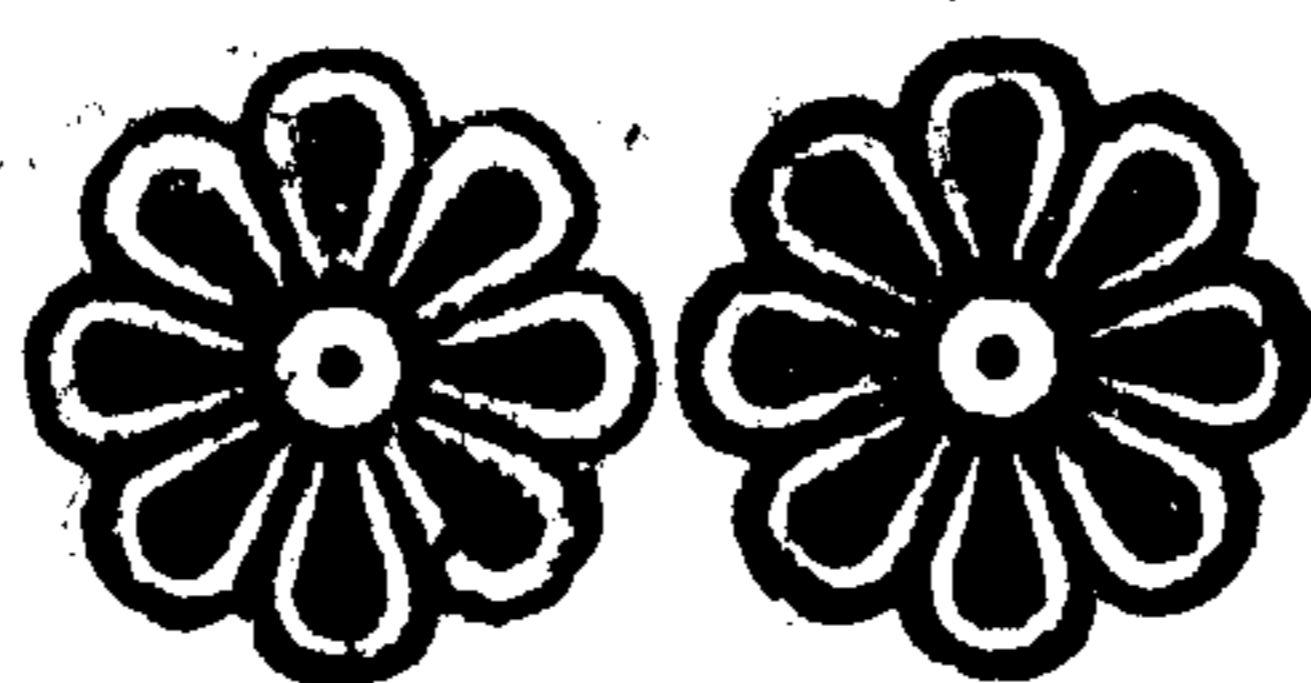
پس اگر ابن العباس بن طرخان همان ابوالعباس مروزی نباشد باید شعر ابوالعباس مروزی که در مدح مأمون گفته شده است از بین رفته باشد و شعر به مطلع :
ای رسا نیده بدولت فرق خود تا فرقدین گستر ایده بچود فضل در عالم بدین
را بعد آجمل کرده و به ابوالعباس مروزی نسبت داده اند زیرا این شعر از نگاه استحکام و بیکار رفتن تشبیه و موازنه و مماثله جز محصول یکی از دوره های ارتقایی ادب در نمی تواند باشد و به همین دلیل انتساب آن به شاعر مذکور مورد تأمل تاریخ سیستان قدیمترین شعر در ری را به محمد بن وصیف سگزی دبیر مسایل یعقوب بن لیث منسوب داشته است گرچه این تاریخ از جمله تاریخ های معتبر زبان در ی و یک مآخذ مهم و قدیمی است با آنهم نمیتوان به قول صاحب آن درین مورد ایقان کامل حاصل کرد که شعر محمد بن وصیف قدیمترین شعر در ی بوده باشد و قبل از زمان شاعر مذکور دیگر شعری وجود نداشته باشد ، زیرا پیش از صفاریان سلسله طاهری حکمروایی داشت و در آن عهد چند شاعر در ی گوی میزیسته اند و از آنان اشعاری باقی مانده است که راجع به آن موضوع در جای خودش صحبت خواهیم کرد .

بعضی از نویسندگان دیگر قدیمترین شعر در ی را به ابو حفص حکیم بن احوص سجدی نسبت میدهند که این شعر را گفته است .

آهوی کوهی در دشت چگونه دودا او ندارد یاری یار چگونه رودا
شمس قیس زمان او را ۳۰۰ ه . میداند . اگر این تاریخ صحیح باشد ، به تحقیق این شعر نخستین شعر در ی نیست .

ابو حفص همان کسی است که ابو نصر فارابی متوفی ۳۲۹ هـ . ذکر او را آورده و گفته است که شهر رود را که آله پی از موسیقی است غیر از او کسی نیکو نمیتوانست نواخت .

از گفته های بالا چنین نتیجه میشود که شعر دری پیش از اسلام در اوزان هجایی یعنی همان اوزانیکه شعر باستانی ما وجود داشت، آغاز یافت و از قرن سوم هجری و بعد از آن مطابق به شرایط مختلف، در اوزان عروض مسیر انکشاف و تحول را در پیش گرفت .



دوره‌ها و پایه‌های تاریخی انگشاف

شعر دری

در باره تعیین دوره های شعر فارسی دری و تشخیص مراحل تاریخی انگشاف آن ، محققان نظرهای متفاوتی را ارائه کرده اند . نظر بیشتر پژوهنده گان بر مبنای شیوه ابداعی یعنی بر اساس سبکها و مکتبهای مختلفی بوده است . چنانکه سبک خراسانی ، عراقی ، هندی و غیره ، مبتنی بر همان اصل پدیدار شده است .

نامگذاری این سبکها از یکسو بر بنیاد خصوصیتهای لفظی و شکلی شعرواز جانب دیگر بر اساس تشخیص مرکزیت شعروادب در خراسان و ماوراءالنهر ، عراق عجم و هندوستان صورت گرفته است و البته عوامل سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی در ایجاد مراکز مهم شعر و ادب سهیم بوده است . محدود ساختن این سبکها در درازای زمان و تخصیص آنها به یک محل خاص ، خیالی از اشکال نیست . چنانکه نشانه های سبکهای خراسانی ، عراقی و هندی تا دوران معاصر در نواحی دری زبان مورد توجه قرار گرفته و گاهی در شعر

بعضی از شاعران ممکن است خصوصیت دوسبک را بتوان پیدا کرد. بنابراین تاریخها بیکه برای تعیین مرز زمانی یک سبک شعری مشخص گردیده اند، نمیتوانند مطلق باشند، بلکه در آن نوسانها بی وجود خواهد داشت. نشانه‌هایی از اینگونه تقسیم بندی را در آثار محمد تقی بهار و سعید نفیس و امثال آنان میتوان پیدا کرد. در افغانستان نیز در زمینه تقسیم دوره‌ها و سبکهای شعری تحقیقاتی صورت گرفته است که با تقسیم بندی دودانشمند مذکور تفاوت‌هایی دارد، این تفاوت‌ها مخصوصاً بعد از قرن دهم هجری با ارتباط به مسایل سیاسی و تاریخی در نظر گرفته شده و طرح کلی آن چنین است:

- ۱- دوره نخست، مکتب ادبی خراسانی ۲۰۰-۴۳۲ هـ.
- ۲- دوره دوم، مکتب ادبی بین خراسانی و عراقی ۴۳۲-۶۱۷ هـ.
- ۳- دوره سوم مکتب ادبی عراقی ۶۱۷-۹۲۰ هـ.
- ۴- دوره چهارم، مکتب ادبی هندی ۹۲۰-۱۲۹۷ هـ.
- ۵- دوره پنجم، مکتب ادبی جدید ۱۲۹۷ هـ. به بعد (۱)

در این دوره بندی نیز بیشتر مشخصات لفظی، شکلی و چگونگی سخن آرای و انواع شعری در نظر بوده است تحلیلهای محتوایی و جامعه‌شناختی ادبی در پیوند با تشخیص و تفکیک تما یلات مردمی و برجسته‌ساختن بازتاب منافع توده‌های مردم در آثار شاعران از چشمگیری قابل توجهی برخوردار نبوده است. ناگفته نباید گذاشت که این دوره بندی یگانه دوره بندی نیست، بلکه ابراز نظرها و کارهای دیگر عملی نیز در این زمینه موجود است. مستشرقان کشورهای مختلف نیز در این باب افکار و آرای گوناگونی ابراز داشته اند که از بررسی آنها در می گذریم.

سعید نفیسی در ارتباط به تعیین سبکهای ادبی فارسی دری در درازای
انکشاف این ادبیات شیوه به خصوص رادر نظر گرفته است. وی مراحل
آغازی ادبیات فارسی دری تا قرن پنج هجری (۱۱۱ م) را ریالیسم مینماید که
به تدریج جای خود را به ناتورالیسم میدهد و سپس با ظهور و رواج تصوف
سمبولیسم همگام با تصوف و ناتورالیسم رواج پیدا میکند و در قرن هشتم هجری
(۱۴ م) سمبولیسم به امپرسیونیسم تبدیل میشود که شگوفایی آن از قرن ۱۰ (۱۶ م)
و (۱۷ م) رادر بر میگردد در سده ۱۳ (۱۹ م) باز گرایش به ریالیسم پدید
میآید. به نظر سعید نفیسی در ادبیات فارسی دری، رومانیتیک به معنای
ادبیات اروپایی وجود ندارد، بلکه محض یک ناتورالیسم آگنده از
احساسات و تصورات اغراق آمیز است. آثار عرفانی ضمن تمثیلات و
داستانها چنین رومانیتیکی است. (۱)

یان ریپکا، نظر بهار و نفیسی را در مورد دوره ها و سبکهای ادبی دری
مقایسه میکند و چنین نتیجه میگیرد که ریالیسم چیزی جز سبک ترکستانی و
خراسانی تا نظامی خاقانی، کمال اسماعیل و معاصرانش در سده ۶
(۱۲ م) نیست. بعد از آن سبک عراقی یعنی ناتورالیسم آغاز مییابد. عرفی
نیمه دوم قرن ۱۰ (۱۶ م) در سبک امپرسیونیسم هندی تبار زمینماید. سمبولیسم
و رومانیتیک مرز خاص به جهت تفکیک ندارند، بلکه در یک دیگر متداخل
میباشند و جلوه گاه اولی غالباً تصوف است.

در اینجا باید با ارتباط به نظر نفیسی، قول یان ریپکا را با تاکید
مورد تأیید قرار داد که دید نفیسی در مورد تطبیق سبکها و دوره های ادبیات

فارسی دری پیش از حداروپا پی شد است. (۱) زیرا ما میدانیم که هر یکی از سبکهای ادبی اروپایی مبتنی بر شرایط خاص جامعه اروپا پدید آمده و باز گوینده شرایط زمانی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جوامع اروپایی است، بنابراین تطبیق آن با دوره های مختلف ادبی ما که مطابق به شرایط خاص اجتماعی اقتصادی در زمانهای مختلف پدید آمده است یک امر مشکل می باشد.

با تذکر مطالب بالا با پدخاطر نشان ساخت که بررسی و تدوین تاریخهای ادبی، مقتضی آنست که نه تنها سلسله ارتباط ادبیات در طول مراحل انکشاف در نظر گرفته شود و تحلیلهای زیبایی شناسی، شکلی و بیانی آثار در نظر باشد و روشها و جریانهای ادبی، وسایط تصویر و نحوه سخن آرای و زبان و طرز افاده مورد توجه قرار گیرد، بلکه روابط تاریخی انکشاف ادبی با ارتباط به شرایط تاریخی که حوادث اجتماعی را پدید می آورد و نیز تعیین خصصت روابط تاریخی انکشاف معنیهای ادبی، موضوع، محتوا، پسمانی، و نوآوری در فعالیتها ی ادبی نیز باید در نظر گرفته شود.

با در نظر داشتن مدلول و نقش ادبیات و هنر در زنده گی اجتماعی بر مبنای جهان بینی علمی دوره ها و پایه های تاریخی انکشاف شعر دری را رعایت شرایط خاص که در درازای زمان در بحبوحه آن متبازلور شده است، میتوان مورد بررسی و تحلیل دقیق قرار داد و به یک دوره بندی قابل قبول همه گان دست یازید. حصول چنین دوره بندی شعر دری که بر مبنای حوادث مشخص تاریخی و اجتماعی و بادر نظر داشتن جنبه های محتوایی و زیبایی شناسی آثار استوار باشد، بدون شک نمیتواند در نتیجه پژوهش و ابراز نظر یک دانشمند به صورت یک امر مسلم ممکن شود، بلکه این مسأله باید با صرف مساعی و توافق آرای مجامع و هیئتهای با صلاحیت علمی و فرهنگی طرح و تثبیت گردد. امیدواریم روزی بتوانیم به حل این مسأله مهم و در عین حال مشکل توفیق یابیم.

بخش دوم

ادبیات دری

درفر نه‌ای (۳- ۰۵۴ / ۹- ۰۴۱۰)

۱- بررسی اوضاع سیاسی اجتماعی و اقتصادی و انعکاس آن در ادبیات: به دنبال قیامها و رویداد های سیاسی و اجتماعی در خراسان دوره اسلامی علیه خلافت بنی عباس، طاهر فوشنجی در سال (۲۰۵) در برابر نفوذ سیاسی عباسیان برخاست و علم آزادی را در خراسان برافراشت ولی بزودی از جانب خلیفه بغداد مسموم و یا مقتول گردید. جانشینان وی که چند تنی بیش نبودند، با خلافت بغداد روش نیکو و رابطه دوستی را در پیش داشتند و این دودمان در سال ۲۵۹ هجری با نفوذ صفاریان سیستان منضم محل گردید. سیستان در روزگار نفوذ دودمان صفاری و سلطه عباسیان در بغداد یکی از مراکز فعالیت های سیاسی بر ضد خلافت عباسی و کانون فرهنگ و ادب و جایگاه داستان های حماسی ما بوده است. سیستان در تمام دوره بنی امیه و بنی عباس از نقطه نظر تاریخی و سیاسی شاهد مقاومت ها و نهضت هایی در برابر اعمال و حکمرانان آنان بوده

است که فعالیت عیاران یا جوانمردان و خوارج درین ناحیه روشنگر این مدعا است. در میان عیاران سیستان رویگرزاده بنام یعقوب لیث وجود داشت. وی در ده قرنین سیستان بدنیا آمده بود و در جوانی در گروه عیاران درآمد و آهسته آهسته کارش بالا گرفت و نفوذ دشمنان را در هم شکست و به تاسیس سلسله بیکه در تاریخ به اسم صفاریان مشهور است توفیق یافت.

بعد از او نیز چند تن دیگر ظهور کردند تا اینکه نفوذ آنها در سال ۲۹۰ هجری با روی کار آمدن سامانیان برچیده شد. از قصیده بیکه محمد بن وصیف سگزی در ستایش یعقوب لیث سروده است، چگونگی جنگهای یعقوب مخصوصاً با عمار خارجی آشکار می گردد. در این روزگار فیودالیزم در مرحله آغاز خود قرار داشت و طبقات متخاصم در جامعه وجود داشت یعنی زمینداران بزرگ، کشاورزان و امثال آنها.

سامانیان اصلاً از بلخ بودند. جدا این دودمان در روستای «سامان» بلخ حکمروایی داشت و به سامان خدات معروف بود. ظهور سامانیان را در نیمه دوم قرن سوم هجری تعیین میکنند یعنی این دودمان از ۲۶۱ تا ۳۸۹ هجری بر سر اقتدار بود. در دوران حکومت سامانیان، حکومتهای دیگر در دور و ناحی قلمرو آنان بر سر اقتدار بودند و متنفذین محلی نیز فراوان بودند. از جنگها و زد و خورد ها بیکه در دوره سامانی صورت گرفته بود، در آثار باقیمانده این دوره اطلاعات وسیع را نمیتوان پیدا کرد با آنها هم نیروی بعضی از طبقات موجود در آن دوره بنیان حکومت سامانی را متزلزل میساخت یعنی اختلافات میان طبقات ملاک و خلیق زحمتکش و صنعتگران و متنفذین، مایه پریشانی اوضاع سیاسی در دوره سامانی و موجب نا آرامی فرمانروایان این دودمان شده بود. سامانیان در اجرای سیاستی که مبنی بر اداره مردم از راه استعمال نفوذ و قدرت از طریق زمینداران بزرگ و خوانین محلی بود، ناکام شدند

و برخلاف آرزوی شان به جنبشها و قیامها مواجه گردیدند بنا بر آن برای سرکوب کردن این جنبشها خویشاوندان و اشخاص نزدیک به دربار سلطنت فیودالی را در حکومتهای نواحی مقرر کردند، لیکن این تدبیر همچنان نتیجه مطلوب باریاورد.

درین دوره بعضی از سلسله ها و خانزاده های دیگر نیز بر سر اقتدار بودند از قبیل آل افراسیاب یا ملوکخانیه که در خوارزم حکومت میکردند شاهای غرجستان که مرکز حکومت شان در بشین غرجستان بود، دیگر امرای چغانی فریغونی و امثال آنان بودند که با حکومت سامانی به نحوی از انحراباطه داشتند. این رانیز باید یاد آور شویم که بعضی از بن دودمانها گاهی با حکومت سامانی از در مخالفت پیش میامدند و در حال دودمان سامانی در اواخر دوره فرمانروایی خویش دچار ضعف و ناتوانی شد و روی همین ملحوظ به اداره، و اجرای امور علاقه مندی نداشت و حکومت دچار نقیصه مالی شد و اوضاع روز بروز به ضعف و ناتوانی میگرایید تا اینکه در سال ۳۸۹ هجری حکومت سامانی سقوط کرد.

در آواهنکه حکومت سامانی روبه تزلزل میرفت، دودمان غزنوی بر سر اقتدار آمد از عهد سبکتگین تا پایان دوره مسعود پسر محمود فتوحات، و لشکر کشیها و جنگها پی در داخل کشور و در خارج، مخصوصاً در هندوستان صورت گرفت که انعکاس این لشکر کیشها و فتوحات در اشعار گویندهگان عهد اول غزنوی چون عنصری و فرخی و امثال آنان دیده میشود. دوره نخست غزنوی، در سال ۴۳۲ به پایان رسید. باید اشاره نمود که در دوره مسعود غزنوی سلجوقیان نیز در قسمتی از خراسان اجازه ورود یافتند تا برای مواشی و رمله های خود چراگاهایی داشته باشند. این مردم بعداً برای دولت غزنوی تکالیفی ایجاد کردند و بالاخره به اضمحلال

پن دو دمان توفیق یافتند و برباک سلسله مسایل سیاسی و مجادلات دیگر دست بردزد.

با این اشاره مختصر میتوان مطالبی در زمینه وضع اجتماعی و اقتصادی این دوره نیز بیان داشت. میدانیم که ادبیات و هنر یکی از پدیده های اجتماعی است و اجتماع در ایجاد و از-کشاف آن نقش اساسی دارد، بنا بران ادبیات در طول تطور خود منعکس کننده پیوندهای گوناگون زنده گی اجتماعی است. دوره بیکه ما ادبیات آنرا مورد مطالعه قرار میدهم انعکاس اوضاع اجتماعی و سیاسی در ادبیات آن به نحوی از انحاء دیده میشود. از نگاه صورت بندی اجتماعی و اقتصادی، افغانستان در آن دوره وارد مرحله جامعه فیودالی شده بود. به عبارت دیگر در خراسان فیودالیزم از قرنهای ۲-۳ ه آغاز شده بود و در قرن چهارم ه روبرو به استحکام میرفت (۱) در چنین جامعه خصوصیات بدین شکل سراغ میتوان زد:

افزایش زمینه داری فیودالی خصوصی اعم از مشروط و بی شرط به حساب اراضی دولتی، افزایش اقطاع لشکری، تبدیل اکثر روستایان به افراد مقید به زمین فیودالی، تکوین شهر فیودالی با سازمان مخصوص و فرهنگ شهری. در قرن سوم و چهارم هجری مانند قرنهای بعد مرز بین طبقات استثمارگر و استثمار شونده مشخص بود:

امرا، کدخدایان، ملاکان و اقشار وابسته به آنان استثمارگرانی بودند که زوده های مردم را مورد بهره کشی قرار میدادند.

کدخدایان که اعراب آنها را به اسم بلوک الطوائف یاد میکردند شاید همان آزادان دوره پیش از اسلام و یا حران عهد اسلامی بوده باشند این دسته از مردم در مراتب دارنده گی و نفوذ از دهقانان (در آن عصر به

۱- بطرو شفسکی، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، چاپ چهارم، انتشارات پیام، تهران،

مفهوم زمینداران بزرگ) برتر بودند که از آنها در شعر گوینده گان دوره مورد
مطالعه ما یاد شده است، مانند ابیات ذیل رودکی :

يك صيف ميران و بلعمی بنشسته يك صيف حران و پير صالح دهقان
ترك هزار به پيش پای صيف ازدر هر يکی چون ماه برد و هفته درخشان

آنچه که ازین شعر رودکی مستفاد میشود اینست که حتی نشستن اشخاص
در دربار سامانیان از نگاه مراتب آنها و نفوذ شان تعیین شده است. دران
دوران دهقان (که معرب دهگان، ازده + گان پسوند اتصاف و دارنده گی میباشد)
به معنی ملاک و معادل کلمه فیودال کنونی بوده است. این کلمه در دوره
های مختلف به مفاهیم گوناگون متداول بود. به روی هم دهقانان در دوره
سامانی و غزنوی و سلجوقی اشخاص متمفند، زمینداران بزرگ و مالکان دیه بودند.
آنان باغدار و در خراسان و ماوراءالنهر حامل روایات قدیم و فرهنگ و
داستانهای اسلاف به شمار میرفتند، بنا بران مؤرخان و داستان پردان
مانند نویسنده گان خداینامه ها و شاهنامه ها روایات، سخن و اخبار گذشته گان را
از ایشان نقل میکردند. چنانکه مراجعه ابو منصور محمد بن عبدالرزاق
سپه سالار خراسان برای تدوین شاهنامه منثور، مراجعه دقیقی و فردوسی برای
منظوم ساختن گشتاسپ نامه و شاهنامه به غرض تدوین داستانها و روایات
حماسی، تاریخ و عشقی به دهقانان، محقق بوده است. دهقانان علاوه از مسایل
فرهنگی از رهگذر جمع آوری مالیات از مردم برای حکومت سامانی و غزنوی نیز،
نقش عمده داشتند اینان در روستاهای خویش در قصرهای مجلل حیات
بسر میردند و در املاک شخصی خود گماشته هایی داشتند. هر چند بعضی از
مآخذ بدین نظر است که صاحبان اقطاع در دوره غزنوی وجود نداشتند،
لیکن از روی مطالب جسته و گریخته بیکه بعضی دیگر از مآخذ ارائه نموده

اند؛ برمیآید که سیستم اقطاع در بین دوره نیز معمول بود و مقطع ۱۸ در پهلوی که خدایان از اشخاص منتفذ بودند. (۱)

درین دوره منازل و محل بود و باش از نظر موقوف طبقاتی مردم تفاوت داشت. هسته مرکزی شهر را که دیوار، برج و خندق داشت و نخستین آبادی شهر از زمان قدیم بود، کهند ژمی نامیدند و این کلمه در زبان عربی کهند ضبط شده است. به مرور ایام گرداگرد آن آبادی بزرگتری اعمار گردید که آنرا اشارستان و به زبان عربی ربض میگویند و ما این تقسیم بندی را در اشعار بعضی از شاعران دوره نخست غزنوی به وضاحت میتوانیم دید. آبادی دیگری که گرداگرد اشارستان ساخته شده بود، روستا نامیده میشد که به عربی آنرا ستاق میگویند. در شهرهای بزرگ عساکر مخصوص برای نگهداری قصرها و مراکز دیوانی مؤظف بودند که به آنها حرس میگویند. نکته دیگر قابل یادآوری است، اینست که راجع به کلمه (ربض) و اشارستان نظر ولفان همان نیست. سعید نفیسی در کتاب محیطزنده گی و احوال و اشعار رودکی، اشارستان و ربض را یکسان میداند (۲) حال آنکه بعضی دیگر این نظر را نمی پذیرند و به تاسی از نظر آدسته اخیرالدکر، در اشارستان (مراکز کلمه مدینه عربی) که بخش قدیمی شهر را تشکیل میداد، خانه های دهقانان و اعیان اعمار شده بود و اما ربض جای بود و باش مردم متوسط این دوره بوده است و این وضع به نحوی از الحاد راد پیات دوره نخست غزنوی انعکاس یافته است، چنانکه در قصیده بیکه فرخی در مرگ محمود غزنوی

۱ - حسن انوری، اصطلاحات دیوانی در دوره غزنوی و سلجوقی، تهران، ۱۳۴۹، ص ۷۰؛ سعید نفیسی در پیرایون تاریخ بیهقی، تهران، ۱۳۲۲
۲ - سعید نفیسی، احوال و اشعار رودکی، تهران، ۱۳۰۹

سروده ، این اصطلاحات انعکس است. اصناف پیشه‌وران در رشته معین از بازارها به معاملات خویش میپرداختند. بعضی از این اصناف در قسمت کسب و کارشان تجویزهایی اتخاذ میکردند تا باشد که وضع درآمد آنان بهتر شود گاهی اینگونه تصامیم مورد بازرسی قرار میگرفت، چنانکه وقتی صنف نازیوان در غزنه میخر است قیمت نازرا بالا ببرد، سلطان محمود دستور داد که وکیل آنانرا به زیر پای پیلان بیفگسند. درین زمان مقامات شهری و مأموران دولتی از اعیان انتخاب میشدند. آنچه را که بار تولد با ارتباط به وضع یک باغ شخصی سلطان محمود در بلخ و ترقیب ضیافتی در آن بیان میدارد، نمایگر آنست که رئیس (شهردار) و دیگر مقامات شهری از اعیان انتخاب میشدند.

درین دوره مرکز زنده گی اجتماعی شهر، بازار، یا چندین رسته آن بود و مرکز بازارها نقطه تقاطع بازارهای اصلی را تشکیل میداد که آنرا چارسویا مربع میگفتند. در اطراف و نزدیک چارسو معاملات عمده فروش در ابنیه مخصوص بنام کاروانسرای صورت میگرفت کاروانسرایها در عین حال مهمانسرایهای برای تجار تازه وارد و تحویل خانه اجناس عمده بود چون بردن پول از یک شهر، به شهر دیگر خالی از خطر نبود، بنا بران تجار مسایل دادوستد را با گرفتن سند از صراف انجام میدادند. چنانکه ناصر خسرو در سفرنامه خویش به این موضوع اشاره کرده است. (۱)

درین عصر تمام پیشه‌وران در کوچه واحلن زنده گی میکردند و دوکانهای ایشان در آن کوچه بود، مانند کوی ابریشم بافان، پشم بافان، رویگران، رنگ ریزان، اسلحه سازان، زرگران، کوزه گران، سراجان و امثال آنها. بادر نظر داشت مطالب فوق به تاسی از قول جغرافیه نویسان

مراکز زنده گی اجتماعی این دوران قرار ذیل است :

۱- شهرستان با کاخ و خانه های اعیان و ملاکان و امرا .

۲- مدارس ، مساجد ، ودیگر مؤسسات اسلامی .

۳- چارسو با کاروانسراها و معاملات بزرگ تجار تی .

۴- کوی پیشه وران و اصنافیکه مورد بهر کشی قرار داشتند .

از آنجا بیکه در آن عصر رسم برده داری نیز مروج بود و برده از امتعه تجار تی شمرده میشد ، بدین سبب در شهر های مختلف بازار برده فروشی وجود داشت و از تجارت آن حکومت مالیه میگرفت . در این بازار ها هر نوع برده به فروش میرسید از کار گرساده تا صنعتگر ماهر و موسیقیدان و مطرب و آواز خوان و رانمشگرو نیز غلامانیکه برای جنگیدن و امور جنگی خریداری میشدند . برده گان از کشور های مختلف و از نژاد های گوناگون می بودند . مانند کشور های اروپایی و دشت های ترک نشین و هند وستان و از کرانه های غربی افریقا و امثال آن . عده پی از غلامان کسانی بودند که در جنگ اسیر میشدند ، چنانکه مختاری از شاعران دوره دوم غزنوی در قصیده پی بنام فتح نامه علاوالدوله مسعود غزنوی گفته است که علاوالدوله از هندوستان به ازده برده آورد که چون در غزنه زنجیر های آنها را فرور بختند این زنجیر ها کوهی را تشکیل داد این تذکر نشان میدهد که در قرن چهارم هجری نیز چنین رسمی متداول بوده است . برده گان به کار های مختلف گماشته میشدند عده پی از آنان در املاک مخصوصاً آبیاری مصنوعی و امور متعلق به دهقانی مشغول بود ند . با ورود این غلامان در جامعه آنروز ، و ورود آنان در قصر های امرا و سلاطین و بزرگان و مستفدین و حتی در منازل گوینده گان آن عصر ، تأثیر به خصوص در ادبیات دری وارد شد یعنی چگونگی مغازله و معاشقه با غلامان و کنیزان در ادبیات دری

به وفور منعکس شد، از وقتیکه شاعران بر اثر کثرت صله‌ها ملاحظین و امر او دیگر
متنفذین صاحب مکنز و ثروت شدند و کنیزان و غلامان در خانه‌های آنان راه
پیدا کردند و معاشقات شاعران با آنان آغاز یافت، اما معاشقات شاعران با
آنان معاشقات مالک و مملوک بود و عشق شاعران با سوز و گداز همراه نبود
بنا بر آن در سخنان آنان گیرنده‌گی اشعار عاشقانه روزگار بعد پدید نمی‌شود.
در بنوعی وضع مذاهب و گروه‌های مذهبی نیز قابل توجه است و تاثر این وضع
در ادبیات درمی منعکس شده است:

بدین ترتیب اشعار گویندگان این دوره نمایانگر حوادث گوناگون
اجتماعی بوده است. در شهر این دوره انعکاس برخی از رسم و رواج‌های
معمول در آن روزگار نیز مشهور است. از قبیل چوگان بازی،
بازی نرد، شطرنج بازی و نیز برگزاری و تجلیل جشنهای باستانی
از قبیل مهرگان، سده، نوروز، بهمنجبه و امثال آن.

در مورد وضع اقتصادی این دوره با پدخاطر نشان ساخت که اقتصاد
در این دوره تا حد زیاد بر مبنای اقتصاد زراعتی و روستایی استوار بود و
رفع احتیاجات حکومتها، های آن زمان مخصوصاً تنظیم امور نظامی و لشکر -
کشی‌ها و تهیه ضروریات آن از رهگذر عواید زراعتی و حصول مالیه زمین
صورت می‌گرفت در گذشته برخی از امر ادا نشده بودند که عواید عمده مملکت از
زمین به دست می‌آمد و اگر حال و روز دهقانان تباها شود از میزان خیر و سعادت عامه و
سرانجام عواید دولتی کاسته می‌شود، چنانکه ابن طاب را مؤلف زین الاخبار در
مورد عبدالله بن طاهر فوشنجی ذکر نموده است. (۱)

۱ - ابو سعید عبدالحی گردیزی، زین الاخبار، به تصحیح پوهاند حبیبی، بنیاد فرهنگ ایران،

قسمتی از عواید مردم درین عصر از رهگذر رومه داری و تربیه حیوانات پدست
میآمد. همین قسم صنایع دستی یکی از عوامل تهیه مخارج مردم بود. مسنوجات
نخی، پشمی و ابریشمی در اقتصاد این زمان نیز نقش داشت با آنکه در خود کشور
مسنوجات مرغوب تولید میگردد، یک مقدار از مسنوجات از جای های دیگر
وارد میگردد که در اشعار مختلف دری انواع و اقسام پارچه های معمول
در آن روزگار نام برده شده است.

برخی از صنایع دیگر دستی از قبیل زرگری و مسگری و امثال آن نیز موجود
بود و برای تهیه زیورها و ظروف از معادن نقاط مختلف استفاده میشد.
تا جایکه مدارک در اختیار ما هست به تاسی از آنها میتوان ابراز داشت که معادن
درین عهد به دولت متعلق بود و توسط کاشفینی که آن معادن را از دولت اجاره
میگرفتند، استخراج میشد، دولت مالیاتی تا حدود مقدار استخراج شده را از
آنها میگرفت.

پول مروج در آن عصر دینار و درهم بود فرمانروایان از طلا و نقره
سکه های بی وزن ها و قطر های مختلف ضرب میزدند که ذکر این سکه کات
در اشعار گوینده گان این دوره و دوره های بعدی به وفور آمده است.

با گفته نباید گذاشت که ادبیات این دوره قسماً در خدمت سلطنت
فیودالی و به مثابه دستگاه و وسایل تبلیغاتی آن و نیز مثل جلال و نقوش
وابسته به دربار سلطنتی بود. با آنهم نقش طبقات رنجبر به نحوی از انحاء
در ادبیات این دوره انعکاس یافته است، در شعر مدحی از غلامان و کنیزکان
و طرز برخورد با آنان تذکراتی در هاله شرح زندگی حکمرانان و شاعران
وجود دارد، یعنی هستند گوینده گانی که از موقف و منافع زحمتکشان به
نحوی از انحاء حمایت کرده اند و به نکوهش ظلم و ستم پرداخته اند
و به تعمیم علم و دانش و کمک و دستیاری با مردم ترغیب کرده اند.

(۲) ویژه گیهای هنری، اشکال و موضوعات شعر در:

رابطه شکل و موضوع در آثار ادبی و از جمله در شعر در دوره مورد مطالعه ما از مسایل قابل توجه است. در واقع رابطه آنها يك رابطه منطقی است بدین معنی که وجود یکی مستلزم وجود دیگری است با آنهم اهمیت موضوع با مقایسه به شکل بیشتر میباشد چه موضوع مبین رویداد های اجتماعی و بیانگر احساس و عواطف است.

از آغاز ادبیات دري مخصوصاً اشکال و موضوعات شعری که آهسته آهسته از محدود بودن و ساده گی برآمده و به تنوع و توسیع گرا پیده است به عبارت دیگر از قرن سوم هجری به بعد شکل و موضوع اشعار دري دچار تغییرات شد و این تحول و تغییرات از پایان قرن سوم و یا از آغاز قرن چهارم به مرور یا م بیشتر گردید. هر چند در این عصر زبان دري رو به توسعه بود لیکن این امر نتوانست مانع ترویج زبان و ادبیات عربی در خراسان و ماوراءالنهر شود. علاوه بر آنکه تعدادی از گوینده گان به هر دو زبان شعر می گفتند يك تعداد شاعرانی نیز وجود داشتند که صرف بسرودن شعر عربی اشتغال می ورزیدند مانند علی بن محمد یسعی ابوالحسن بن عیسی الکرخی و نظایر اینها که در سرودن شعر عربی شهرت زیاد داشتند. (۱) اشکال شعری که ازین دوره به ما رسیده، قصیده، دو بیت، قطعه رباعی، مثنوی و اشعاری به گونه غزل بسوده است ولی نمیتوان تمام خصوصیت های غزل را بر آن تطبیق کرد.

پنیزی در کتاب تاریخچه شعر ایران تمام شعرای قبل از فردوسی را پیرو سبک شعر عربی دانسته است. زیرا در همان قرنهای نخستین خراسان و ماوراءالنهر

۱- ادوارد برارن، تاریخ ادبی ایران، ترجمه علی صالح پاشا، تهران؛ عبدالغنی میرزالف،

ابو عبدالله رودکی، ستالین آباد ۱۹۵۸

که اولین گهوارهٔ ظهور شعر دری محسوب میشود. کانون شاعران عربی-گوی نیز بود این حقیقت در کتاب یقیمة الدهر و در مقالهٔ بار بیه دو مینار تحت عنوان (لوحة ادبی خراسان و ماورالنهر) (۱) نیز ذکر شده است.

درین دوره مراکز بزرگ شعر دری بلخ، بخارا، هرات، سمرقند، سیستان و مرو بود. در آن زمان در فارس و نواحی آن بیشتر به لهجه محلی شعر سروده میشد.

فزوننی تعداد شاعران مخصوصاً آن عده بیکه نام شان به ما رسیده و در جنگها و تذکرها و فرهنگها و کتب ادبی نزدیک به این عهد مثلاً ابابالباب، لغت فارس، چار مقاله، تار یسخ سیستان، تار یسخ بیهقی و غیره ثبت شده است زیاد میباشد.

مهارت گوینده گان و قدرت آزان در سرودن اشعار متین و بیان مضامین مختلف از مسایل مهم و قابل توجه است، چنانکه شاعران این عصر چون رودکی ابوشکور بلخی، شهید بلخی، دقیقی بلخی، کسایی و امثال آزان ازین حیث مثالهای برجسته به شمار میروند. علت این امر را علاوه بر استعداد و روشنی ذهن شاعران باید طبیعی بودن زبان را برای گوینده گان بدانیم یعنی آنها برای آموختن زبان دری و اطلاع از رموز آن، به تحصیل و ممارست بسیار کمتر حاجت داشتند و خلاف سخنورانی بودند که مانند شاعران قرن ششم در عراق، تبریز آذربایجان و دیگر نواحی برای اطلاع از دقیق زبان دری به مطالعه و دقت در دیوان های شاعران خراسان حاجت داشتند. (۲) چنانکه بهترین مثال درین مورد قطران قهریزی است که

۱- مجله آسیایی فرانسه، سال ۱۸۵۳، ص ۱۶۹ و سال ۱۸۵۴، ص ۲۹۱

۲- همان اثر، ج ۱، ص ۳۶۰

از ناصر خسرو قبادیانی هنگام اقامتش در آن شهر مطالبی آموخت ناصر
خسرو گوید: «در تبریز قطران نام شاعری را دیدم شعر نیکو میگفت اما
زبان فارسی نیکو نمیدانست. پیش من آمد. دیوان منجیک و دقیقی بیاورد
و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من پرسید با و گفتم و شرح
آن بنوشت و اشعار خود بر من خواند.» (۱)

کثرت شعر درین زمان با آنکه نخستین دوره انکشاف شعر و ادب
دری میباشد، از مسایل قابل توجه است. عدد ابیاتی که به رودکی نسبت
میدهند بسیار فراوان بوده است.

از دیگر شاعران این عهد نیز اشعاری در تذکره ها یاد شده که از آن جمله
مقداری بر سبیل استشهاد در کتب مختلف نقل گردیده و برخی هم به اشعار
شاعران دیگر آمیخته و مقداری از بین رفته است. یکی از علل بزرگ مفقود
شدن آثار شاعران دری گوی اینست که مراکز مهم شعر مانند خراسان
و ماوراءالنهر دچار مهاجمات پیاپی و غارت و تاراج و ویرانی شد و هزاران
کتب و دیوان درین گیرودار از میان رفت که بدون شک بسیاری از دیوانهای
شاعران آن عهد هم در جزآن اشعار بود. عوفی که اندکی پیش از حمله
تا تار در ماوراءالنهر زنده گی میکرد، گوید که دیوان رودکی به صد دفتر بر میآمد.
چندی پیش از او رشیدی سمرقندی شاعر دربار خضر خان خاقان سمرقند
عدد ابیات او را بعد از چند بار شمردن در یکی از قطعات خود معین
کرد. (۲) ولی بعد از حمله چنگیزیان ازین دیوان جز آنچه در تذکره ها و کتب
تاریخ نقل شده، باقی نمانده است. این پیش آمد را نیز میتوان برای

۱- ناصر خسرو، همان اثر، ص ۸

۲- شعر او را بر شمرده سیزده ره صد هزار هم فزون آید اگر چندانکه باید بشمردی

شاعران دینگر قرن چهارم و پنجم هجری تصور کرد. با آنهم اشعار این دوره از جهات گوناگون حایز ارزشهای فراوان است.

۱- ویژه گیهای هنری و چگونگی سخن آرای:

یکی از خصوصیت های شعر دری در دوره سامانی تازه بودن مضامین و افکار در آنست. زیرا شاعران به موضوعات تازه سروکار داشتند. در چنین حال گوینده ناگزیر بود به ابتکار و ابداع دست زند و سخن نغز و تازه به دنیای ادب تقدیم نماید. همین تازه گی موضوعات و مطالب است که شاعر قادر به آوردن تشبیهات تازه و بدیع میشد. تحول اوزان شعری در اشعار دری اوایل قرن چهارم نسبت به قرن سوم اشکار است و این سیر تکاملی را در اشعار تمام شعرای قرن چهارم و آغاز قرن پنجم نیز مشاهده میکنیم. با این حال درین دوره اوزانی از شعر را میبینیم که در ادوار بعد تروک ماند. (۱) یکی از علل بزرگ اینگونه وزنها در شعر دوره سامانی آن بوده است که درین روزگار گاهی اشعار با الحان موسیقی نیز همراه ساخته میشد. بیشتر اشعار غنایی ملحون که با ضرب و آواز و آهنگ و ساز خوانده میشد، در اوزان ثقیل سروده شده است، چنانکه وجود برخی از روایات این موضوع را تا حدی روشن میسازد و قول صاحب چهار مقاله ضمن شرح سرگذشت شاعر گرانمایه زبان دری یعنی رودکی که به موسیقی دسترسی داشته مؤید این حقیقت است. (۲) لهذا میتوان گفت که خواندن اشعار با نغمات موسیقی به هر وزنی که باشد از ثقل آن میکاهد. به هر حال چیزیکه مسلم است اینست که شاعران زبان دری در اوزان عربی تصرفاتی کردند و بر آن اوزانی افزودند و این امر به تاسی

۱ - ذبیح الله صفا، همان اثر، ج ۱، ص ۳۶۲

۲ - احمد بن عمر نظامی عروضی سمرقندی، چهارمقاله، به کوشش محمد قزوینی، برلین،

از خصوصیات شعر دری بوجود آمده است. انواع مختلف صنایع شعری با استادی تمام در شعر اکثر شاعران این دوره به کار رفته است.

تشبیهات در اشعار این دوره دلنشین و تازه است. واقعاً شاعران در انواع تشبیهات اعم از محسوس و خیالی دست قوی داشته اند، منتهی کوشش آنها بیشتر به آوردن تشبیهات حسی بوده است زیرا عده بی از شاعران این دوره مخصوصاً شاعران درباری که در خدمت سلطنت فیودال بودند زنده گی آرام و حیات پر تجمل داشته اند. همین علت پای فکر آنها را از رفتن بدیار وهم برای پیدا کردن شاهد مقصود تا حدی باز میداشته است و شاعران به مظاهر عینی زنده گی که به دسترس آنان بوده توسط ورزیده اند. قدرت هنر آفرینی و سخن آرایگی گوینده گمان در عاوهنری و با آوردن تشبیهات و دیگر صناعات شعری تبارز یافته است. شواهد ذیل را از نظر میگذرانیم.

بیکو گل دورنگ رانگه کن - در ست به زیر عقیق ساده

یا عاشق و معشوق روز خلوت - رخساره به رخساره بر نهاده

(منجیک ترمذی)

ساقیا مرمیرا از آن پی‌ده - که غم من بدو گمارده شد

از قنینه بر رفت چون می‌نو - در پی اله می‌چهارده شد

(ابوشکور)

شاخ بید سبزه گشته روز باد - چون یکی مست زوان سر زگون

لاله برگ لعل بنگر با مداد - چون سر شمشیر آلوده به خون

(عمارۀ مروزی)

نپید یک که نشناسی از آفتاب - چو با آفتابش کنی مقترن

چنان تا بد از جام گوئی که هست - عقیق یمن در سهیل یمن

(رونقی بخارایی)

مثال چشم آدم شد مگر ابر
که در بارید مردم در چمن ابر

دلیل لطف عیسی شد مگر باد
که جان اقرود خوش اندر شجر باد
(رابعه بلخی)

بغزند لاله بر صحرا بسان چهره لیلی

بگرید ابر بر گر دون بسان دیده مجنون
(رودکی)

ایر همی گرید چون عا شقان
رعد همی زالد ما نند من

باغ همی خندد معشوق وار
چو زنگه بنا لم به سحر گاه زار
(شهید بلخی)

بسه هوادر زنگر که لشکر برف
راست هم چون کبوتران سفید

چون کند اندرو همی پرواز
راه گم کرده گان زهیت باز
(آخاجی)

جمع بر سیمین پیشانیش گویی که مگر
و آن سیه زلف به آن عارض گویی که مگر

لشکر زنگ همی غارت بغداد کند
بر پر زاغ کسی آتشی را باد کند
(ولوالجی)

در شعر این دوره غیر از تشبیه صناعات ادبی دیگر از قبیل: تضاد، تجاهل -
عارف، تاکید المدح بما یشبه الدم، لف و نشر، تمثیل و غیره دیده میشود.
اینک از هر کدام مثالی می آوریم:

تضاد:

این جهان پاک خواب کردار است
نیکی او به جا ایگه بسا است
چه نشینی بسدین جهان هموار
کنش او نه خوب و چهرش خوب

آن شناسد که دلش بیدار است
شادی او بجای تیمار است
که همه کار او نه هموار است
زشت کرد او خوب بیدار است
(رودکی)

تجاهل عارف :

سرواست آن یا بالا ماهست آن یا روی زلفست آن یا چو گان خالست یا آن گوی
(رودکی)

تا کید المدح بما یشبه الذم :

به زلف کژ و لیکن به قد و بالا راست به تن درست و لیکن به چشمکان بیمار
(رودکی)

لف و نشر :

نگار ینا شنید ستم که گاه محنت و راحت

سه پیراهن سلب بوده است یوسف را به عمر اندر

یکی از کید شد پر خون دوم شد چاک ز تهمت

سوم یعقوب را از بوش روشن گشت چشم تر

رخم ما ز بد بدان اول دلم ما ز بد بدان ثانی

نصیب من شود در وصل آن پیراهن دیگر

(رودکی)

تمثیل :

کز کشیدن تنگ تر گردد کمند

توسنی کردم بدانستم همی

(را بعه بلخی)

وصف :

وصف از نظر توسعه و اشتمالی که بر بیشتر فنون سخن دارد، از اهمیت و ارج

عظیم بر خوردار است . وصف عبارت از نقاشی و تابلو سازی اعم از اینکه

شاعر به مجسم ساختن مشهودات طبیعی و جسمانی مانند توصیف مناظر مختلف

طبیعت و مجالس بزم و یا جمال معشوق پردازد و یا حالات روحانی و تأثیرات

نفسانی خود را مانند عشق، محبت و نفرت و کین و غیره تصویر نماید. اهمیت وصف در ادب دری بیشتر ازین جهت است که با طبع و ذوق و احساس شخصی شاعر ارتباط دارد. در اشعار وصفی بیشتر از هر چیز از تشبیه استفاده به عمل میاید. شاعران دوره مورد مطالعه ما مانند سایر موضوعات در وصف نیز اشعار دلنشین دارند. یکی از امتیازاتی که مخصوصاً در دوره سامانی نسبت به دوره های بعد محسوس است اینست که در آن عهد وصفها آمیخته با اغراق و تخیلات غیر طبیعی و سایر تکلفات و تصنیفات ابی نیست.

در قسمتی ازین توصیفها شاعر دری گوی بالهام از طبیعت به ایجاد سخن پرداخته است. اشعار ذیل شواهدیست در آن باب:

از رابعه بلخی در وصف باغ و بهار:

ز بس گل که در باغ ماوی گرفت چمن رنگ ارژنگ مانی گرفت

از ابویحیی طاهر بن فضل در وصف زرگس:

آن گلی کش ساق از مینای سبز بر سرش سیم و زر آمیخته

ناخن حور است گویی کرد کرد دیده باز از میانش آنگیخته

از آغاجی در وصف برف:

به هوا در زگر که لشکر برف چون کند اند روهمی پرواز

راست همچون کبوتران سپید راه گم کرده گمان زهیب باز

از ابویحیی طاهر بن فضل در وصف قوس قرح:

وان جام می اندر کف او همچو ستاره ناخورده یکی جام و دیگر داده دمام

وان میخ جنوبی چو یکی مطرف خور بود دامن به زمین برزده همچون شب ادهم

بر بسته هوا چون کمری قزس قرح را از اخضر و از احمر از ابیض و معلوم

گویی که دوسه پیرهن است از دوسه گونه وز دامن هر یک زدگر پاره گکی کم

از رود کی در وصف اسپ :

ضیغمی نسل پذیرفته زد یو
آفتابی که ز چابک قدمی

از دقیقتی در وصف معشوق :

شب سیاه بدان زلفکان تو ماند
عقیق را چو بسا یزد نیک سوده گران
دو چشم آهو و دوزر گس شگفته به بار
کمان با بلیان دیدم و طرازی تیر
قرابه سرو بن بالا گیس نتوان کرد

از دقیقتی در وصف بهار و طبیعت :

بر افگند ای صنم ابر بهشتی
بهشت عدن را گلزار ماند
زمین برسان خون آلوده دیبا
جهان طاوس گونه شد به دیدار
بدان ما زد که گوی از می و مشک
ز گل بوی گلاب آید بدانسان

آهوی نام نهاده بکران (۱)

بر سر ذره نما یزد چولان (۲)

سپید روز به پاکی رخسان تو ماند

گر آبدار بود بالبان تو ماند

درست و راست بدان چشمکان تو ماند

که بر کشیده بود با پرو ان تو ماند

که سرور اقدو بالا بدان تو ماند (۳)

زمین را خلعت ار دی بهشتی

درخت آراسته حور بهشتی

و ابرسان نیل از دوده و شتی

به جای نرمی و جای درشتی

مثال دوست بر صحرا نبشتی

که پندار گل از در گل سرشتی (۴)

۱- بکران به فتح اول مرکب از یک و ران ریشه راندن اسپ که بیک پویه و تاخت راه پیماید .

۲- سعید نفیسی، احوال و اشعار رودکی، ص ۱۰۱۹

۳- ذبیح الله صفا، همان اثر، ج ۱ ص ۴۱۷

۴- ذبیح الله صفا، همان اثر، ص ۴۱۸

۲- اشکال شعری

الف) قصیده: به قول بعضی از نویسندگان و گویندگان گانه زبان دری، قصیده را به تقلید از شعر عربی رایج ساخته‌اند. (۱) به روی هم در زبان دری از قرن سوم هجری قصیده سرایی آغاز یافت. محمد بن وصیف سگزی تاجا بیکه مدارك در دست هست ظاهر آ برای نخستین بار قصیده‌ی در مدح یعقوب بن لیث سرود (۲) شاعران دوره سامانی به خصوص رودکی، دقیقی و کسایی قصاید غرا سروده‌اند. چنانکه قصیده «مادرمی» و قصیده «شکایت از پیری» وی از امهاتی قصاید زبان دری است. چند قصیده باقیمانده از دوره سامانی به مثابه تهداب قصیده سرایی در ادبیات دری ارزش قابل توجه دارد.

در حقیقت رودکی اولین شاعری است که قصاید کامل را با تغزل و مدح و دعائیه ایجاد کرد و دیگران درین باب پیرو اویند. در قرن پنجم هجری با فرخی و عنصری و عسجدی و منوچهری قصیده سرایی رونق زیاد پیدا کرد و تعداد زیادی شاعران قصیده سرای در خدمت سلطنت فیودالی غزنویان گمارده شدند.

ب) رباعی: در مورد پیدایش این شکل شعری دولت‌شاه سمرقندی و شمس-قیس رازی اقوال مختلفی اظهار نموده‌اند. اگر قول دولت‌شاه درست باشد، این شکل شعری در عهد صفاریان به وجود آمد و شاعران عهد سامانی و غزنوی نیز قسمتی از اشعار خویش را در قالب آن ریختند. از شهید بلخی، رودکی و طاهر بن فضل، رباعیهای زیبا نقل شده است. به قول صاحب تاریخ

۱ شبلی زومانی، شعر المعجم، ترجمه سید محمد تقی قخر داعی گیلانی، تهران، ۱۳۳۵، ج ۵

۲- تاریخ سیستان، صص ۲۰۹-۲۱۰

سیستان صانع بلخی یکی دیگر از شاعران این عهد دارای رباعیاتی نیز بوده است . (۱)

ج (دو بیتی : از انواع قدیم شعر دری است . به اساس قراین میتوان چنین حدس زد که دو بیتی مخصوصاً وزن کوتاه و دلنشین و پرهیجان آن نمودار و بازمانده وزن اشعار هجایی پیش از اسلام افغانستان است که در دوره اسلامی تعدیل و اصلاح شده و وزن عروضی بر آن تطبیق گردیده است . از این شکل در قرن چهارم هجری نیز اثری هست ، چنانکه در میان اشعار بازمانده شهید بلخی این دو بیتی زیبا را میتوان به حیث شاهد تذکر داد :

اگر غم را چو آتش دود بودی جهان تار یک بودی جاودانه

درین عالم سراسر گر بگردی حزد مندی نیابی شادمانه

د (مثنوی : در ادبیات دری مثنوی برای بیان موضوعات مفصل چون داستانهای حماسی و تاربخ و عشقی و اخلاقی و نظایر آن گزیده شده است . در قرن چهارم و پنجم هجری مثنویهایی به وجود آمد . چنانکه رودکی کلیله و دمنه را به شعر آورد . دقیق بلخی گشتاسپنامه را نظم کرد . ابوشکور آفریننامه را سرود و فردوسی شاهنامه را پی افکند و عنصری و امق و عدزا و مثنویهای دیگر خود را انشاد کرد .

از مثنوی های دوره سامانی به جز از گشتاسپنامه د قیقی بیت های پراکنده در تذکره ها و لغت نامه ها چون لباب الالباب ، لغت فرس و کتب ادبی چون المعجم وتر جمان البلاغه و غیره ثبت شده است که میتواند شاهدی برای نهضت مثنوی سرایی در عهد سامانی باشد .

مثنوی های این دوره در اوزان مختلف سروده شده است، مانند این مثنوی
ابوالمؤید بلخی :

دلیری که ترسد ز پیکار شیر زن زاج خوانش زه مرد دلیر
یا این مثنوی ابو شکور :

پیامد فیلسوف سخت شیوا که باشد در سخن گفتن توانا
یا این مثنوی رودکی :

هر که ناموخت از گذشت روزگار نیز ناموزد ز هیچ آموزگار
یا مثنویهای دیگر این شاعر به اوزان جداگانه که هر کدام نمودار قوت ادبی
میباشد. علاوه بر اینها محمدجعفر محجوب يك تعداد ابیات پراکنده دیگر را از
شاعران چون شهید، ابوالمثل بخارایی، ابوالحسن آغاچی، ابو عبدالله فرالوی،
ابوشعب هروی و غیره بنام مثنوی جمع کرده است (۱) که میتوان از آن معلومات
بیشتر به دست آورد.

(ه) غزل : سابقه غزل را باید در مقدمه های قصاید بکه گوینده گان ما
بعد از اسلام سروده اند، جستجو کرد. غزل آنهم بدین مفهومی که امروز
مبادر به ذهنها میگردد، در آغاز ادبیات دری وجود نداشت. غزل در آغاز
ادبیات دری تا قرن چهارم ساده ترین صورت داشت و به ساده ترین صورت
اشعار غنایی و ابتدایی ترین ابیاتیکه با آواز همراه بود خواننده میشد،
اطلاق میگردد. آنچه که مسلم است اینست که غزلی را که در قرن چهارم
هجری با ساز و آواز میخواندند همانند غزلهای دوره های ادبی بعدی با شرایط
خاص غزل نبوده است. چنانکه در مجموعه اشعار آن دوره و در میان اشعار
مشعشعی که از قرن چهارم و پنجم هجری بجا مانده است، بیش از يك تعداد

۱- محمدجعفر محجوب، سبک خراسانی در شعر فارسی تهران، ۱۳۵۰، صص ۱۰۰-۱۰۵

کم ابیات که نمود از غزل باشد آنهم در اوزان سنگین با ترکیبات سنگین
که مخصوص قصیده میباشد، نخواهیم دید. (۱)

از عهد سامانی يك تعداد اشعاری داریم که به مفهوم غزل نزدیک میباشد.
شاید اینگونه اشعار را بتوان مقدمه ایجاد غزل از رهگذر تغییر تغزل قصاید
پنداشت. عده‌یی از قصیده سرایان قدیم این تغزلات و مطلعهای قصاید
خویش را در مخلص یا قسمت دیگر قصاید به نام غزل خوانده اند.

گاهی مراد از غزل در عرف شاعران زبان دری اشعار غنایی ملحون یعنی از
جنس سرود و تصنیف است که با ضرب آهنگ و ساز و آواز خوانده میشود.
همین نوع غزل است که به اصطلاح قول و آواز خوانی تردیف شده است.
شمس قیس رازی مینویسد:

«... عادت چنان رفته است که هرچه از ابیاتیکه بر اوزان قازی سازند

آنها قول و هر چه بر مقطعات عشقی باشد آنرا غزل خوانند...» (۲)

به نحویکه ذکر کردیم در قرن چهارم هجری غزل وجود داشت اما غزل
های این عهد با غزل های دوره های بعدی از لحاظ وزن و ارتباط و عدم
ارتباط معنای ابیات و ثقل و خفت کلمات و غیره فرق بارز دارد.

استاد مسلم غزل در قرن چهارم هجری رودکی است وی علاوه
بر طبع شعر از موسیقی نیز بهره داشت و به نیروی
این دو قوه در ساختن غزل چندان ما هر بود که یگانۀ عصر
خود به شمار میرفت. از شاعران دیگر این دوره شهید بلخی، رابعه بلخی و دقتی
بلخی و مانند اینها نیز غزلهای دل انگیز مانده است. قدرت رودکی در غزل

۱ - اسدالله خاوری و دیگران، سه گفتار در زمینه ادب و تاریخ ایران از انتشارات دانشگاه

پهلوی شیراز، سال ۱۳۴۸، ص ۵۲ - ۵۶

۲ - شمس قیس رازی، المعجم، ص ۸۵

به درجه پی بوده است که عنصری با همه دقت خیال و مضمون آفرینی غزل‌های
اوراستوده و خویش را از ساختن نظیر آنها عاجز دانسته است طوریکه گوید:

غزل رود کی وارنیکو بود غزل‌های من رود کی وار نیست
اگر چه بکوشم به بار یک وهم بدین پرده اندر مرا بار نیست

لطف غزل شهید و رقت احساسات او به حدی بود که فرخی سیستانی با همه
شیرین بیانی و دل‌انگیزی غزل‌های وی را بسیار عالی ارزیابی کرده است:
از دل‌رامی و نغزی چون غزل‌های شهید وز دل‌او یزی و خوبی چون ترانه بوطلب
در قصیده دیگر گوید:

دایم از مطربان خویش به بزم غزل‌شاعران خویش طلب
شاعرانت چو رود کی و شهید مطربانت چو سرکش و سرکب (۱)
اکنون اشعار چند از شاعران غزل‌سرای قرن چهارم هجری را نقل می‌کنم
تا کیفیت غزل‌های آن عهد اشکار شود:

از دقیقی:

در افگندای صنم ابر بهشتی زمین را خلعت اردی بهشتی
بهشت عدن را گلزار مازند درخت آراسته حور بهشتی ...
ز گل بوی گلاب آید بدانسان که پنداری گل اندر گل سوشتی
از شهید:

مرا به جان تو سو گند و صعب سو گندی که هرگز از تو نگردم نه بشنوم پندی
دهند پندم و من هیچ پند نپدیرم که پند سود ندارد بجای سو گندی
شنیده‌ام که بهشت آنکسی تو از یاد یافت که آرزو برساند به آرزو مندی

از رابعه بلخی:

ز بس گل که در باغ ماوی گرفت چمن رنگ ارژنگ مانی گرفت
مگر چشم مجنون به ابر اندر است که گل رنگ رخسار لیلی گرفت ...

۱ - سرکش و سرکب: دو خنیاگر عهد ساسانی.

از ابو طاهر طیب بن محمد خسروانی :

شب وصل تو چون بادی وصل بود شب دراز و غمان دراز و جنگ دراز
شب فراق تو گویی هزار سال بود بسا شبها که فراق تو را ندیم شوم
درین سه کار بگو تا مرا چه حال بود خیال تو همه شبزی من آید ای عجبی
امید آنکه مگر با تو ام وصل بود روان من همه شب خادم خیال بود

(و) قطعه : در قرن چهارم و پنجم هجری روی مهر فته به قطعاتی
برمیخوریم که ممکن است بعضی از آنها جدا شده از قصاید و یا بعضاً مستقل
بوده باشد و به این اساس شمار قطعات این عهد فراوان و در موضوعات
مختلف است یعنی موضوعات عشقی، پند و اندرز و نظایر آن .

۳- موضوعات شعری :

الف) مدح : یکی از قدیمترین موضوعات در شعر دری مدح است .
از شاعران دوره سامانی که به مرکز ادبی دربار راه داشته و مدیحه گفته اند،
عبارت از ابوالمؤید بلخی، ابوالحسن شهید بلخی، رودکی سمرقندی،
دقیقی بلخی و غیره . سلاطین و امرای سامانی و غزنوی و امثال آنها شعرا
به حیث وسیله تبلیغ مقام و شکوه خویش در خدمت دستگاه سلطنت قرار داده
بودند چند آنکه مدایح شعرای عهده غزنوی و سلجوقی آینه خود خواهی
و مستمگری سلطنت فیودالی و افراد وابسته به آن است . البته بیرون از خلقة
دربار سلطنتی شاعران برآزنده‌یی وجود داشتند که در کار قصیده سرایی
استاد مسلم به شمار میرفتند . گاهی شاعران در ضمن قصاید مدحی به ذکر
اندرزهایی نیز میپرداختند که ممدوح از آن به خشم میآمد و دست از بخشیدن
به آنان باز میگرفت (۱)

۱- پوران شجیحی، منظومه های درباری، ایران چاپ اصفهان، ۱۳۴۹، ص ۹۷

ب) رثا:

براشعاری اطلاق میشود که بر ماتم گذشته گان و تعزیت خویشا و زندان و یاران و اظهار تأسف و تألم بر مرگ عزیزان و فضايل و مکارم آنها سروده میشود. رثا در دوره سامانی وارد شعر دری شد و سپس انکشاف نمود.

درزبان دوی رودکی نخستین گوینده بی است که از اشعاری در رثا به یادگار مانده است. از مرثی وی اشعاری با تغییراتی به نام سنایی نیز ثبت شده است. از رودکی شعری مانده است در رثای ابوالحسن مرادی:

| | |
|--------------------------------|--------------------------------|
| مرد مرادی نه هما تا که مرد | مرگ چنان خواهی نه کار بست خورد |
| جان گرامی به پند ر باز داد | کمالبد تیره به مادر سپرد |
| گاه نبد او که به بادی پرید | آب نه بد او که به سرم افسرد |
| شانه نبد او که به مویی شکست | دانه نه بد او که ز مینش فشرد |
| گنج زری بود درین خاکدان | که دو جهان را به جوی میسرد |
| و نیز شعردیگر او در رثیه شهید: | |

| | |
|-------------------------|-----------------------------|
| کاروان شهید رفت از پیش | و آن مارفته گیر و میاند پیش |
| از شمار د و چشم یکتن کم | وز شمار خورد هزاران پیش |

از شاعران معاصر و دکی کسی که مرثیه سروده، ابوالعباس فضل بن عباس ربنجینی است که شعرا و در حقیقت مجموعی از تعزیت و تهنیت است. وی در تعزیت نصر بن احمد سامانی و تهنیت فرزند و جانشین او نوح شعری سروده که سه بیت از مرثیه او در تاریخ بیهقی آمده است.

از شاعران دیگر دوره سامانی ابومنصور عماره مروزی است که در اواخر این عهد و اوایل عصر غزنویان میزیست. مرثیه بی دارد و شعر او در رثای

ابو ابراهیم اسمعیل بن نوح سامانی معروف به منتصر آخرین حکمران
دودمان سامانی است.

ج) فلسفه: در قرن چهارم و پنجم هجری دقت و تأمل به فلسفه و مسایل عقلی به
درجه بی بود که حتی شاعران گاه گاه در اشعار خویش به موضوعات فلسفی
تماس گرفته و به نحوی آنرا در قالب شعر آورده اند. از شاعران این عصر
ابو شکور بلخی از پیشه سقراط فیلسوف یونان را بدین سان در شعر آورد:
تا یزد انجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم

رودکی به مقتضای جریان فلسفی و فکری زمان خود تشکیل و جود انسان
را از اثر اختلاط عناصر چهار گانه آب، آتش، باد و خاک میداند. شاعر
در قصیده معروف «مادری» که یکی از یادگارهای پراج دوره پیری وی
است گوید: «خلق ز خاک و آب و آتش و بادند...» رودکی در ایضاح این
مسأله با عقیده فلسفی عصر خویش هم آواز است. چنانکه ابوعلی سینای بلخی
در کتاب اشارات و تنبیهات بر آنست که اجسام از ترکیب عناصر چهار گانه
به وجود آمده است در حقیقت مسأله ترکیب اجسام از عناصر چهار گانه
خاصه طرز تفکر آری یا نای باستانی یا خراسان دوره اسلامی نیست، بلکه این نظر را
در ادوار پیش از میلاد مسیح نزد مصریان و یونانیان میتوان سراغ کرد.
مخصوصاً تعلیمات فیلسوف یونان باستان اپاز قلس (۴۳۰ - ۴۹۰ ق. م.)
با نظر ذکر شده همانند است. از آنجا بیکه در اشعار رودکی، شهید و بعضی
دیگر از گوینده گان این دوره نیز مطالب حکمی و میتوان سراغ کرد،
پس فهمیدن قسمتی از اشعار آنان بدون فهمیدن اطلاعات حکمی زمان قدیم
دشوار میباشد. باید خاطر نشان ساخت که به طور کلی، مقصود از فلسفه در
مبحث ادبیات آن رشته از علوم و فنونی نیست که در منطق اهل علم و تقسیم بندی

۱
علوم به عنوان فلسفه شناخته شده است. چه اگر گوینده بی اینگونه مطالب را به
نظم در آورد در حقیقت شعر نگفته، بلکه در بحث یک مطلب علمی و یا نظری
به جای نثر از نظم استفاده کرده است. مقصود از فلسفه آن رشته از موضوعات
است که به عنوان مسایل مغلق و قابل تحلیل و تجسس، به فکر شخص متفکر و
تیز هوش و کنجکاو خطور میکند و ذهن او را مدتی به خود مشغول میدارد و
آنگاه آنرا در یک پیرایه ادبی به صورت نظم تصویب میکند. به صورت عمومی
دقت و تأمل عمیق و باز جویانه در مسایل گوناگون حیات و آفرینش و معنی
در کشف رموز و قایق اشیا، شعر فلسفی را در زبان دری بار آورده است.
مسایل اخلاقی که خود بخشی از فلسفه شناخته میشود نیز در شعر این دوره به
ملاحظه میرسد علاوه بر آن چگونگی موضوعات سکون و حرکت نو و کهنه و
امثال آن در شعر این عهد تحلیل شده است و در دوره های بعدی تأثیر آن در
اشعار گوینده گان عمیق تر گردیده است برای نشان دادن موضوع سکون و
حرکت در شعر دوره سامانی شعر ذیل از رودکی را که قسمتی از قصیده
شکایت از پیری وی است در نظر بگیریدیم

آنجا که گویند:

جهان همیشه چو چشمیست گردو گردانست

همیشه تا بود آیین گرد گردان بود

همانکه در مان باشد به جای درد شود

و باز در دهان کز نخست در مان بود

کهن کند به زمانی همان کجا نو بود

و نو کند به زمانی همانکه خلقان بود

بما شکسته بیابان که باغ خرم بود

و باغ خرم گشت آن کجا بیابان بود

درین شعر رود کی سکون را نفی میکند و به حرکت که متضمن تکامل جهان است علاقه میگیرد به نظر او حرکت و تکامل ، هستی وزنده گی را معنا میدهد. او معتقد است که قانون حرکت در جهان جنبه عملی همیشگی دارد و هر حادثه جهانی از یک شکل به شکل دیگر عوض میشود و به سوی تکامل پیش میرود، مثلاً در میان به جای در دو نو به جای کهنه و باغ خرم به جای بیابان خراب در میاید. اینتنوع بینش فلسفی که در الکتیک خوانده میشود در روزگار رود کی به طرز کلاسیک آن مورد نظر دانشمندان و شاعران قرار گرفته است. میتوان تذکر داد که دانشمندان ریشه چنین بینش فلسفی را به یونان باستان منسوب میدارند، چنانکه در آن دیار برای نخستین بار بعضی از فلاسفه مکتب ملیت نظیر تالس و هر اقلیت برای تحلیل حوادث جهان به آنگونه طرز بینش فلسفی توسل جسته بودند و سپس هیکل آنرا به طرز دیگر بکار برد و بلاخره بنیان گذاران فلسفه علمی آنرا به مثابه یک اسلوب قانونمند برای ایضاح و تشریح چگونگی حوادث جهان و جا'مه به طرز نوین بکار بستند. نظر فلاسفه مکتب ملیت با تعالیم ارسطو و دیگران از راه مکتب اسکندر به در دوره عباسی در نتیجه ترجمه علوم که در آن مورد کوشش برامکه بلخی سخت محسوس بود، به فرهنگ خراسان وارد شد و رود کی در جریان فلسفی عصر خویش از آن متأثر گردید و آنرا در شعر خویش انعکاس داد.

(و) خمربه:

خمریات بر اشعاری اطلاق میشود که شاعر در آن از موضوعات مانند می، ساقی ساغر و غیره سخن میراند. این موضوع از قرن چهارم هجری در شعر دری راه یافت. تا اوسط قرن پنجم هجری هر جا که سخن از می و میگساری میرفت مقصود شاعر همان عصاره انگور و یا به عبارت دیگر شراب اصلی میبود ولی بعد از آنکه تصوف در ادب دری تأثیر کرد و مبالغه و اغراق در آن رو به افزایش گذاشت، اصطلاح خمرو میگساری معنای اول خویش را تا اندازه بی از دست داد و به طور مجازی به کار رفت. وقتیکه از اشعار خمری سخن بنیان میاوریم نباید این موضوع را با ساقی نامه توأم نماییم. زیرا

ساقی نامه در ادبیات درسی در ادوار بعد از عهد سامانی عنوان مستقل پیدا کرد. در میان شاعران دوره سامانی رودکی، ابوشکور بلخی، آغاجی، بشاره مرغزی و رونقی بخارا بی اشعار خمیری سرودند. لیکن اشعار خمیری رودکی نسبت به اشعار دیگران امتیاز خاص دارد، قصیده مادر می رودکی به اندازه لطیف و گیر است که در طول یک هزار سال مقام خویش را حفظ کرده است. قصیده خمیری رودکی به مطلع ذیل:

بیار آن می که پنداری روان یا قوت نایستی

و یا چون بر کشیده تیغ پیش آفتابستی

مورد استقبال بعضی از شعرای دوره های بعد قرار گرفته است.

قصیده معروف بشاره مرغزی به این مطلع

رزرا خدای از قبل شادی آفرید شادی و خرمی همه از رز شود پدید

در کمال زیبایی سروده شده و در حقیقت قدیمترین چکامه دری است

که در آن انگورچیدن و شراب ساختن با لطف تمام توصیف گردیده است و

احتمال دارد الهام بخش منوچهری در سرودن مسمطاط خمیری وی بوده باشد.

ه) هجو:

عبارت از ذکر قبایح و نفی مکارم و فضایل از شخصی یا چیزی است. بعضی از

شاعران دوره سامانی زبان به هجو گشوده اند، چنانکه رودکی، شهید، ابوالحسن،

آغاجی، معروفی بلخی در این موضوع اشعاری دارند که در برخی از لغت نامه

ها (۱) و کتب ادبی در ذیل نام هر یکی از این شاعران و یا بنا به مناسبتی اشعار

شان نقل شده است. پاره ای از اشعار هجوی مبتنی بر حوادث اجتماعی بوجود

آمده و بدان سبب حایز اهمیت فراوان است.

و) شکوی:

این موضوع بر اشعاری اطلاق میشود که شاعر در قبال نا ملامت زنده گی،

ظلم و استبداد و محرومیت های وارده بسراید و حاکی از رنج و اندوه و یأس

(۱) ابونصر علی اسدی، لغت فرس، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۶

تا کامی و تیره روزی گوینده آن باشد. در ادبیات دری در بسیاری از اشعار شکوی امیز شکایت از روزگار و فلک و زمانه و غم و رنج و غیره شده است. اما در بعضی از اشعار دیگر حوادث طوری بیان شده که با تحلیل او ضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن عصر میتوان علل شکوی را دریافت و یقین حاصل کرد که عامل بد بختی و تیره روزی شاعر شکوی گ- رتبهی دست و طبقه زحمتکش معاصرش، جز نیروی ستمگرو طبقات استثمارگر کسی دیگر نبوده است. از جمله شاعران دوره سامانی که از دست غم و اندوه شکایت دارد. یکی هم شهید بلخی است و عامل این اندوه او در واقع جریان حوادث اجتماعی قرن چهارم هجری و شرایط مصلط نظام فیودالی و ما قبل فیودالی زمان قبل او بوده است؛ چنانکه گوید:

اگر غم را چو آتش دود بودی جهان تاریک بودی جاودانه
درین گیتی سراسر گر بگری خرد مندی نیابی شادمانه

همین شکوه و شکایت را در اشعار بعضی دیگر از شاعران قرن چهارم هجری میتوان سراغ کرد مخصوصاً در اشعار گوینده گانیکه قریم طبع و قادشان در خدمت ستایش و ابسته گان در بار سلطنت فیودالی آن روزگار گمارده نشده بود و پیوسته به دستمای بی علل حوادث و با ارتباط به آن به شرح احوال جامعه آن روزگار میپرداختند و نیز در شعر بعضی از گوینده گان انعکاس یافته است. که آنان به اساس کدام عاملی از اینکه قدرت و جلال به زیر افتیده و از صحنه اقتدار به دور شده بودند. چنانکه مصعبی نیز شکوائیهی دارد. او این شعر را شاید بعد از معزول شدنش از وزارت و حصول رنج و اندوه از این رهگذر سروده باشد. بنا بران حوادث سیاسی و اجتماعی عصر در این مورد بی تاثیر نبوده است:

جهاننا همانا فسوسی و بازی که با کس نسازی و بر کس نیایی

ز) حماسه:

یکی از موضوعات مهمی که در تاریخ ادبیات دری سابقه بسیار طولانی دارد، موضوع حماسه و ایجاد حماسه‌های ملی است. در ادبیات اوستایی تعدادی از قهرمانان و پهلوانان از قبیل: آرش، زریر، فرشیدورد، فریدون پسر آبتین، منوچهر، نوزر، طوس، گسههم، کیقباد، کیکاوس، سیاوش، کیخسرو، اسفندیار، بستور و امثال آنان، ذکر شده است اما از یک پهلوان نامی دیگر داستانی حماسی مابعدی رستم در اوستا ذکر نمی‌شود. محققانیکه در باره علل این موضوع تحقیق کرده، یکی هم عدم گرایش رستم به کیش زردشتی را ذکر نموده‌اند. بنا بر این مدونین کتاب اوستا به همین منظور نام رستم را از آن کتاب حذف کرده‌اند ولی نام او و پهلوانان دیگر در آثار پهلوانیک یعنی پهلوی اشکانی و در آثار پارسیک یعنی پهلوی ساسانی آمده است. حتی در ترجمه‌های عربی (۱) روایات حماسی آریانای باستانی و شاهنامه‌های منظوم و منثور و کتب قصص و قواریخ دری نام آنها ذکر شده است.

۱- د. ک. ابوحنیفه احمد بن داود دالد بنوری اخبار الطوال، چاپ ولادیمیر کیر گاس، لندن ۱۸۸۸ ص ۴؛ ابوالحسن مسعودی، مروج الذهب، چاپ باریه دومینار، پاریس، ج ۲ ص ۱۱۲
۱۱۳؛ ابوالحسن مسعودی، التیبه والاشراف، چاپ لندن، ص ۸۵؛ ابو منصور ثعالی غرر اخبار ملوک
الفرس و سیرهم، چاپ زوتبرک، پاریس، ۱۹۰۰، ص ۱۰-۱۱-۱۵-۱۶ و ترجمه دری این کتاب از
محمود هدایت موسوم به شاهنامه ثعالی، تهران ۱۳۲۸ ص ۵۸؛ محمد بن جریر، تاریخ طبری، چاپ
لندن ج ۱ ص ۲۳۱.

به استناد کتاب اوستا ؛ حوادث مربوط به زنده‌گی و اعمال قهرمانی
این اشخاص در آریانا که جایگاه اصلی اوستا میباشد ، (۱) به وقوع پیوسته
است. در آبان یشت فهرست مشرح اشخاص فوق‌الذکر ضبط است. در رشن-
یشت واجع به سیمرخ که در داستانهای حماسی پیش از اسلام کشور ما
نقش فوق‌العاده داشته و مد-گار دو چهره معروف داستانهای حماسی ما ،
یعنی زال و پسرش رستم جهان پهلوان (۲) به شمار رفته است ، مطالبی وجود
میباشد. در بهرام یشت داستان فریدون و ضحاک و در رام یشت نام و کارروایهای
تعدادی از پهلوانان و فرما-نروایان به ملاحظه میرسد همین قسم در
و یشتاسپ یشت از گشتاسپ و اسفندیار سخن رفته است .

به‌طور کلی از یشتها اطلاعات مفیدی پیرامون داستانهای حماسی میتوان
به‌دست آورد. این کتاب در واقع بیانگر احوال فرما نروایان آریانا از کیومرث
تا گشتاسپ و دودمانش میباشد .

سرگذشت این پهلوانان به روی هم در زمینه لشکرکشی‌ها و مبارزات ، دفاع
از آیین روزگارشان و پیکار با معارضان و معاندان و بالاخره سعی و تلاشی برای
حفظ وطن و نوامیس ملی‌شان میباشد .

۱ -- تیودور نولدکه ، حماسه ملی ایران ، ترجمه بزرگ علوی ، چاپ دوم ، تهران ، مرکز نشر سپهر ،

۲ - ذبیح‌الله صفا ، حماسه سرایی در ایران ، چاپ اول ، ۱۳۲۳

داستانهای حماسی در او ستا تا پایان دوره گشتاسب و خاندان او ادامه
میآید و بعد از آن قطع میگردد . (۱)

به زبان پهلوانیک (پهلوانشکانی) که تالی زبان اوستایی در آریانا میباشد
و همچون زبان اوستایی از غذای عظیم فرهنگی برخوردار بودم است، نیز
داستانهای حماسی که حاوی روایات مهم بوده، به وجود آمده است .

از اینکه در اثر تصاریف از دوهناك روزگاران ، از این زبان آثار
زیاد بر جای نمانده مایه تاسف است . (۲) لیکن در پهلوی بعضی از آثار مربوطه
به متون مانوی، يك حماسه ارزشمند ملی که در اصل به همین زبان به شعر
آورده شده بود (۳) و اکنون ترجمه آن به زبان پارسیك (پهلوی ساسانی) که
با زبان پهلوانیک بی مغایرت نیست وجود دارد . این حماسه موسوم است به
«ایاتکار زریران» که در زبان دری آنرا «ایادگار زریران گویند و بسی شک در
همان زمان اشکانیان سروده و نوشته شده بود . اینکه چه وقت به زبان فارسی
میآید (پارسیك) برگردانده شد، و آیا هنگامیکه این کا صورت میگرفته کوتاه

۱ - ذبیح الله صفا، همان اثر، ص ۲۵

۲ - صاحب کتاب مجمل التواریخ و القصص تعداد کتابهایی را که در روزگار اشکانیان

نوشته شده بود هفتاد نوشته است، رجوع شود به چاپ خاور، تهران، ص ۹۳ - ۹۴

۳ - رجوع شود به مقاله هینیک به عنوان (شعر به زبان پهلوی) در کتاب منظومه درخت ادوریک،

چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ص ۱۷ - ۲۸

شده یا تغییراتی در صورت ادبی آن به وقوع پیوسته است، نه میتوان ثابت کرد. (۱)
نولد که به نقل از گ پگر می نویسد که زمان نگارش یادگار زریران حدود سال
۵۰۰ یا کمی دیرتر از آن ممکن است. (۲) لیکن بنویستند کرده است که نسخه
موجود یادگار زریران صورت مغشوش و دستخوردده بی از یک منظومه متعلق به
پس از قرن سوم میلادی (عهد اشکانیان) است و خود از منظومه کهن تر دیگری که
(خارسس مینی تیلنی) از آن نام برده، تقلید شده است. (۳)

کتاب یادگار زریران همانطوریکه از نام آن پیدا است در شرح کارروایهای
زریر پهلوان برادر گشتا سپ و گزارشی است از جنگ آوری و پیروزی
پهلوانان آریا نادر بر اسپاهیان ارجاسب. این کتاب به عقیده نولد که به سبب
حماسی تهیه شده و مطالب اساسی افسانه زریر در ترجمه مختصر عربی
ظبری (۴) و نیز در غرر اخبار ملوک الفرس (۵) تکرار شده است. مضمون کتاب
ایا تکار زریران با کمی کاهش و یا افزایش از روی متن پهلوی یا با استفاده
از شاهنامه منشور ابو منور که در جای دیگر راجع به این موضوع بیشتر

۱ - ج تاوادا، همان اثر، ص ۱۹۵

۲ - تیودور نولد که، حماسه ملی ایران، ص ۲۰

۳ - ذبیح الله صفا، همان اثر، ص ۴۰؛ تیودور نولد که، همان اثر، ص ۱۸-۱۹

۴ - تیودور نولد که، همان اثر، ص ۱

۵ - ثعالبی، همان اثر، ص ۲۷۴

سخن خواهیم گفت توسط دقیقی به شعر دری آورده شده است .

آثار زبان پهلوی اشکانی آنسانکه صاحب مجمل التواریخ والقصص یاد میکند زیاد بوده است . پس باید تعداد زیادی از آثار حماسی این زبان از میان رفته باشد . میدانیم که زبان پهلوی اشکانی در مدت چهار صد و هفتاد سال حکمروایی اشکانیان زبان رسمی و دولتی بود (۱) و آثار متنوع که قسماً مربوط به متون مانوی و قسماً به داستانی و حماسی ارتباط داشت، به این زبان ایجاد گردید. به قول دیاکونف بیشتر آثار زبان پارسی (پهلوی اشکانی) که به دست ما رسیده از دوران متأخر یعنی عصر ساسانیان است (۲) چنانکه منظومه درخت آسوریک و یادگار زریران که به ازشانی زمان ساسانیان در دست است از پارسی مأخوذ میباشد، به نظر او مطالعه دقیق حماسه های ملی آریانا به صورتیکه به ما رسیده برخی عناصر پارسی را مکشوف میسازد. از آنجمله است افسانه زریر و گشناسب و افسانه عشق و بس و رامین و روایات دیگری که در ساحة آریاناى عهد ملوک الطوائف محفوظ مانده است. (۳)

در آغاز تأسیس سلسله ساسانی هم زبان پهلوی اشکانی رواج و رسمیت داشت ، به این سبب اردشیر بابکان وجانشینان او شرح لشکر کشیهای خود را به دوزبان پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی که اخیراً ذکر زبان زادگاه ساسانیان بود ، نوشته اند . (۴)

از مطالب فوق بدین نتیجه میرسیم که غذا و پختگی ادبی که در زبانهای اوستایی و پهلوی اشکانی موجود بود ، در زبان پارسی میانه (پهلوی

۱- ناتل خانلری ، تاریخ زبان فارسی ، بنیاد فرهنگ ، چاپ سوم ، ۱۳۵۰ ، ج ۱ ، ص ۲۰۳

۲- دیاکونف ، همان اثر ، ص ۱۱۶

۳- همان اثر ، ص ۱۱۷

۴- ناتل خانلری ، همان اثر ، ص ۲۵۲

ساسانی یا پارسیک) تأثیر گذاشت و زمینه ایجاد آثار متنوع را در این زبان فراهم ساخت. تا وادیا متذکر شده است که به اثر تحقیقات جدید این حقیقت روشن شده که پهلوی اشکانی در تحول فرهنگی و فکری دوره فارسی میانه ساسانی نفوذ کرده بود. (۱) بنا بر آن مدونین آثار پهلوی ساسانی به تدوین آثار دینی و حماسی پرداختند. چون زمان رواج این زبان نسبت به پهلوی اشکانی از زمان ما فاصله کمتر دارد و حتی بعضی از کتب دینی زردشتی از قبیل دینکرت، بندهشن و ایزدیز نامه ها در فاصله زمانی میان تسلط اعراب تا قرن ششم هجری (۲) به پهلوی ساسانی نوشته شده لهذا آثار این زبان کمتر مواجه به نابودی گردیده است.

در حالیکه زبان پهلوی اشکانی پیش از اسلام آهسته آهسته با تغییر و تحول مواجه شد و با کسب تأثیر از زبانهای تخاری (تخری) و سغدی و نیز با پذیرش تأثیراتی از زبان پهلوی ساسانی به گونه دربی به ظهور پیوست. از آثاریکه به زبان پهلوی ساسانی در باب تاریخ دایستانها و روایات حماسی و دینی وجود داشته يك تعداد آن باقی مانده و نام تعداد دیگر توسط مترجمان و نویسندگان عربی ضبط گردیده است. از جمله آثار حماسی یا نیم حماسی این زبان، یکی کارنامه اردشیر بابکان است که به قول نولدکه تقریباً در سال ۶۰۰ میلادی تدوین شده است. (۳) از این داستان در کتب تاریخ و قصص زبان دری مانند مجمل التواریخ (۴) و کتابهای عربی چون تجارب الامم (۵) ذکر

۱ - تا وادیا؛ همان اثر، ص ۶

۲ - ناتل خاندلری، همان اثر، ص ۲۵۲

۳ - تیودور نولدکه، همان اثر، ص ۲۲

۴ - مجمل التواریخ و القصصی، به تصحیح ملك الشعرا بهار، چاپ خاور، ۱۳۱۸، ص ۶۱

۵ - ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، چاپ لیدن، ص ۹۹-۱۲۷

به عمل آمده است و تأثیر این حماسه در شاهنامه فردوسی نیز به جای مانده است. این کتاب مانند روایات حماسی کهن از خوارق عادت و یا او هام انباشته است. اهمیت کارنامه اردشیر بیشتر در آنست که مأخذ فصل بزرگی از شاهنامه ابو منصور یعنی مأخذ مهم شاهنامه فردوسی میباشد. (۱) سبک کارنامه نسبت به داستان یادگار زریران بسیار ساده تر است. (۲) به عقیده مری بويس این کتاب باید يك روایت کهنه تری داشته باشد. (۳)

داستان حماسی دیگری که در زبان پهلوی ساسانی وجود داشته داستان رستم و اسفند پسر است. از این داستان در الفهرست ابن ندیم و غرر اخبار ملوک الفرس تذکره گرفته است. (۴) متن پهلوی داستان ظاهر آ در دست نیست. همین قسم رخوتای نامک پهلوی که متن اصلی آن از میان رفته است، موضوعات حماسی گنجانیده شده بود. این کتاب به طور کلی در تاریخ و سیر ملوک آریانا از کیومرث تا فرما و ایان آخر ساسانی است و در آن دستاویزهای او ستا و داستانهای شفاهی ایام قدیم مندمج بوده است. کتاب خوتای نامک در آغاز قرن دوم هجری به وسیله عبدالله بن مرفع به عربی ترجمه شد و به سیر الملک مسمی گردید. متأسفانه ترجمه عربی خوتای نامک نیز به کلی از دست رفته است. لیکن قطعات و استخرجاتی از آن در بعضی از کتابها از قبیل عیون الاخبار ابن قتیبه باقی مانده است. (۵)

(۱) ذبیح الله صفا، همان اثر، ص ۸ ۱۲

(۲) ناو ادبا، همان اثر، ص ۱۹۲

(۳) همان اثر، ص ۱۹۸

(۴) ذبیح الله صفا، همان اثر، ص ۴۴

(۵) قیو دورنولدک، همان اثر، ص ۳۸

از جمله آثار زبانهای پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی یادگار زریران و کارنامه اردشیر بابکان بیشتر بر مبنای ادبیات حماسی استوار میباشد و همین دو اثر تا روزگار ما رسیده و در واقع حلقه اتصال میان روایات حماسی قبل از اسلام و حماسه های زبان دری شده است.

با مراجعه به آثار زبانهای زبان اوستایی و پهلوی اشکانی میتوان دریافت که مظاهر ادبی افغانستان باستان و کارنامه های قهرمانان و پهلوانان این سرزمین، آن مقدار یکبار از دستخوش تظاول مصون مانده، به بهترین وجه حراست و نگهداری شد. به تاسی از غنای ادبی گذشته و دلچسپی به احیاء استحکام مظاهر هنری و ادبی و تاریخی روزگاران پیشین بود که در خراسان دوره اسلامی اهل ذوق و خیرت به تدوین روایات ملی و حماسی دست بردند و بر مبنای همین تسلسل و اشتیاق ادبی بود که شعر دری نخست به همت و طنداران مادر بلخ و تخار و بدخشان و هرات و سیستان و غیره به وجود آمد.

با تقدیر مطالب بالا، باید یاد آور شد که آغاز تدوین روایات حماسی روزگاران باستان در خراسان دوره اسلامی و به زبان دری ظاهر آ به حدود ربع اول قرن چهارم هجری میرسد، یکی از قدیمترین آثار حماسی زبان دری شاهنامه مسعودی است. چون از شاهنامه مسعودی مروزی در کتاب البدء والتاریخ، مقدسی نام برده شده است (۱) و سال تألیف این کتاب ۳۵۵ ه. میباشد بنا بر آن تاریخ آغاز سرودن شاهنامه مسعودی را میتوان اوایل قرن چهارم هجری تخمین کرد. شاهنامه مسعودی در نیمه دوم قرن چهارم کتابی مشهور بود (۲) ولی متأسفانه از این شاهنامه، جز سه بیت باقی نمانده است.

کتاب دیگر یکی که در برگیرنده داستانها و روایات حماسی میباشد، شاهنامه منثور ابو منصور است. این شاهنامه توسط چهارتن از دانشمندان و

۱- محمد بن طاهر المقدسی، البدء والتاریخ، چاپ هورت، ج ۲، ص ۱۳۸، ص ۷۳

۲- ذبیح الله صفا، همان اثر، ص ۱۵۳

موجودان خراسانی، در تحت نظارت ابو منصور المعمری دستور ابو منصور
 محمد بن عبدالرزاق سپهسالار کل خراسان، تدوین گردیده است. سال
 اتمام شاهنامه ابو منصور محرم ۳۴۶ هجری گفته شده و جز مقدمه آن که
 به قلم ابو منصور المعمری تحریر یافته باقی نمازده است. لیکن در کتب
 تاریخ و سير الملوك ها از آن اقتباساتی موجود میباشد که مثالهای آن غرر-
 اخبار ملوك الفرس ثعالبی، شاهنامه فردوسی و گشتا سپنامه دقیقی است. بنا بر آن
 میتوان گفت که شاهنامه ابو منصور به حیث یکی از مأخذ کتبی به شمار میرود
 که بعداً درباره تاریخ و روایات حماسی آریانای باستانی به زبان دری
 و یا به زبان عربی نگاه شده است. از جمله کتب عربی به حیث مثال میتوان
 از همان کتاب غرر اخبار ملوك الفرس و سیرهم نیز یاد کرد. قسمتی از این کتاب
 بسیار مهم و ارزشمند ثعالبی که به همت محمود هدایت بنام شاهنامه ثعالبی به دری
 ترجمه شده است، با موضوعات حماسی آریانای کهن سروکار دارد. از مقایسه
 محتویات این کتاب با گشتا سپنامه دقیقی و شاهنامه فردوسی، که مأخذ آن
 از جمله شاهنامه ابو منصور بوده است برمیآید که ثعالبی در نوشتن این
 اثر خود از شاهنامه ابو منصور استفاده کرده است. مترجم در مقدمه
 شاهنامه ثعالبی می نویسد که بنا بر تحقیقاتی که ناشر و مترجم فرانسوی آن یعنی
 (زوتبرگ) کرده غرر اخبار ملوك الفرس بین سالهای ۴۰۸ و ۴۱۲ هجری
 به اشاره ابوالمظفر نصر بن ناصرالدین ابو منصور، برادر سلطان محمود
 غزنوی توسط ابو منصور عبدالملک بن محمد بن اسمعیل الثعالبی تدوین
 شده است. مؤلف قسمت مربوط به فرمانروایان و پهلوانان آریانای
 باستانی را از روی مأخذ یکی شاهنامه فردوسی تنظیم شده، به تحریر در-
 آورده است. علاوه بر آن از مأخذ دیگر چون طبری، ابن خردادبه، ابن لکلی، حمزه-

اصفهان‌زی مسعودی و یعقوب‌بی نیز استفاده کرده است . (۱)

مجتبی منوی در مقدمه داستان رستم و سهراب‌بی نویسد که کتابی به عربی در دست هست که تالیف ابومنصور حسن بن محمد مرغنی ثعالبی موسوم به غرر السیر میباشد. جلد اول آن غرر اخبار ملوک الفرس و سیر هم با ترجمه فرانسوی به اهتمام (زوتبرگ) در پاریس به سال ۹۰۰ میلادی به چاپ رسید.

در این کتاب از صاحب شاهنامه یاد میکند و به احتمال قوی مراد از آن مؤلف همین شاهنامه ابومنصری است. حتی ظن قریب به یقین میرود که اخبار مربوطه به فرمانروایان و پهلوانان آریانا که در این غرر السیر مندرج است، ترجمه گونه‌بی باشد از همان شاهنامه منتهی با مراجعه به ماخذ دیگر و استفاده از آنها . (۲)

تئودور نولدکه در این خصوص چنین ابراز نظر کرده است که مندرجات شاهنامه ابومنصری را میتوانیم کما بیش بعینه از روی قسمتهای نظم موجود و نیز از روی بعضی از فصلهای ثعالبی بی‌سکد دیگر پیوند و ترتیب دهیم. این کتاب راجع به تاریخ آریانا و باضافه چند حادثه حماسی دیگر است. مطالب عمده البته از کتاب جامع دیگری یا زخدایناوه و یا از کتابیکه شبیه به آن بود اقتباس شده است . (۳)

۱ - ثعالبی ، شاهنامه ، ترجمه محمود هدایت ، مقدمه مترجم ، ص ص ح د

۲ - ابوالقاسم فردوسی ، داستان رستم و سهراب ، با مقدمه تصحیح و توضیح مجتبی منوی ، از انتشارات

بنیاد شاهنامه فردوسی ، تهران ۱۳۵۲ ، مقدمه ، ص ۵ - ۶

۳ - تئودور نولدکه ، همان اثر ، ص ۴۶

پس از شاهنامه ابو منصور شاهنامه منشور ابوالموید بلخی از لحاظ احتوای روایات حماسی در خور اهمیت میباشد. این شاهنامه - کتاب عظیمی بود و معروف به شاهنامه بزرگ. از این شاعر در تاریخ سیستان، ترجمه تاریخ طبری، قابوسنامه و مجمل التواریخ و القصص یاد شده است (۱)

یکی از مهمترین و کهنترین آثار حماسی منظوم زبان دری که در واقع نخستین اثر حماسی منظومی که از تصرف ایل و هاک زمان برکنار مانده و تا روزگار ما رسیده است گشتا سپنامه دقیقی میباشد. کار سرودن این حماسه ملی در دوره ساسانیان و در آغاز سلطنت نوح بن منصور شروع شد. هر چند در باب تاریخ مرگ دقیقی اختلاف نظر موجود است با آنهم قدر مسلم اینست که حادثه قتل او از حدود سال ۳۶۸ یا ۳۶۹ هجری تجاوز نمی کند.

بنا بران تاریخ نظم گشتا سپنامه را سال ۳۶۵ یا کمی بعدتر از آن میتوان تخمین کرد.

موضوع گشتا سپنامه شرح جنگ گشتاسپ با ارجاسپ و بیان قهرمانیهای پهلوانان آریای باستانی است. همانطوریکه قبلاً تذکر دادیم مضمون این نامه را با کمی افزایش یا کاهش در کتاب یادگار زریران میابیم و نیز در شاهنامه ثعالبی که ترجمه گونه‌ی ابو منصور میباشد. لیکن بعضی از نویسندگان (۲) موضوع هزار بیت گشتا سپنامه را مأخوذ از شاهنامه ابو منصور میدانند و اکثر صفات و یسده که بر اثر بعضی از اختلافهای جزئی در یادگار زریران و گشتا سپنامه خاصه در اسامی و نیز اختلاف کلی روایت در داستان قتل بیدرفش جا دو و نظایر آنها، ثابت میشود که داستان یادگار زریران چند بار دست بدست گشته و تغییراتی یافته و آنگاه به دقیقی رسیده است و به عبارت دیگر متنی که دقیقی در دست داشت، غیر از متن اصلی یادگار زریران و به فحوای کلام فردوسی

۱- ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱

۲- ذبیح الله صفا، حماسه سرایی در ایران، ص ۹۵۸

شاهنامه ابو منصور است و این زیادی و نقصان داستان و اختلاف آن با متن قدیمی و اصلی، از راویان و نویسندگان این شاهنامه است. (۱)

(۲) ادبیات در دوره طاهری

طاهر فوشنجی در آغاز قرن سوم هجری در راه آزادی خراسان از زیر سلطه خلافت عباسی کوششهای قابل توجه نمود. احفاد او که مدتها در این دیار حکمروایی کردند به نحوی زانجا با خلافت آل عباس رابطه داشتند. بنیاد حکومت طاهریان بر نیروی کار و زحمت طبقات زحمتکش استوار بود و خود دستگاره امارت طاهری درک کرده بود که کشاورزان و سایر طبقات زحمتکش مورد بهره کشی امرای آن و وابسته گان آنان بودند. این واقعیت در منابع معتبر زبان دری انعکاس یافته است، چنانکه نویسنده تاریخ گردیزی ضمن بیان احوال عبدالله بن طاهر می نویسد: «عبدالله بن طاهر رارسیمهای نیکو بسیار است. یکی اینکه به همه کارداران نامه نوشت که سعی می کنم تا شما از خواب بیدار شوید. از خیره گی بیرون آید و با بزرگان ولایت مدارا کنید و کشاورزی که ضعیف گردد او را قوت دهید و به جای خویش باز آرید که خدای عزوجل ما را از دستهای ایشان طعم کرده است و بیداد کردن با ایشان حرام کرده است» (۲) عبدالله بن طاهر در مدت امارت خویش با اشخاص نظیر مازیار پسر قارن و بابک خرمدین، مقابله کرد و بر مقتضای خواست خلافت عباسی اسباب اضمحلال عده بی را فراهم ساخت. شاید قیام مازیار برای وی چندان خطر نداشت. اما قیام بابک که نظریاتش با عقاید مزدک شباهت میرسانید و میخواست با احیای راه و رسم مزدکی

۱ - هماناثر

۲ - ابوسعید عبدالحی گردیزی، ذین الاخبار، به تصحیح سعید نفیسی، ص ۱۱۰

به دوران بیدادگری و ظلم و استبداد خاتمه دهد ، برای عبدالله تشویش آور بود ، چون با یک خرم‌دین ضمن مبارزات دامنه‌دار خویش خلاف روش مازیار و افشین که می‌کوشیدند با سست کردن قدرت خلافت عباسی سلطه و نفوذی را از طریق تثبیت یک حکومت محلی به دست بیاورند ، (۱) برای جذب نمودن طبقه غریب و مردمان ستم‌پذیر برخاسته بود بنا بران ، عبدالله بن طاهر برای خنثی نمودن فعالیت‌های وی ، کارداران خویش را دستور میداد که با دهاقین و مردمانیکه عامل بروز نهضت‌ها و قیام‌ها میشدند به نیکویی رفتار کنند . از جانبی هم برای بقای امارت خویش مازیار را به‌دسایسی گرفتار کرد و او را به‌دار الخلافت بغداد فرستاد . خلافت عباسی در برابر بسیاری از این اشخاص چنان روشی را انتخاب میکرد که در برابر ابومسلم خراسانی اتخاذ کرده بود .

طبعاً این نوع جنبشها ، امرای آل طاهر را بیشتر به خلافت بغداد نزدیک می‌کرد تا با حمایت آن ، کار حکومت شان به پیش رود بدین سبب فرامین خلیفه عباسی در نزد امرای طاهری ، مخصوصاً امرای آخری این خاندان که خویشان را بسیار ضعیف احساس می‌کردند ، احترام زیاد میشد . گویند هنگامیکه قوای یعقوب بن لیث به نیشاپور رسید شخصی را نزد محمد بن طاهر فرستاد تا او را از عاقبت کارش آگاه سازد . محمد به جای آنکه به پیکار یعقوب شود ، برایش پیغام فرستاد : «اگر به فرمان خلیفه آمدی عهد و منشور عرضه کن تا ولایت به تو سپارم و اگر نه باز گرد» . (۲) یعقوب شمشیر خود را فرستاد و گفت برایش بگویند که فرمان من اینست و امیر المؤمنین را نیز همین تیغ به خلافت رسانیده است ، تمام این عوامل از

۱- سعید نفیسی ، ماه‌نخشب ، تهران ، ۱۳۴۷ ، نفیسی با یک خرم‌دین و دلاوران آذربایجان ، تهران ۱۳۴۲

۲- گردیزی ، زین‌الاحبار به تصحیح سعید نفیسی ، ص ۱۱۴

یکطرف و نفوذ عمیق زبان عربی از جانب دیگر (۱) سبب شد که امرای طاهری نتوانستند به زبان و ادبیات درسی چندان التفاتی کنند و برای تقویت آن طوریکه لازم است، همتی بگمارند و حتی اگر قول دولتشاه سمرقندی مورد اعتبار باشد، در آن عهد برای امحای کتابهای قدیمی، دستورهای هم صادر میشد. وی درین باره مینویسد: «روزی شخصی بدربار عبدالله بن طاهر در نیشاپور آمد. کتاب فارسی از عهد کهن تقدیم داشت. چون پرسیدند که چه کتابیست؟ پاسخ داد داستان و امق و عذر است و آن قصه شیرین را حکما به رشته تحریر آورده و به انوشیروان تقدیم داشته اند. امیر گفت: نیازی به این کتاب نداریم. سپس بفرمود تا کتاب را در آب انداختند و دستور داد هر جا در قلمرو خاک او کتابی به زبان فارسی، به خواهه مجوس تألیف شود، نابود گردد». (۲)

در آن آوان زبان عربی به حیث یک زبان مروج نفوذ عمیق داشته و حتی زبان درباری دودمان طاهریان بود. (۳) عبدالله بن طاهر پیش از اینکه به امارت خراسان برسد، در مرکز خلافت بغداد در میان فرهنگ و ادب عربی زنده گی میکرد و به گفته ریپکا اطراف او را گوینده گن عربی فرا گرفته بود (۴) و به قول برخی از مؤرخان عبدالله بن طاهر به زبان عربی شعر میگفت و از تأثیر ادب و فرهنگ عربی که در عهد خلافت امون روه به توسعه بود، بر کنار نمانده بود. (۵) تدوین کتاب (قنی) (۶) در خصوص چگونگی تقسیم آب کارپزها هادر عصر او ممکن است به تأسی از حل مشکلات در ساحه کشت و بزر بوده باشد

1 - rowan, Liteary histoy of persa London, 1902, vol - 1 - p 446

۲- دولتشاه سمرقندی، تذکره الشعرا، به اهتمام ادوارد براون، طبع لیدن، ص ۳۰

۳- پوهاند عیدالهی حبیبی، تاریخ مختصر افغانستان، کابل ۱۳۴۶، ج ۱، ص ۵

4 - Yan Rypka, History of Iranian Literature Holland 1986

۵- غبار و نعیمی، تاریخ افغانستان، چاپ کابل، ص ۱۹۰

۶- گردیزی، همان اثر، ص ۱۱۰

شعری در آن وقت مراحل ابتدایی خود را میپیمود. چون از این عهد اسناد و مدارک زیاد به دست نداریم و از احوال گوینده گان متعدد و محصول اندیشه آنان به ما جز اندکی ناچیز نرسیده است، لذا نمیتوان در باره وضع ادبی آن، طوریکه لازم است یادآوری کرد. با آنهم دو شاعر را از این زمان میشناسیم:

۱ - حنظله بادغیسی:

حنظله بادغیسی (متوفی ۲۱۹ یا ۲۲۰ هـ) معاصر عبدالله بن طاهر است که در يك شعر با قیما زنده وی انسان به کسب مهتری و عز و نعمت و جاه تشویق شده است. نظامی عروضی بر آنست که عبدالله خجستانی (مقتول ۲۶۲ هـ) پس از مطالعه این شعر، در خود احساس جرأت و مردانگی کرد و از خورنده گی به امیری رسید. (۱) شعر حنظله اینست:

مهتری گم بکام شیر در است شو خطر کن ز کام شیر بجری

یا بزرگی و عز و نعمت و جاه یا چو مردانست مرگ و باروی

حنظله وقتیکه از خوهران صحبت میکند مطالب را در منتهای ساده گی و

شیوایی، بیان میدارد و با انتخاب الفاظ مناسب شاهد سخن را پیرایه مینماید:

پارم سپند گر چه بر آتش همی فگند از بهر چشم تا نرسد مرو را گزند

اورا سپند و مجمر تا ید همی به کار باروی همچو آتش و با خال چون سپند

۲ - محمود دوراق هروی (متوفی ۲۲۱ هـ)

در باره زنده گی این شاعر اطلاعات زیاد به دست نیست، تنها منهاج السراج

چو زجانی در باره وی حکایتی را نقل میکند اگر این حکایت صحت داشته باشد

میتواند گوشه یی از زنده گی این شاعر را روشن سازد، حکایت چنین است:

شخصی بود از افاضل عصر که او را محمود و راق گفتندی. کنیزکی داشت
بربطی در غایت لطف به کمال. حدیث جمال آن کنیزک و طبع راست و نظم او
به سمع محمد طاهر رسیده بود که خود غزل میگوید و میسازد و بربط میزند. به سبب
این اوصاف دل محمد به وصل او میل میکرد و به کرات آن کنیزک را از محمود
وراق در خواست کرد به وجه و بهای تمام و به هیچ صورت میسر نمیشد، که محمود
وراق به شخص آن کنیزک بگرفتار بود و این کنیزک را راقبه نام.
چون مدتی برآمد و تمام اموال و ثروت محمود و راق به عشرت و بذل —
به آن کنیزک «راقبه» نام صرف شد و هیچ باقی نماند، محمود و راق به خدمت
امیر طاهر کس فرستاد که عنایت فرمای و بپا که کنیزک بتو فروشم. چون
این پیغام به محمد طاهر رسید، بغایت شادمانه شد و خرم گشت. بفرمود
تا چهارده بدره سیم وزر در نظر محمود و راق نهاد. محمود و راق چون آن
حال مشاهده کرد راقبه را گفت.

ای راقبه جامه در بر پوش و استعداد خدمت امیر کن که ترا به وی فروشم
چون کنیزک آن سخن بشنید، گریه بروی مسئولی شد، چنانچه آواز او را
امیر محمد طاهر شنید. محمود گفت: ای راقبه موجب بکاو نضرع چیست؟
(گفت) یا مولای هذا آخر امری و آخر امرک. آخر
کار من و تو این بود که در آخر کار مرا از خود جدا
کنی. محمود گفت: این همه در عشق تو کنم که چون در دست من از مال
چیزی باقی نماند، تا تو آسوده باشی ترا به حرم امیر می فرستم که تا باقی عمر
در راحت بگذاری. کنیزک جواب داد. اگر برای من میکنی مکن. قبول
کردم باقی عمر برای تو مال بکسب آنچه لایق عورات باشد از متاع و دامن
بافتن حاصل کنم و خود را و ترا بدارم محمود و راق گفت: اگر چنین

است من ترا آزاد کردم و به زنی به نوزده دینار و نیم مهر عقد کردم. چون محمد طاهر این مذاکره محمود و راق و کنیز کرا تبه بشنید، بر خاست دست بدامن جامه خود زد و گفت: هر چهارده بدره سیم شما را است ۰۰۰ و کل این مال شما را بخشیدم باقی عمر در راحت بگذرانید و باز برگشت. (۱)

این شعر او در نهایت لطافت است:

نگارینا به نقد چای زت زدهم گرانی در بها ارز زت زدهم
گرفتم به چای دامن وصلت نهم جان در کف و دامان زت زدهم

با توجه به قطعات شعر باز مانده از دوره طاهری، میتوان تذکر داد که شعر در آن عهد لطف و ما به پی داشته و موضوعات پند و معاشقه در آن انعکاس یافته است. طرز بیان و استحکام کلام گوینده گان دال بر یک سابقه شعری در زبان دری است و این موضوع قول نویسنده گانی را که در خصوص اقدام شعرای دری گوی اشاره کرده و العباس را از آن جمله میدانند، تأیید می کند البته وجود واقعی شعر العباس به واسطه جغرافیه دان معروف ابن خرداذبه، تصریح گردیده است. او دو شعر هجایی را در تحت نام ابوالبنی العباس بن طرخان ذکر می کند که به قول یان رپکا به اقرب احتمال جز همان عباس مروزی کس دیگر نیست این عباس بن طرخان همان کسی است که در خدمت ال بر مک می زیسته و به زبان عربی نیز شعر می گفته است. (۲)

۱- منهاج السراج جوزجانی، طبقات ناصری، چاپ کابل، ۱۳۲۲، ج ۱، ص ۱۹۶

۲- در باره اشعار و احوال او رجوع شود به عباس اقبال (ابوالبنی عباس بن طرخان)،

مجله مهر، سال اول شماره دهم.

خلاصه شعر دری در عهد طاهری به شکل ابتدایی احساسات گوینده گان
را به بهترین وجه باز میداده و به سوی انکشاف قدم مینهاد است .
این پدیده ادبی با گذار از دوره طاهری به دوره های دیگر به حسب
قانون تحول و تکامل راهی را که در پیش داشت تعقیب کرد و بالاخره به کفایتی
رسید که رسیدن به آن پس از گذشتن از یک سلسله شرایط حتمی بود .

(۴) ادبیات در دوره صفاری

۱ - محمد بن و صیف سگری :

بعقوب ، از سیستان یعنی از سرزمین دامغانهای ملی و حماسی بود .
او در محیطی چشم به جهان گشوده و در آب و خاکی نشرو نما یافته بود
که زبان درسی در آغوش آن پرورش می یافت . بعقوب همانطور که به مین
و مردم خویش علاقه داشت به زبان و ادبیات درسی نیز پیوندد محکم داشت .
چون زبان عربی نمیدانست و خلاف برخی از امرای طاهری در جوار شاهران
عربی گوی زندگی نکرده بود و به ادبیات عربی دلبسته گی و آشنایی نداشت
بدان سبب از شنیدن اشعار عربی بهره نمیرد و به آن التفات نمی ورزید .
گویند روزی شاعری قصیده یی عربی در مدح او سرود و آنرا در
م حضورش قرأت کرد ، چون بعقوب از آن چیزی تفهید دستور داد که
دیگر به آن زبان برایش شعری نخوانند . منشی او محمد بن و صیف سگری
(متوفی ۲۹۷ هـ) در تهیت فتح هرات و قتل عمار خارجی و زنبیل ، به زبان
دری مدیحه یی برای وی سرود .

این شعر به صورت تا تمام در تاریخ سیستان ضبط است . وی در این
شعر به جایهای تاریخی چون در آکار و باب طعام اشاره کرده است :
ای امیر بکه امیران جهان خاصه و عام بنده و چاکر و ولای سگک بند و غلام

از لی خطی در لوح که ملکی بدهید
 به تمام آمدن نبیل و لتی خورد به لنگ
 لمن الملک بخواندی تو امیرا به یقین
 عمر عمار ترا خواست وز گشت بری
 عمر او نزد تو آمد که تو چون نوح بری
 در آکارکن (۱) او سراو باب طعام (۲)
 با بی یوسف یعقوب بن لیث همام
 لتره شد لشکر ز نبیل و هبا گشت کنام
 با اقلیل الفة کیت داد بر آن لشکر کام
 تیغ تو کرد میانجی به میان دودام
 محمد بن وصیف سگری از دیران یعقوب بن لیث بود که از او ایل عهد
 قدرت یعقوب با او بود و دوره امرای بعد از او را نیز دیده بود و تا
 حدود سال ۲۹۶ یا ۲۹۷ هجری هم آثاری از او در دست هست . نخستین
 شعر او ظاهر آ پس از سال ۲۵۱ ه . ساخته شده است زیرا از فحوای عبارت
 آن و اشعاری که مقلدان او ساخته اند ، معلوم میشود که واقعه عمار
 موضوع اساسی شعر آزان است و عمار خارجی در جمادی الاخر سال ۲۵۱
 هجری کشته شد . (۳)

محمد غیر از قصیده بیکه در ستایش یعقوب سروده ، اشعار
 داشته است . از آن جمله قطعه بی است که به سبب شک
 قتل او در سال ۲۸۳ ه . گفته شده (۴) و
 عمرو بن لیث به دست اسماء -

۱- در آکار یکی از درون

۲- باب طعام

دیگر

قطعه بیکه در وقایع سال های ۲۹۶ - ۲۹۷ ه. در گرفتاری طاهر و یعقوب
پسران محمد بن عمرو لیث سروده شده است. (۱)

با تحلیل اشعار محمد وصیف آنچه مادر اینجا نقل کردیم و آنچه که در تاریخ
سیستان آمده است، چنین معلوم میشود که وی شخص عالمی بوده و در زبان
عربی نیز آشنایی داشته است. از محمد بن وصیف گوینده گانی چون محمد بن
مخلد سگزی و بسام کرد خارجی پیروی کرده و یعقوب را مدیحه گفته اند.
۲ - ابو سلیمک :

گوینده یی دیگر را از این عهد می شناسیم که او نیز در شاعری - مقام
بلند داشت. این شاعر ابو سلیمک گر گانی است در اوان امارت عمرو بن
لیث (۲۶۵ - ۲۸۷ ه) زنده گمی می کرد. منوچهری دامغانی در قصیده یی به مطلع
گاه تویه کردن آمد از مدایح وز هجی

کز هجی بینی زیان وز مدایح سودنی

او را در شمار استادان بزرگ مانند ابوالعلائی ششتیری. ابوالعباس ربیعجی،
ابوالمثل بخاری، محمد بن صالح والوالجی و ابوشعب هر وی نام برده است:
بو العلاء و بو العباس و بو سلیمک و بو مثل

آنکه آمد از نوایح (۲) و آنکه آمد از هری

۱ - همان اثر، ص ۲۸۶

۲ - نوایح ممکن است همان ولوالج باشد و در اثر سهو کاتب به دان شکل نوشته شده باشد زیرا
در هیچ جای غیر از این شعره نام نوایح بر نمیخوریم این حوقل، اصطخری، لسترنج و تذکره
نویسان از شهری بنام ولوالج یاد کرده اند و این همان شهری است که فعلاً از توابع ولایت تخارا
افغانستان و به نام رستاق موسوم است، صحت ولوالج به جای نوایح ازین شعر دیگر منوچهری نیز معلوم میشود:

آن دو گر گانی از ردوی و دوو لوالجی سه سرخسی و سه کاند رسغد بوده معتن

از آن دوو لوالجی تنها ابو عبدالله محمد بن صالح را می شناسیم و از دیگری خبر و اثری در تاریخ ادب
دری نیست و تذکره نویسان نیز از آنها یاد نکرده اند. این مصرع به این شکل «آنکه از ولوالج
آمد آنکه آمد هری» نیز آمده است.

رک، ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱

راجع به زنده گی و سرگذشت این شاعر معلومات زیاد به دست نیست. از اشعار او نیز جز چند قطعه معدودی باقی نمانده است. او در یکی از این قطعات آنسانرا در نگهداشتن آبرو و نکوهش مردم پرستی و تشویق به آزاده گی و سر-فرازی خوانده است آنجا که گوید:

خون خود را اگر بریزی بر زمین
به که آب روی ریزی در کنار
بت پرستیدن به از مردم پرست
بند گیر و کار بند و گو شدار

۳- فیروز مشرقی :

فیروز مشرقی نیز معاصر عمرو بن لیث بود در سال ۲۸۲ یا ۲۸۳ هـ. پد رود زنده گی گفت. از مطالعه اشعار او چنین برمیآید که در سرودن اشعار عشقی توانایی داشته است. قطعاتی از او در تذکره ها و فرهنگ ها نقل شده است. خلاصه با آنکه از این دوره اشعار فراوان باقی نمانده است. اما میتوان با توجه ودقت در این تعداد اندک دریافت که ادبیات دری در عهد صفاری نسبت به دوره طاهری انکشاف و رونق یافته است. طوری که پیشتر اشاره کردیم، یعقوب بن لیث را بعد از فتح هرات شاعران به تازی شعر گفتند و چون او در زبان و ادبیات عربی وارد نبود محتویات آن شعر را در نیافت و بدان سبب از گفتن شعر عربی در دربار خود ممانعت کرد. این امر سبب شد که نخست منشی او محمد بن و صیف و سپس مخلد سمرقندی و بسام کرد خارجی به دری اشعاری بسرایند. از سوی دیگر توجه صفاریان به ادبیات دری از این هم میتواند معلوم شود که رباعی یکی از ارکان شعر دری در عهد آنان ایجاد شده است. دولت شاه سمرقندی و به نقل از اوشلی زعمانی داستانی را در باره این موصوع چنین نقل میکنند که یک روز يك طفل صغير السن یعقوب چهار مغز بازی

میگرد و در اثنای بازی چهار مغزش غلطان غطان به گوی افتاد ،
نا بهنگام از زبان او برآمد : (غلطان غلطان همی رود تالب گوی) چون
یعقوب این کلام بشنید ، دستور داد که علما وزن آنرا معلوم کنند . بعد
از غورو تفحص وزن آنرا بحر هزج تثبیت کردند و سپس سه مصراع
دیگر بران افزودند و آنرا دو بیت خواندند که بعد به رباعی مسمی گردید . (۱)
اگر این قول صحت داشته باشد ، امکان دارد یعقوب به تأسی از
داعیه ادب پروری آن کار را انجام داده باشد .

در این دوره گوینده گان موضوعات مورد بیان را بدون مبالغه و اغراق
در اشعار می آوردند . از روی ابیات پراکنده باقی مانده چنین میتوان
درک کرد که انواع شعر در این زمان عبارت از قصیده ، مثنوی ، قطعه و
رباعی بوده است .

قصیده به پیروی از شعر عربی سروده شد . ازین عهد قصیده مکمل
به دست نزاریم به جز قسمتی از همان قصیده مقتضب محمد بن و صیف که
توسط تاریخ سیستان بمار سیده است . قطعات باقیمانده این دوره قسمأ
در خور توصیف است . تأثیر زبان عربی در شعر برخی از شاعران مخصوصأ
محمد بن و صیف دیده میشود .

شاعران این دوره از معلومات خویش در سرودن شعر مودجسته اند ،
چنانکه محمد بن و صیف معلومات خویش را در شعریکه درباره
گرفتاری عمرو بن لیث سروده بیان کرده است و این مطلب از ذکر کلمه های (نحس)
(و نحوست) که از اصطلاحات نجوم است آشکار میتوان شد . تشبیهات در
اشعار این عهد اکثر لطیف و ساده و محسوس بوده است .

۱- شبلی نعمانی ، همان اثر ، ج ۱

(۵) - ادبیات در دوره سامانی :

در دوره سامانی از وجود گوینده گان متعدد دو عده بی از نویسندگان سراغ داریم . برخی از تذکره نویسان ، از آن جمله محمد عوفی عددشاعران این دوره را بیش از سی نگاشته است . دولتشاه و هدایت و دیگران کمتر از این تعداد را نام برده اند . شاعران عهد سامانی عبارتند از ابوالحسن - شهید بلخی ، ابوطیب مصعبی ، رودکی سمرقندی ، ابوشکور بلخی ، رابعه بلخی ، معروفی بلخی ، ابوالمؤید بلخی ، دقیقی بلخی ، بدیع بلخی . ابوالحسن - لوکری ، بشار مرغزی ، ابوشعیب هروی ، مسعودی مروزی ، ابوالحسن علی - منجیک ترمذی ، ابوالعباس ربنجینی . منطقی رازی ، خسروی سرخسی ، ابو طاهر خسروانی ، مرادی ، ابو عبدالله فرالای ، رونقی بخارایی ، خبازی نیشاپوری ، ابوزراعه گرگانی ، معنوی بخارایی ، بیلاقی ، آغاجی ، کسایسی مروزی ، عماره مروزی ابو عبدالله محمد بن صالح ولوجی و غیره .

از جمله این تعداد گوینده گان تنها عده معدودی مشهور اند . بدان سبب در این بخش ما صرف به معرفی و شرح احوال و اشعار تعدادی از گوینده گان میپردازیم و از صحبت در پیرامون شاعران دیگر که از شرح احوال آنان اطلاع وسیع در دست نداریم و نیز از اشعارشان جز اندکی باقی نمانده است ، در میگذریم . همچنان در بحث دیگر راجع به چگونگی نشر و آثار منشور این دوره صحبت خواهیم کرد . شاعران معروف دوره سامانی :

الف) ابوالحسن شهید :

شهید فرزند حسین جهودانکی (نام حمله بی در باخ در اوائل عهد اسلامی) از باشندگان بلخ بود . سال ولادتش معلوم نیست اما در حدود سال ۳۶۵ هـ زنده گی را پدرود گفت . شهید یکی از شاعران نام آور عهد سامانی است . به قول نویسندگان

مجمع الفصحاً به زبا نه‌ای دری و عربی شعر میگفت. (۱) رودکی با همه استادی که در شعر و شاعری داشت مقام شهید را در شاعری ستوده است:

شاعر شهید و شهره فرالای وین دیگران به جمله همه راوی

فرخی سیستانی از شاعران عهد غزنوی و وی را در ردیف استاد رودکی (شاعر ازلت

چو رودکی و شهید) قرار داده و از خوش نویسی او (خط نو پسند که بنشینا سند از خط

شهید) توصیف به عمل آورده است. خاقانی او را در قطار شاعران معروف

عرب یعنی لبید و بحتری قرار داده است:

گرچه بد است پیش از این در عرب و عجم روان

شعر شهید و رودکی نظم لبید و بحتری

دارم مستتر شهید را شاعر بد بین زمان خود دانسته است. (۲) اگر قول دارم مستتر قرین

حقیقت باشد، باید گفت که حوادث و اتفاقات غم انگیزی که هر انسان با احساس

را متأثر و متألم میسازد. شهید را نیز در آن زمان متأثر ساخته بود. بنا بر آن باید

او را موجودی دانست که از حدوث حوادث بنا هنجار متنفر و از بروز آنها

متأسف بوده است. از مضمون یکی دو قطعه از آن شعری که دارم مستتر به استناد و

تحلیل آنها شهید را شاعر بد بین معرفی کرده، چنین بر می آید که این گوینده، زوجه

جغد را در ویرانه های طوس خراسان سرزومینکه در زمان او شاید در نتیجه جنگها

و یا وقایع دیگر به ویرانه بی تبدیل شده بود، می شنید و بنا بر آن تأثرات درونی

خوبش را در قالب این شعر ریخت.

دوشم گذر افتاد به ویرانه طوس دیدم جغدی نشسته بر جای خروس

گفتم چه خبر داری از این ویرانه گفتا خبر اینست که افسوس افسوس

۱- رضاقلی هدایت، مجمع الفصحی

۲- هرمان انه، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه دکتر شفق، بنگاه ترجمه نشر کتاب، تهران ۱۳۲۷

درین شکی نیست که غم و اندوه هر انسان را متأثر میسازد ولی شاعر انسانی است که شعر او انعکاس دهنده تأثرات درونی وی و حتی از دیگران است. چنانکه این موضوع را در این شعر شهید میتوان یافت.

اگر غم را چو آتش دود بودی جهان تاریک بودی جاودانه

درین گیتی سراسر گر بگردی خردمندی نیابسی شاد مانه

شهید در سرودن اشعار عاشقانه، مخصوصاً غزل (نه به مفهوم دوره های بعدی) شهرت داشته است چنانکه این تغزل را که در ستایش معشوق خویش سروده به سیاق غزل نزدیک است زیرا در بیت سوم و چهارم و هفتم آن، تسلسل فکری که از خصوصیات تغزل قصاید میباشد تغییر یافته است.

مرا به جان تو سوگند و صعب سوگندی

که هرگز از تو نگردم نه بشنوم پندی

دهند پندم و من هیچ پند نپذیرم

که پند سود ندارد بجای سوگندی

شنیده ام که بهشت آنکسی تواند یافت

که آرزو برساند به آرزو مندی

ترا اگر ملک چینیان بدیدی روی

نماز بردی و دینار بر پراگندی

وگر ترا ملک هندوان بدیدی موی

سجود کردی و بتخانه هاشم بر کنیدی

به منجنیق عذاب اندرم چو ابراهیم

به آتش حسراتم فرگند خواهندی

ترا سلامت بادای گل بهاروا بهشت

که سوی قبله رویت نماز خوانندی

شهید نه تنها در تاریخ ادبیات به حیث شاعر، بلکه در تاریخ فرهنگ به صفت متکلم و دانشمند نیز معرفی شده میتواند. او خودش در یکی از قطعات شعری خویش گرایش خود را بسوی علم بیان میکند.

رودکی سمرقندی در ضمن مرثیه پی که در وفات او گفته، مراتب او را در خرد از هزاران بیشتر انگاشته است:

کاروان شهید رفت از پیش و آن ما رفته گیر و میندیش
از شمار دو چشم یک تن کم و ز شمار خرد هزاران پیش
ابن الندیم تألیفاتی را به او منسوب میدارد. (۱) مگر متأسفانه فعلاً
هیچ اثری از آنها بدست نیست. شهید با محمد بن ذکریای رازی حکیم
و طبیب معروف عهد سامانی درباره (لذت) و چگونگی آن مباحثاتی
نموده و بر او نقوضی نوشته است. رازی نیز در ردو نقض وی مطالبی
نگاشته است. (۲) شهید با ابوزید بلخی عالم معروف معاصر بود و با او
رابطه داشت.

ب) - ابوطیب مصعبی :

ابوطیب محمد بن حاتم مصعبی، حاجب دیوان رسالت نصر بن احمد
سامانی و از دبیران مشهور او بود. چنانکه بیهقی در این خصوص مینویسد:
وچنان خواندم در اخبار ماوک سامانیان که نصر بن احمد سامانی هشت ساله

(۱) الفهرست، ص ۲۱۸

(۲) ذبیح الله صفا، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، دانشگاه تهران، ۱۳۳۱

بود که از پدر بماند که احمد را بکشتند و دیگر روز آن کودکی را بر تخت ملک نشاندند به جای پدر، آن شیر بچه ملک زاده بی سخت نیکو برآمد و بر همه آداب ملوک سوار شد و بی همتا آمد. اما در وی شرارتی و زعادت و سطوتی و حشمتی با فراط بود و فرمانهای عظیم میداد از سر خشم تا مردم از وی رمیدند و با این همه به خرد رجوع کرد و میدانست که آن اخلاق ناپسندیده است. یکروز خلوتی کرد با بلعمی که بزرگتر وزیری بود و بو طیب مصعبی صاحب دیوان رسالت و هر دو یگانه روزگار بودند «...» (۱)

مصعبی ظاهراً بعد از معزول شدن ابوالفضل بلعمی در سال ۳۲۶ به منصب وزارت نیز رسید ولی بر مخدم خویش خلاف آورد (۲) و به فرمان آن پادشاه کشته شد. ابو طیب المصعبی محمد بن حاتم در همه کارهای معاشرت و ندیمی و اسباب ریاست و وزارت معروف و مشهور بود. دست وی در کتابت با برق هم چشمی میکرد و خامه او در روش چون کشتی و خط او گلشن دیده گان بلاغت املائی عطار و شعر او در دو زبان نتایج فضل و میوه های عقل و چون بر امیر سعید نصر بن احمد بواسطه فزونی محاسن و وفور مناقب مسلط شد و او وی را وزیر خویش گردانید و به منادمت خویش اختصاص داد، زمانی نگذشت که بر او چشم زخم رسید و آفت وزارت بر وی پیچید، پس زمین را از خون او سیراب کرد. (۳)

از جمله شاعران دوره سامانی، رودکی ابوطیب را مدیحه گفته دو بیت از اشعار او در لباب الالباب چنین آمده است. (۴)

۱ - تاریخ بیهقی، چاپ نفیسی، تهران ۱۳۱۹؛ ج ۱، ص ۱۱۲

۲ - گردیزی، همان اثر، ص ۳۲

۳ - سعید نفیسی، احوال و اشعار رودکی، ص ۳۱۲

۴ - سعید الدین محمد هوفی، همان اثر، ص ۲۴۶

مرا جود او تازه دارد همی

مگر جودش ابرست و من کشتزار

مگر یکسو افکن که خود همچنین

بیندیش و دیده خرد بر گمار

مصعبی در دوزبان یعنی عربی و دری شعر می گفت . برخی از اشعار عربی او را ثعالبی در یتیمه الدهر و جمال الدین ابی الحسن علی بن القاضی الاشریف - یوسف القفطی معروف به ابن قفطی (متوفی ۶۴۶ هـ) در کتاب «المحمدون من الشعراء» نقل کرده اند . از اشعاری دری مصعبی جز چند بیت باقی نمانده است . در یک شعر شکوایی او که در تاریخ بیهقی آمده است ، ابوطیب از ناپایداری جهان و کوتاهی عمر و تنگدستی و ناداری بخردان شکایت کرده است . شاید مصعبی این قطعه را بعد از آنکه با مخدوم خویش خلاف آورد ، گفته باشد . طبعاً آنهمه و فور زحمت و عزت و قدر تیکه او رامیسر بود و حتی شاعرانی چون رودکی از وجود وی بهره ور می شدند ، در زمان بر کناری اش از مناصب درباری دستخوش دیگر گونی گردیده بود . مصعبی بر این باور است که عامل اساسی تغییر زنده گسی او جهان میباشد و به همین سبب جها نرا مورد نکوهش و انتقاد قرار میدهد . بدان سبب میتوان گفت که وی مطالب را با بیان کنایی آورده است و این همان خصوصیتی است که در کلام بسیاری از شاعران دری گوی یافت میتواند شد . این بیت از شعر شکوایی او :

چرا عمر طاوس و دراج کوتاه چرا اوارو کر گس زید در ازی

یا این بیت رودکی شباهت دارد :

چرا عمر کر گس دو صد سال و یحکک نما زند فزون تر ز سالی پرستو (۱)

۱- سعید نفیسی ، احوال و اشعار رودکی ، ص ۱۰۶۸

ج- رودکی سمرقندی :

در اواسط قرن سوم هجری در آذو قتیکه خراسان و ماوراءالنهر از تحت اداره مستقیم خلفای عباسی برآمد و امور آن به امرای این نواحی تعلق گرفت، ابو عبدالله (ابوالحسن) جعفر بن محمد رودکی در یکی از دهات خوش منظر کوهستانی رودک (پنج رود) از مادر بزاد (۱) به قول سمعانی که به دوره زندگی شاعر نزد یکتر بود، نام او جعفر و نام پدرش محمد و کنیه اش ابو عبدالله است. (۲)

در باره تخلص رودکی نظریات مختلف ارائه شده است. برخی از نویسندگان به رودک (محل تولد شاعر) (۳) و بعضی دیگر به رود (آله موسیقی) (۴) نسبت داده اند، اما روی هم رفته عدد زیادی از نویسندگان بر آنند

۱- در باره مولد رودکی محققان متفق اند. اما محل وقوع آن را به اشکال مختلف ثبت کرده اند از جمله در «لباب الالباب» «شرح تاریخ یمنی» «هفت اقلیم» قریه رودک از نواحی سمرقند خوانده شده است. دولتشاه سمرقندی و برخی دیگر رودک را از قریه های نزدیک بخارا میانگارانند. رضا قلیخان هدایت «در مجمع الفصحا» رودک را یکی از قرای اطراف نسف دانسته ولی در اثر دیگر خود بنام انجمن آرای ناصری رودک را یکی از قریه های بخارا شمرده است. لیکن قرار اظهار سمعانی رودک از قریه های کوهستانی سمرقند بوده است. یا قوت حموی در این مورد با سمعانی هم عقیده است.

۲- در باره نام کنیه و نسب رودکی عقاید گوناگون موجود است. سمعانی (الانساب چاپ اوقاف گیب ص ۲۶۲) محمد عوفی (لباب الالباب ج ۲ ص ۶) عروضی سمرقندی (چهار مقاله چاپ تهران ص ۳۵) اورا ابو عبدالله جعفر بن محمد و دولتشاه سمرقندی (تذکره الشعراء طبع هند ص ۱۸) آذر بیگدلی (آتشکده ص ۳۵) و استاد ابوالحسن خواننده اذواله داغستانی نویسنده ریاض الشعراء کنیه اورا ابو جعفر و ابوالحسن قید کرده است

۳- معانی، الانساب، ص ۲۶۳، محمد عوفی، لباب الالباب ج ۲، ص ۶

۴- دولتشاه سمرقندی، تذکره الشعراء، ص ۱۸، آذر، آتشکده، ص ۳۳۵

که رود کی منسوب به ناحیه رودک است و انتساب آن به رود درست نمی آید .
 چه در آن صورت باید او را رودی بخوانند و نه رودکی ، زیرا از رود
 مصغری چون رودک هرگز در زبان دری معمول نبوده و در هیچ يك از فرهنگها
 ضبط نگردیده است . رودی هم به قیاس زبان دری درست نیست زیرا زنده
 و نوازنده رود را باید ، بزبان دری آنهم در قرن چهارم که رعایت قواعد
 فصاحت و مبادی زبان را میکرده اند ، «رود ساز» یا «رود نواز» و یا «رودزن»
 گفت نه رودی یا رودکی . (۱) بعضی از نویسندگان تخلص رودکی را
 به شکل رودگی ثبت کرده اند که این درست نیست زیرا گذشته از ماخذ معتبر
 نزدیک به عهد زنده گی این شاعر ، اشعار خود وی بهترین مرجع برای تأیید
 قول ماست :

رودکی چنگ بر گرفت و زواخت یا ده انداز کو سرود انداخت
 تو رودکی رای ماهر و همی بینی بدان زمانه زدی که این چنینان بود
 درباره دوره خرد سالی رودکی و زنده گی او پیش از آمدن به دربار
 آل - امان ، معلومات اندک به دست است . از جمله مولفانی که در این موضوع
 صحبت کرده اند ، یکی محمد عوفی است که بدینسان می نویسد :
 «... چنان ذکی و تیز فهم بود که در هشت سالگی قرآن را تماماً حفظ کرد
 و قرائت پیاموخت و شعر گفتن گرفت و معانی دقیق میگفت ، چنانکه خلاق بر
 آن اقبال نمود و زود رغبت او زیاد شد و او را آفریدگار آوازی خوش و صوتی
 دلکش داده بود و به سبب آواز در مطربی افتاده بود و از ابوالعبک بختیار
 که در آن صنعت صاحب اختیار بود ، بر بط پیاموخت و در آن ماهر شد و

(۱) - سعید نفیسی ، احوال و اشعار رودکی ، ج ۲ ، ص ۴۶۵ - ۴۶۶

آوازه او با طراف و اکناف عالم برسید : . . . (۱) اکنون مراحل مختلف
زنده گی و آثار او را در ذیل مباحث جداگانه مورد بررسی قرار میدهم .

نخست در دایرة ادبی دربار :

از تاریخ ورود رود کی به دربار سامانی اطلاع دقیق موجود نیست ، گرچه
سعید نفیسی در کتاب احوال و اشعار رود کی بر آنست که رود کی در بار
اسمعیل (۲۷۹ - ۲۹۵) و احمد بن اسمعیل (۲۹۵ - ۳۱۱) را نیز دیده است ،
اما صحت این قول را آثار باقی مانده رود کی تأیید نه نموده و از این دو
امیر در هیچ یک از اشعار وی تذکری داده نشده است . گرچه سعید نفیسی
بنیاسی از بیت :

چو فضل میرا بوالفضل بر همه ملکان

چو فضل گوهر و یا قوت بر زهره بشیر

میخواهد ثابت کند که ابوالفضل در اصل ابونصر ، کنیت احمد بن اسمعیل
سامانی بود و آنرا به ابوالفضل تحریف کرده اند .

شاید یکی از علل رفتن رود کی به دربار آل سامان آشنایی شاهر با ابوالفضل
بلعمی باشد . ابوالفضل بلعمی (منسوب به ناحیه بلعم در آسیای صغیر) (۲) از
سال ۲۷۹ هجری تا اواخر سلطنت نصر بن احمد سامانی منصب وزارت
داشت (۳) و همین شخص رود کی را به امیر نصر معرفی نمود . رود کی در دربار
نصر عزت تمام یافت و ندیم وی شد . گاهی در سفر نیز با نصر میبود و

۱ - محمد عوفی ، الباب الالباب ، ج ۲ ، ص ۶

2 -- Rieu , Catalogue of The persian Manuscripts in the British
Musseum , London , 1936 , vol . 1 . PP . 69 -- 70

۳ - برای اطلاع بیشتر در باره بلعمی ، رجوع شود به الانساب ذیل عنوان بلعمی ، معجم البدان ذیل
کلمه بلعم ؛ الکامل فی التاریخ وقایع سال ۳۳۰

برایش میخواند. نظامی عروضی بر آنست که وقتی نصر به بادغیس سفر کرد، رودکی نیز در خدمت او بود. چون این موضعی بسیار زیبا بود، نصر را خوش آمد و تا چهار سال در آنجا بماند. پندیمان امیر و اعیان در باره از این توقف و دوری از بخارا به تکلیف شدند. به رودکی توسل ورزیدند تا او امیر را در ضمن قصیده بی برای حرکت جانب بخارا تشویق کند.

رودکی قصیده (جوی مولیان) را سرود و آنرا با آواز موسیقی در مجلس نصر خواند. امیر چنان تحت تاثیر آمد که بی موزه و شلوار پای بر خننگ زوبنی گذشت و به طرف بخارا روانه شد. رودکی در دربار نصر نعمت و ثروت فراوان پیدا کرد، تا حدیکه او را دو صد غلام بود و چهار صد شتر در زیر بنه اش میرفت. (۱) با آنکه این قول در مورد تمول رودکی، مبالغه آمیز بنظر می رسد، ولی از این حقیقت انکار نمیتوان کرد که وی از رهگذر سرودن اشعار چه مدحی و چه داستانی مانند کلبله و دمنه از امیران و وزیران، صله های زیادی میگرفت. طوریکه خودش در قصیده «شکایت از پیری» به این مطلب اشاره کرده است. رودکی غیر از امیر نصر بن احمد سامانی، اشخاص دیگر را نیز مدح گفته است. از جمله آنان، یکی امیر ابو جعفر احمد حکمران سیستان است که رودکی قصیده مادر می را در مدح او گفته است دیگر ابوطیب مصعبی صاحب دیوان رسائل و وزیر نصر بن احمد و ابوالفضل بلعمی پدر ابوعالی مترجم تاریخ طبری و عدنانی (که راجع به وی معلوماتی مفصل در دست نیست) و ماکان بن کاکی که علیه سامانیان شورش را راه انداخته بود و معلوم نیست که رودکی به چه مناسبتی او را مدح گفته و ماکان پنج هزار درم او را صله داده است. ولی از تحریر

سعید نفیسی چنین برمی آید که پس از آنکه امیر ابو جعفر بر ما کان امانت کرد، نصر بن احمد را از این امانت خوش آمد و امیر ابو جعفر را شکر گذاری کرد و رود کی قصیده بی در مدح امیر ابو جعفر گفت. ما کان برای اینکه رود کی اورا بد نگوید، این صلت را به وی بخشید که از حاجی و زخم زبان رود کی در امان بماند. (۱) صرف نظر از جنبه مداحی و صله ستانی که هر شاعر در باری رارسم بوده است، رود کی در تقویت ادبیات دری سهم فراموش ناشدنی دارد. وی از لحاظ ایجاد انواع و موضوعات شعر دری در میان گوینده گان معاصرش مرتبه خاص دارد. زنده گی رود کی بعد از یک مدت طولانی که در عیش و خوشگذرانی سپری شده بود، دپ-گرگون گردید! پیری و ناتوانی بر او چیره شد. هر چند موی خویش را از مصیبت پیری سیاه میگرد. (۲) اما این آرایش ظاهری نمیتوانست جای واقعیت را بگیرد و او را تازه و جوان نماید. قامت خمیده رخسار زعفرانی و پرچین، از دست دادن صوت دلکش، احتیاج پیدا کردن به راوی بی نام (مج) (۳) پای او را از محوطه دربار به رود کی جا پیکه اوروزی با یک عالم آرزو زندگی را شروع کرد و عاقبت جز یأس و حرمان چیزی نیافت، کشانید. ممکن است سوالی پیدا شود که رود کی در چه سال و روی کدام علت از ربار

۱- سعید نفیسی، احوال و اشعار رود کی ص ۳۰۹

۲- هن موی خویش را نه از آن میکنم سیاه تا باز نوجوان شوم و نو کنم گناه

چون جامه ها به وقت مصیبت سیاه کنند هن موی از مصیبت پیری کنم سیاه

۳- در قرن چهارم و پنجم هجری بعضی از شعرای بزرگ اشعار شاعران را با موسیقی میخواندند گوینده بیکه از نعمت آواز خوانی بی بهره میبود و یا به نسبت محتشمی نمیخواست اشعار خود را خودش بخواند و یا آواز بلند نمیداشت و یا پیر میبود شخصی را با نام «راوی» برمیگزید. چنانکه رود کی در زمان پیری به راوی احتیاج پیدا کرد. از این بیت وی معلوم میشود که راوی او «مج» نام داشته است.

ای مج کنون تو شعر من از هر کس و بخوان از من دل و سگالش و از تونن و روان

دور کرده شد. در پاسخ با ید توضیح کرد که وی از سال ۲۶۳ ه. به بعد به دربار راه نداشت. موجود است او پیش از این تاریخ در دربار مسلم است. زیرا در سال ۳۲۱ ه. به فرمان نصر بن احمد قصیده و مادی را در مدح امیر ابو جعفر سرود. از این تاریخ به بعد راجع به بودن او در دربار اطلاع دقیقی نداریم، ولی احتمال دارد تا سال عزل حامی او یعنی ابوالفضل محمد بن عبدالله بلعمی که ابن اثیر در حوادث سال ۳۲۹ به آن اشاره کرده، آخرین روزهای زنده گی درباری را سپری کرده باشد. علت طرد رودکی از دربار سامانی را نویسندگان متقدم واضح ذکر نکرده اند، تنها در شرح نجاشی بر کتاب تاریخ عتبی آمده است که در پایان زنده گی چشم رودکی را میل کشیدند. (۱) اما این قول یا نظر به بعضی از نویسندگان دیگر چون محمد عوفی (۲) جامی (۳) و اشعار برخی از شاعران معاصر رودکی و با گوینده گان بعد از وی که همه او را کور ما در زاد واکمه میگویند، مطابقت نمی دارد.

محققان معاصر مخصوصاً سعید نفیسی و عبدالغنی میرزایف و گرامیموف، از روی قراین تاریخ و تأویل اقوال برخی از نویسندگان مانند گردیزی (۴) نظام الملک (۵) رشید الدین فضل الله (۶) و سیف الدین حاجی بن نظام هقیلی (۷) و خوانند میر (۸) نوشته اند که چون نصر بن احمد سامانی به مذهب

۱- سعید نفیسی، احوال و اشعار رودکی، صص ۲۵۸ - ۲۵۹

۲- محمد عوفی، لباب الالباب، بکوشش نفیسی، صص ۲۲۵ - ۲۲۸

۳- عبدالرحمن جامی، بهارستان، چاپ وین، صص ۸۲ - ۸۲

۴- گردیزی، ازین الاخبار، چاپ برلین، صص ۳۲

۵- ابو حسن علی نظام الملک، سیاستنامه، چاپ اصفهان، صص ۲۶۶ - ۲۷۲

۶- رشید الدین فضل الله، جامع التواریخ، بکو شش محمد تقی دانش پژوه و محمد مدرس

صص ۱۲ - ۱۳

۷- سیف الدین حاجی، آثار الوزراء، به تصحیح میر جلال الدین حسینی، صص ۱۶۶ - ۱۷۷

۸- خواند میر، دستور الوزراء با مقدمه و تصحیح سعید نفیسی، صص ۱۰۸

فاطمی گروید. وزیر او ابوالفضل بلعمی و شاعر دربارش رودکی و بسیاری از ارکان دولتش بدان مذهب معتقد شدند ولی چون مقر بان دربار وی چشمگین شد نزد و خواستند او را بکشند پسرش نوح، پدر او ادا کرد که از سلطنت دست بکشد تا فتنه از میان برود. وی ظاهر آدر سال ۳۲۹ هـ از سلطنت کنار گرفت و همان سال کسانی که از بزرگان دربارش با وی هم عقیده بودند، کشته شدند که از آن جمله بلعمی وزیر معروف بوده است. رودکی نیز بدان سبب کور ساخته شد و سپس از دربار اخراج گردید و بالاخره زنده گی وی در زادگاهش پایان یافت.

دوم - تاریخ وفات آرامگاه :

در مورد تاریخ وفات رودکی ارقام مختلف بیان شده است. از جمله این ارقام بجز ۳۲۹ که در نزد بکترین مأخذ به دوره زندگی شاعر، یعنی الانساب آمده و در شرح تاریخ بمینی (تاریخ عتبی) اثر شیخ منینی نیز نقل شده، دیگران نادرست خوانده شده است. اگر تاریخ مرگ بلعمی را با تاریخ کناره گیری نصر بن احمد در اثر عکس العمل مردم علیه او نسبت به گرایش وی به مذهب فاطمی در نظر بگیریم، مرگ رودکی با همان حادثه نیز ارتباط پیدا میکند. در غیر آن واقعه مرگ رودکی و بلعمی وزیر، شاید بر سبیل تصادف در يك سال بوجود آمده باشد. مرگ رودکی در قریه رودك به وقوع پیوسته و هما نجا به خاک سپرده شد. ابوسعید که قول او اسمعانی نقل کرده است، در کتاب تاریخ سمرقند که فعلاً از آن اثری در دست نیست، نوشته بود که در روستای پنج رودك در شمال سمرقند در گورستان کهنه بی گور رودکی را دیده و آنرا زیارت کرده بود. (۱) به اساس همین قراین گراسیموف در سال ۱۳۳۶ هجری در نزد یکی شهر پنج کنت در ناحیه رودك و روستای پنج رودك در شمال سمرقند بر اثر حفريات قبر رودکی

را یافته و استخوانهای و را به دست آورده است. نتیجه مطالعات این دانشمند چنین شایع شد که چون در کاسه چشم رودکی و جمجمه اش اثر سوخته گسی موجود است. بنا بر آن در تاپید کوری او در پایان عمر تردیدی باقی نمیماند. فعلاً بر گور او مقبره باشکوهی وجود دارد، و در پنج کنت موزه یسی از دوران زنده گی وی آماده شده است. همچنان مجسمه این شاعر گرامی را پس از به دست آمدن استخوانهایش با قراین علمی در تاجیکستان ساخته اند.

شخصیت ادبی رودکی به محققان و ادب دوستان آشکار و نام او در تاریخ ادبیات، جاویدان است. در حقیقت مرگ رودکی در نزد معاصران وی بزرگترین ضایعه ادبی تلقی گردیده است. مرتبه ذیل که از طرف یکی از شاعران قرن چهارم هجری گفته شده، نمودار آنست که آن حادثه المناک دوستداران ادب را سوگوار ساخته است.

| | |
|----------------------------|---------------------------|
| می بریزد نریزد از می بوی | رودکی رفت و ماند حکمت اوی |
| نبود نیز جاودانه چنوی | شاعرت کو کنون که شاعر رفت |
| ز اندوهش موم گشت آهن و روی | خون بگشت آب چشم از غم وی |
| از چو در زمانه دست بشوی | چند جو بی چو نیابی باز |

سوم - مقام شاعری :

رودکی در میان شعرای آل سامان گوینده عالی مقام است. مرتبه عالی او در شعر و استادی اش در این فن بارها از طرف شاعران عصر خودش و گوینده گان دوره های بعد بیان شده است. چنانکه شهید بلخی گوید:

شاعران راخه واحسنت مدیح رودکی راخه واحسنت هجیست

مغلدی گر گانی از شعرای قرن چهارم گوید :

از آن چندان نعیم جاودانی که ماند از آل سامان و آل ساسان

ثنای رودکی ماندست و مدحت نوای باربد ماندست و داستان

دقیقی گوید :

گرا رودکی گفته باشد مدیح امام فنون سخن بود و

دقیقی مدیح آورد نزد او چون خرمای بود برده سوی هجر (۱)

عنصری گوید :

غزل رودکی وار نیکو بود غزلهای من رودکی وار نیست

اگر چه بکوشم به بار یک وهم بدین پرده اندر مرا بار نیست

رشیدی سمرقندی شاعر قرن ششم گوید :

گر سری باید به عالم کس به نیکو شاعری

رودکی را بر سر آن شاعران زبید سری

شعر او را بر شمردم سیزده ره صد هزار

هم فزون آید اگر چند آنکه باید بشمری (۲)

ادیب صابر شاعر قرن ششم گوید :

گوی چمن ز ناله مرغ و نسیم گل با رودکی حکایت عیار می کند

ابن یمن فریومدی گوید :

ز شاهزاده میماند به گیتی نام شاهان را

فروغ از رودکی دارد چراغ دوره سامان

۱- هجر اسم پایتخت بحرین و «خرمای سوی هجر بردن» مثل است .

۲- لباب الالباب، به کوشش نفیسی، ص ۲۴۸

عبدالرمان جامی در سلسله الذهب گوید :

رود کسی آنکه در همی سفتی
مدح ساما نیان همی گفتی
چون بآن قوم همسفر رفتی
نه بآیین مختصر رفتی
صله نظم‌های همچو درش
بود در بار چار صدشترش
چون شتر از رباط بیرون راند
بر زمین غیر شعر هیچ نماند
نام آنرا که می برد امروز
هست از آن شعر انجمن افروز
هم چنین نام آل سامان را
نیک کاران و نیک نامان را
زنده از نظم خویش میدارد
در پس پرده پیش میدارد
علاوه از اینها گوینده گان دیگر نیز از برازنده گی مقام شاعری رودکی یاد کرده اند . (۱)

از جمله نویسندگان نظامی عروضی ، محمد عوفی ، شمس -
قیس رازی ، دولت شاه سمرقندی ، احمد امین رازی ، میر غلام علی آزاد ،
آذر بیکدلی ، رضا قلیخان هدایت و غیره راجع
به پایگاه شاعری رودکی مطالبی نوشته اند . هم
چنان در الانساب ، تاریخ یمنی تاریخ گزیده ، تاریخ قم تألیف حسن
بن علی ، کشف الظنون ، راحة الصدور تألیف محمد بن علی سلیمان -
راوندی و نظایر آنها در باره مرتبه شاعری رودکی معلوماتی ارائه شده
است . از مستشرقان دارمستتر محقق فرانسوی ، ادوارد برون محقق انگلیسی ،
پتیزی محقق ایتالیایی ، هرمان اته محقق آلمانی ، ریپکا محقق چکی و بسیاری از
محققان دیگر و از نویسندگان گان شوروی مخصوصاً ، صدرالدین عینی ،

۱ - برای معلومات بیشتر در این مورد رجوع شود به سعید نفیسی ، احوال و اشعار رودکی ج ۳ ، ص

ص ۷۹۲ - ۸۰۰ ؛ عبد الغنی میرزایف ، ابو عبد الله رودکی ، ص ۳۶۵ .

عبدالغنی میرزا یف ، برا گیسنگی ، گراسیموف و غیره مطالب سودمندی در این باب نوشته اند . بنابراین چنین میتوان نتیجه گرفت که توجه این تعداد محققان عالی مقام در باره گزارش چگونگی شاعری رودکی و تحسین و بزرگداشت مرتبت او در این باب دال بر قدرت و توانایی این شاعر گرامی است .
 آنسانکه بسیاری از گویندگان را رسم بوده رودکی نیز در خصوص قدرت شاعری و مضمون آفرینی خویش آنگاه که خود را با پنج تن از نمایندگان مشهور ادب عربی مقایسه میکنید به شکل میاهات آمیزی میگوید:
 ۰۰۰ اینک مدی چنانکه طاقت من بود

لفظ می خوب وهم به معنی آسمان

جز سزاوار میر گفتم ندانم

ورچه جریرم (۱) شعرو طایی (۲) و حسان (۳)

سخت شکوهم که عجز من بنماید

ورچه صریعم (۴) ابافصاحت سبحان (۵)

خلاصه این شاعر توانا از رهگذر علو مقام شاعری به القاب (آدم الشعراء) صاحب قران شاعران ، «سلطان الشعراء» و «کاروان سالار شاعران» نام بردار گردیده است .

چهارم - آثار باقیمانده و موضوعات آنها :

۱- دیوان : يك نسخه خطی کوچک اشعار که تقریباً محتوی هزار بیت میباشد بنام دیوان رودکی در آسیا و اروپا معروف است از این دیوان نسخه های متعدد وجود دارد . سعید نفیسی در کتاب احوال و اشعار رودکی از قول مستشرق

۱- ابوحرزه جریر بن عطیته متوفی سال ۱۱۰ هجری شاعر معروف .

۲- ابونمام حبیب بن اوس طایی متوفی سال ۲۳۱ هجری شاعر معروف

۳- حسان بن ثابت خزرجی متوفی سال ۴ هجری شاعر معروف

۴- مسلم بن الولید مشهور به النوانی متوفی ۲۰۸ هجری شاعر معروف

۵- سبحان بن فرواتی متوفی سال ۵۴ هجری خطیب معروف و خوش آواز عربی .

دینس راس آنزا «دیوان مجعول رودکی» خوانده و این عبارت بصورت اصطلاحی در آمده است. این کتاب گوید در اوایل قرن دهم و اوایل قرن یازدهم ساخته شده است زیرا در میان ما خدیکه در گرد آوردن اشعار رودکی بدست بود قدیم ترین کتاب که در آن اشعار قطران را بنام رودکی آورده باشند فرهنگ جها نگر است که بسال ۱۰۰۵ تألیف شده و از آن پس تا زمان ما در بعضی کتابها اشعار قطران را کم و بیش بنام رودکی آورده اند و آن کتابها بترتیب قدمت بدین گونه است: فرهنگ جها نگیری تألیف در ۱۰۰۵، عرفات العاشقین تألیف در ۱۰۲۳، مجمع الفرس سروری تألیف در ۱۰۲۸، نظم گزیده محمد صادق تبریزی تألیف در ۱۰۳۶، فرهنگ - رهیدی تألیف در ۱۰۶۴، سفینه خوشگو تألیف در ۱۱۳۷، ریاض الشعراء تألیف در ۱۱۶۱، آتشکده که مولف آن تا سال ۱۱۹۵ مشغول تألیف آن بود و چندین مرجع دیگر.

از اینجا پیدا است که پیش از قرن یازدهم ثبت اشعار قطران بنام رودکی متداول نبوده است. چون مراجعی که این نسبت به خطا را روا داشته اند و از اینکه آنها را در هندوستان تألیف کرده اند، گمان قوی آن است که نسخه دیوان مجعول رودکی در هند جعل شده باشد. (۱)

به هر حال آنچه که امروز بنام دیوان مجعول رودکی باقیست، جز بکتهاد و رباعیات، قطعات و ابیات پراکنده آن به رودکی متعلق نیست. درین میان چند قصیده نامکمل نیز هست که تقریباً یگانه مرجعی است که قدرت گوینده گی رودکی را از روی آن تعیین میکنند.

۳- منظومه گلپناه دمنه:

نخستین مرجعیکه در خصوص نظم کردن کتاب گلپناه و دمنه توسط رودکی سخن گفته، مقدمه شاهنامه منشور ابو منصور است در مقدمه مذکور چنین آمده

۱- معین قیسی، حوال و اشعار رودکی، ص ۴۶۸

است: . . . چون شاه هندوان که کلپله و دمنه و شانا ق ورام و راین بیرون آورد و چون مامون پسر هارون الرشید منش پادشاهان و همت مهتران داشت یک روز با مهتران نشسته بود گفت: مردم باید که تا اندر جهان باشند و توانایی دارند بکشند تا از او یادگاری بود تا پس از مرگ او نامش زنده بود عبدالله بن مقفع که دبیر او بود، گفتش که از کسری نوشیروان چیزی مانده است که از هیچ پادشاه نمانده است مامون گفت: چه مانده. گفت: نامه پی از هندوستان بیاورد آنکه برزویه طبیب از هندی به پهلوی گردانیده بود تا نام او زنده شد میان چها نیان و پانصد خرو را درم هزینه کرد. مامون آن نامه بخواست و آن نامه بدید. فرمود دبیر خویش را تا از زبان پهلوی به زبان تازی گردانید. پس امیر سعید نصر بن احمد این سخن بشنید خوش آمدش. دستور خویش را خواجه بلعمی بران داشت تا از زبان تازی به زبان پارسی گردانید تا این نامه بدست مردمان اندر افتاد. هر کس دست بدواند زدن و رود کی رافرود تا به نظم آورد و کلپله و دمنه اندر زبان خرد و بزرگ افتاد نام او بدین زنده گشت این نامه از او یادگاری بماند» (۱)

در این متن یک نکته اشتباه شده و آن اینست که عبدالله بن مقفع که ۳۱ سال قبل از تولد مامون الرشید یعنی در حدود ۱۲۹ کشته شده بود، دبیر او خوانده شده است.

فردوسی در شاهنامه در باره ترجمه کلپله و دمنه از پهلوی به عربی و از عربی به زبان دری چنین گوید:

نیشتمند بر نامه خسروی نید آن زمان جز خط پهلوی

همی بود با ارج در گنج شاه بدو ناسزا کس نکردی نگاه

چنین تا به لازی سخن را زدند
به تازی همی بود تا گاه نصر
گرانمایه بوالفضل دستور اوی
پهرمود تا پارسی دری
وزان پس بدور سم و رای آمدش
همی خواستی آشکار و نهان
گزارنده را پیش بنشانند
بپیوست گویا پراگنده را

از آن پهلوانی همی خواندند
بدانگه که شد در جهان شاه نصر
که اندر سخن بود گنجور اوی
بگفتند و کوتاه شد داوری
بر و بر خرد رهنمای آمدش
کز یادگاری بود در جهان
همه نامه بر رود کی خواندند
بسفت این چنین در آگنده را (۱)

از روی متن مقدمه شاهنامه ابو منصور و شاهنامه فردوسی برمی آید که
نخست کلیله و دمنه از عربی یا توسط خود ابوالفضل بلعمی و یا بفرمان
او به زبان فارسی ترجمه گردیده و سپس آن داستان را مترجمی برای
رودکی خوانده و او آنرا به نظم آورده است.

در باب اینکه کلیله و دمنه را رودکی به رشته نظم کشیده است، هیچ
شبهه‌یی در میان نیست، زیرا گذاشته از دو رجوع فوق الذکر نویسنده گان
دیگر، چون حمدالله مستوفی (۲) دولت‌شاه (۳) علی شیر نوازی (۴) شیخ ابوالقاسم بن
ابوحماد بن نصر بلخی، مولف کتاب سلم الماوات،
ابوالمعالی نصرالله بن عبدالحمید منشی در کلیله و دمنه بهرامشاهی، حاج خلیفه
در کشف والظنون و غیره به صراحت گفته اند که رودکی کلیله و دمنه را به

۱- شاهنامه، طبع بمبئی، ج ۲، ص ۳۶

۲- تاریخ گزیده، طبع لیدن به اهتمام ادوارد براون، ص ۸۰۶

۳- تذکرة الشعراء چاپ لیدن، ص ۱۰

۴- مجلس التفایس، ترجمه حکیم شاه محمد بن مبارک قزوینی، به اهتمام علی اصغر حکمت

ص ۳۳۶ - ۳۳۷

نظم آورده است. کتاب کلیله و دمنه مجموعه‌ی بی‌از افسانه‌ها و حکایات هندی از زبان حیوانات است و چنین حکایات در ادبیات قدیم ملل یکی از ارکان بزرگ ادب بوده است، چنانکه در یونان قدیم منظومه‌های معروف از پوس «Esopos» در میان اعراب حکایات و امثال لقمان حکیم، در روم قدیم حکایات «فدر» (Fhedre) از شاهکارهای عالم ادبیات به شمار می‌روند. این رکن مهم در ادبیات ملل جدید نیز رسوخ یافت. در فرانسه «لا فونتین lafontaine» «فلوریان Florian» در ایتالیا «آلبرتی Alberti» در اسپانیا «ایر یارت Jriarte» در انگلستان «جان گی Gon Gay» در آلمان «لیسنگ liosing» در پولند «کارزاسکی carsaski» از شاعران معروف جهان به شمار می‌روند که بدان سبک اشعار معروف خویش را ایجاد کرده‌اند. (۱) در حقیقت داستان کلیله و دمنه فیلهای بهم پیوسته‌ی بی‌است که از زبان حیوانات گفته شده و نتیجه آن پند و عبرتست. اصل این افسانه‌ها از هندوستان بوده و هنوز کتابی معروفی در ادبیات هندی و سنسکریت به اسم «پنجه تنتره panchatantra» موجود است این کتاب را به مؤلفی بنام «ویشنو سرمنه» (Vishnu Sarmana) نسبت میدهند. خلاصه‌ی بی‌از کتاب مذکور به اسم «هیتوپدسه Hitopadesa» نیز موجود است که منشأ همین کتاب کلیله و دمنه مورد بحث ماست. از منظومه کلیله و دمنه رودکی تا کنون ۱۵ ابیت به دست آمده است.

۴- سند باد نامه و چگونه گی انتساب آن به رودکی :

پاول هرن مستشرق آلمانی بر آنست که بعضی از اشعار رودکی به داستان سند باد مربوط است. این نظر محقق مذکور در مقدمه بیکه بر چاپ فرهنگ

۱ = سعید نفیسی، همان اثر، ص ۲۳۹

اسدی نوشته شده ، انعکاس یافته است . پاول هرن برای اثبات این ادعا مضامین چند از این اشعار را با سند باد نامه بیکه در قرن هفتم هجری توسط ظهیری سمرقندی تحریر یافته ، مقایسه کرده است . (۱) نتیجه تحقیقات این دانشمند مستقیماً در کتاب احوال و اشعار رودکی ، اثر سعید نفیسی ، انعکاس یافته و تقریباً مورد تأیید قرار گرفته است ، محمد دبیر سیاقی در تحقیقات خود بنام رودکی و سند باد نامه نیز مطالبی در این مورد گفته است . (۲) دهخدا در فرهنگ خویش به استناد برخی از اشعار رودکی که از لغت نامه ها جمع آوری نموده ، حدس زده که رودکی سند باد نامه را بنظم آورده است این داستان سند باد اصلاً از قصص هندی بوده و در عهد ساسانیان به پهلو ترجمه شده است ، مسعودی مروزی در مروج الذهب که در حدود سال ۳۳۲ هجری تألیف شده ، در باب اخبار هند و ماوک قدیم آن صحبت میکند و به کتاب سند باد نیز اشارتی می نماید . ابن الندیم در کتاب الفهرست که در سال ۳۷۷ هجری تألیف و در سال ۱۸۷۲ م . به اهتمام فلوکل مستشرق آلمانی به طبع رسیده ، در باره کتاب سند باد نامه و کلیله و دمنه مطالبی نگاشته است . (۳) در عهد نوح بن منصور به فرمان وی ، خواجه عمید ابوالفوارس قناروزی سند باد نامه را به درسی در آورده است از زوی این ترجمه ازرقی هروی شاعر قرن ششم آنرا به نظم آورد که فعلاً از این ترجمه اثری نیست . (۴) سپس به ابوالدین محمد بن علی بن عمر ظهیری دبیر طمغاج ابراهیم از پادشاهان سلسله خانی ماوراءالنهر

۱- مقدمه فرهنگ اسدی ، چاپ پاول هرن ، ص ۱۸- ۲۱

۲- محمد دبیر سیاقی ، رودکی و سند باد نامه ، مجله یغما ، شماره ۵- ۷ ، سال نهم

۳- حواشی چهار مقاله عروضی ، بکوشش دکتر محمد معین . صص: ۲۱۹- ۶۳۰

۴- سعید نفیسی ، اثر فارسی در قرن چهارم ، مجله ارغوان ، شماره اول صص ۱۵- ۱۶

در حدود سال ۶۰۰ هـ. سند بادنامه را تهذیب و تحریر نمود. در مقدمه این اثر از کار ابوالفوارس قناروزی نیز تذکری بعمل آمده ولی مطابق سند پیکه در این مقدمه قید گردیده است، باید ترجمه قناروزی در عهد نوح بن نصر صورت گرفته باشد، در حالیکه بجای نوح بن نصر (۳۳۹ هـ.) نوح بن منصور (۳۶۶ - ۳۸۷ هـ.) نام برده شده است. بدین شکل: « این کتاب به لغت پهلوی بوده است و تا بروز گار امیر اجل عالم ناصر الدین ابو محمد نوح بن نصر السامانی انار الله برها نه هیچ کس ترجمه نکرده بود. امیر نوح بن منصور فرمان داد خواجه عمید ابوالفوارس قناروزی را تا بزبان فارسی ترجمت کند. تفاوت و اختلافی که بد و راه یافته بود بردارد و درست و راست کند. بتاریخ سنه تسع و ثلاثین و ثلاثه مائه (۳۳۹) خواجه عمید ابوالفوارس رنج بر گرفت و خاطر در کار آورد و این کتاب را به عبارت دری پرداخت، لیکن عبارت عظیم نازل بود... و نزد یک بود که از صایف ایام تمام مدروس گردد... و اکنون به فر دولت قاهره احیاء یافت و از سر طراوت و رونق گرفت». (۱)

اگر ابوالفوارس قناروزی سند بادنامه را یاد عصر نوح بن نصر و یا در عصر نوح بن منصور ترجمه کرده باشد، طبعاً، کار خویش را در زمانی انجام داده است که رودکی سر در نقاب خاک پیچیده بود. چون تاریخ وفات رودکی در سال ۳۲۹ هجری محقق است بدیهی است که از سال وفات رودکی تا سال ترجمه سند بادنامه به دست ابوالفوارس، مدت زیادی سپری شده است. پس به هیچ وجه نظر آنانی را که در انتساب منظومه سند بادنامه به رودکی اصراری دارند بدون ارائه دلایل موثوقتر نمیتوان قبول کرد.

۱ - ظهیری سمر قندی، سند بادنامه، چاپ استانبول ص ۲۵.

از طرف دیگر طوریکه سعید نفیسی اظهار میدارد، رود کی کلیده و دمنه و سنبه -
یا درادر یک وزن یعنی بحر رمل سروده است. (۱) این خود نشان میدهد که
ممکن است بعضی از اشعار کلیده و دمنه را در تذکره ها و یا فرهنگ ها
بنام سند بادنامه رود کی قید کرده باشند.

از طرف دیگر مؤلف فرهنگ جها نگیری منظومه بی دیگر را بنام «دوران آفتاب»
به روکی نسبت میدهد و سعید نفیسی قیاس می کند که این مثنوی ممکن است همان
سند بادنامه بوده باشد. پس با این احتمالات نمیتوان انتساب سند بادنامه به
رود کی را از پرده غموض و ابهام کشید و به اثبات این مسأله قادر شد و عجا لناً
پذیرش نظریه انساب سند بادنامه به رود کی محقق نیست.

۴- شش مثنوی دیگر در اوزان مختلف:

بادقت و تفرس بر ابیات پراگنده بیگانه در اوزان مثنوی سروده شده، چنین
معلوم شده که رود کی شش مثنوی مختلف دیگر نیز داشته است. ابیات پراگنده
این مثنویات علاوه بر تذکره و فرهنگ ها در کتابهای: آثار منظوم رود کی (۲)
احوال و اشعار رود کی (۳) و غیره آمده است. بعضی از این ابیات از نگاه
موضوع بر ازنده گی خاصی دارد و نیز غالباً از تنوع موضوع برخوردار است

تنوع موضوع در آثار باقی مانده رود کی:

چیزیکه کلام یک شاعر را بر ازنده می سازد آنست که باید کلام او به
تشریح موضوعاتی پردازد که به اجتماع و زندگی اجتماعی رابطه داشته و بهبود
جنبه های مختلف حیاتی مردم از آن متصور باشد یعنی همانگونه که آثار شاعر
معلول حیات اجتماعی است همان قسم باید در تشریح خوبیها و خرابی امور

۱ - سعید نفیسی، احوال و اشعار رود کی، ص ۴۳۵

۲ - آثار منظوم رود کی، تحت نظر پراگینسکی، چاپ مسکو

۳ - سعید نفیسی، احوال و اشعار رود کی، ص ۴۲۳.

حیاتی مردم سهم بگیرد و مشوق انسان برای رسیدن به اهداف مثبت زنده گی باشد.
یکی از موضوعات حیاتی آثار رودکی اهمیت دادن به دانش و توجه به آنست
طوری که گوید :

هیچ گنجی نیست از فرهنگ به تا توانی روهوازی گنج نه
تا جهان بود از سر مردم فراز کس نبود از راز دانش بی نیاز
مردمان بخردانند رهر زمان راز دانش را بهر گونه زبان
گرد کردند و گرامی داشه-تند تا به سنگ از در همی بنگاشتند
دانش از در دل چراغ روشن است وز همه ابد بر تن تو جوشنست

در حقیقت شاعر دانش را روشن کننده باطن انسانی و نگاه دارنده جسم
او از گزند حادثه ها میپندارد. رودکی در پهلوی عام به تجربه نیز اهمیت
زیاد قابل است. شاعر تجربه را یگانه وسیله دفع حوادث و مشکلات میداند
و تأکید میکند که انسان باید از تجربه روزگار بهره مند شود:

بروز تجربه روزگار بهره بگیر
که بهر دفع حوادث تو را به کار آید

در بیت پایان وی به گذشت روزگار که بی شبهه مرادش سیر تاریخ است
اهمیت زیاد میدهد به عقیده او گذشت روزگار آموزنده است و هر کس
بتأسی از آن از بلند و پست زنده گی بشر و قدوف مییابد:

هر که نامخت از روزگار
نیز ناموزد ز هیچ آموزگار

رودکی بدین عقیده است که اشخاص خردمند با پدمازند خویشترن اولاد
خردمند تربیه کنند:

ای دریغا که خردمند را باشد فرزند خردمندی

ورچه از بذر دارد و دانش پدر حاصل میراث بفرزند زنی
رودکی مردم کشی و کوشش برای آزار آنان را زنی میکنند، چنانکه میگویید:

چون تیغ به دست آری مردم نتوان کشت

تزد یک خود او زند بدی نیست فرامشت

این تیغ نه از بهر ستمکاران کردند

از گور زنه از بهر نبیز است به چرخشت

عبسی برهی دید یکی کشته فتاده

حیران شد و بگرفت به دزدان سر از گشت

گفنا که گرا کشتی تا کشته شدی زار

تا با ز که او را بکشد آنکه ترا کشت

از گشت مکن رنجه به در کوفتن کس

تا کس نکند رنجه به در کوفتن، شت

رودکی در بیت آخر این قطعه و همچنین در این بیت از مثنوی خویش:

چه خوش گفت آن مرد با آن خدیش

مکن بد به کس گر نخواهی به خویش

از عواقب بد کرداری و ضرر رساندن سخن را زنده است، مضمون آن ابیات در

اشعار بعضی از شاعران دیگر زبان دوی نیز آمده است.

در آثار رودکی به خوشی و وقت زیستن و به داد و دهش نیز توجه

شده است. به عقیده او انسان باید از گذشته یاد نکند زیرا ممکن است یاد

ایام گذشته مخصوصاً اگر با رنج و مشقت سپری شده باشد، انسان

را اذیت نماید.

شادزی با سیاه چشمان شاد
 که جهان نیست جز فسانه و باد
 ز آمده شادمان بیاید بود
 وز گذشته نکرد باید باد
 من و آن جعد موی غالیه بوی
 من و آن ماهروی حور نژاد
 نیک بخت آنکه دادو بخورد
 شور بخت آنکه او نخورد و نداد

مفهوم این ابیات با تعالیم اپیکور فیلسوف یونان باستان که دلخوشی و لذت را وسیله اضمحلال غم و اندوه میدانست مشابهت دارد. در تاریخ ادب دری پیش از رودکی این مفهوم را ظاهر آهیچ کس در شعر نیاورده است ولی در دوره های بعدی مخصوصاً در شعر عمر خیام تأثیر این فکر را میتوان یافت:

از دی که گذشت هیچ از او یاد مکن

فردا که نیامده است فر یاد مکن

بر نیامده و گذشته بنیاد مکن

حالی خوش باش و عمر بر یاد مکن

یکی از موضوعاتی که از زندگی خصوصی شاعر نشأت کرده و به حیات شخصی وی رابطه مستحکم دارد، عبارت از معاشقه و مغازله با خو برو بیان است. شاعر یکه در بین زیبا رویان در باری زندگی کند و از دست سابقان میگسار جامهای پی در پی بدست آرد و صاحب غلامان و کنیز کان گردد و یا به قول جامی چهار صد شتر در زیر بهاش برآه بیفتد طبعاً تمام این مسائل تأثیر خوشی را بر شعر او میگذارد.

رودکی گاهی هم از هجران مینالد او که برخی از اوقات خود را در جوار خو برو بیان میگذرانیده شاید برایش مشکل بوده است که کمترین مدت هجران را تحمل کند. با آنها هم پس از هجران از وصل لذت بیشتر میبرد است، طور یکه گوید:

من ان کشیدم وان دیدم از غم هجران
که هیچ آدمی نیست دیده از دوران

کزون وصال همه بر دلم فرا مش کرد

خوشا وصال بتان خاصه در پی هجران

طوریکه آثار رودکی شهادت میدهد این شاعر مست و غزل خوان و چنگ
نواز؟ تمام دوران زنده گی را در عیش و نوش سپری نکرده بلکه تنش آماجگاه تیر غم و
اندوه نیز بوده است. بدان سبب بعضی ابیات شکوی آمیز را در خلال اشعار
او پیدا میکنیم:

جها نا چه بینی تواز بچگان که گه مادری گاه ما دندرا

یا:

خدای عرش جهانرا چنین نهاد نهاد

که گاه مردم شاد ز دو گاه بود ناشاد

یا:

آفریده مردمان مردنج را پیشه کرده جان رنج آهنج را

یکی از اشعار رودکی که واقعاً منعکس کننده وضع ظاهری و باطنی رودکی است،
همان قصیده شکایت از پیری وی است که آنرا در اواخر عمر انشاد نموده است.

او در قسمتی از این قصیده چنین میگوید:

شد آن زمانه که او شاد بود و خرم

نشاط او به قزون بود و غم به نقصان بود

همی خرید و همی سخت بی شمار درم

بشهر هر گاه یکی ترک زار پستان بود

نبید روشن و دیدار خوب و روی لطیف

اگر گران بد زی من همیشه ارزان بود

دلم خزانہ پر گنج بود و گنج سخن

نشان زانہ ما مهر و شعرو عنوان بود

همیشه شاد و زندانستمی که غم چه بود

دلم نشاط و طرب را فراخ میدان بود

اما طوریکه میدانیم این شادی و خوش گذرانی شاعر پایا نبود. در روزگاری که وضع سیاسی عصر تغییر کرد و بر جای فرما نروای حامی رودکی فرما نروای دیگر برابر یکة قدرت نشست، رودکی به جای جام طرب، مینای اندوه در کام جان می ریخت و دردنیای نا بنیایی سختی های زنده گی را تحمل میکرد.

د - ابو شکور بلخی :

ابو شکور در سال ۳۰۳ هجری در بلخ بدنیا آمد. (۱) از شرح زنده گی او اطلاع زیاد در دست نیست، اما همینقدر معلوم است که در دوره پادشاهی نوح بن نصر (۳۳۱ - ۳۴۳ ه) در شاعری شهرت یافته و در دایرة ادبی در بار سامان زیان داخل شده است. یعنی با از میان رفتن رودکی، وی بساط شعر و ادب را در دربار نوح بن نصر گسترده است. گفته میشود این شاعر زنده گی را به مدح گوئی میگذرانید. نویسنده بی این ادعا را به اساس سه بیت ابو شکور اظهار میکند. (۲) گر چه از این حقیقت نباید انکار کرد که ابو شکور در دربار فیودالی رابطه داشت؛ اما آثار و ابیات پراکنده بی که تا کنون از او باقی مانده، بیشتر در موضوع پند و اندرز، توجه به دانش و مقداری هم در موضوع عشق میباشد.

۱ - نفیسی، احوال و اشعار رودکی، ج ۳، ص ۱۲۲۳

۲ - ذبیح الله صفا، همان اثر، ج ۱، ص ۳۶۵

ابو شکور در شعر اخلاقی قرن چهارم مرتبه عالی دارد. مثنوی آفرینامه او که در بحر متقارب مثنی سالم سروده شده محتوی این موضوع است. از این مثنوی به قولی سه صد بیت (۱) و به قول دیگر دو صد و نود و یک بیت (۲) باقی مانده است. درباره تاریخ سرودن مثنوی آفرینامه دو نظریه وجود دارد. عوفی تاریخ اتمام آنرا سال ۳۳۶ هجری مینویسد. (۳) اما خودشاه در بیته تاریخ سرودن آنرا سال ۳۳۳ هجری گفته است.

در این داستان کش بگفت از فیال (۴)

ابر سیصد و سی و سه بود سال

از مقایسه قول عوفی و شعر ابو شکور چنین برمیآید که شاعر موصوف کار سرودن آفرینامه را در سال ۳۳۳ هجری آغاز و آنرا در سال ۳۳۶ هجری که پایان سلطنت زوع بن نصر سامانی است، ختم کرده باشد. آفرینامه در تاریخ شعر اخلاقی زبان دری اهمیت خاصی دارد. این اثر بعد از منظومه کللیه و دمنه رودکی، نخستین مثنوی اخلاقی و شجون از پندواندروز است. آفرینامه از یکسو صفات و خصایل مردم عصری را جسته جسته مجسم مینماید که شاعر در میان آنان زنده گی میکرد و از جانب دیگر در ایجاد مثنویها - بیکه مضامین پندواندروز و اخلاق در آن پرورده شده است، تا اثر برجسته دارد، چنانکه مثنوی روشنایی نامه ناصر خسرو و بوستان سعدی دو مثال در این مورد میتواند بود. (۵)

۱- عبدالغنی میرزایف، ابو عبدالله رودکی، ص ۸۸

۲- حواشی چهار مقاله، به کوشش دکتور معین، ص ۸۳

۳- محمد عوفی، لباب الالباب، طبع براون، ج ۲، ص ۲۱

۴- فیال: ابتدا، زمینیکه بار اول بکارند.

ابوشکور در مثنوی آفرینامه تأثیر وراثت و صفات و خصایل فطری را
با چیره دستی بیان داشته است این همان موضوعی است که شاعران دیگر زبان
دری نیز در آن زمینه اشعاری دارند.

ابوشکور به دانش اهمیت بسیار میداده و بدان سبب مردم را به کسب
آن تشویق میکرده است، چنانکه ابیات متعددی از آفرینامه او ممثل این
حقیقت است.

توجه ابوشکور به کسب دانش از اینهم معلوم میتواند شد که این اندیشه
سقراط، حکیم یونان باستان که گفته بود: «دانش من بدانجا رسیده است که
میدانم که نادانم» را در این بیت آورده است.

تبا بدانچار سپیدانش من که بدانم همی کته نادانم
از اشعار پراگنده بیکه در تذکره ها و فرهنگها و آخذ دیگر بنام ابوشکور
ثبت شده، چنین معلوم میشود که این شاعر غیر از مثنوی آفرینامه دو مثنوی دیگر در
بحرهای «هزج مسدس» و «خفیف» نیز داشته است. (۱)

در میان اشعار باقی مانده ابوشکور بعضی از پارچه های عشقی نیز هست، مانند:

از دور بدیدار تو از در زنگرستم مجروح شد آن چهره پر حسن و ملاحظت

از غمزه تو خسته شد آزرده دل من وین حکم قضایست جراححت به جراححت

ابوشکور را شاعران بعد از وی شاعر حکیم خوانده اند، چنانکه منوچهری
شاعر عهد غزنوی در قصیده پی چنین بیان میکند:

از حکیمان خراسان کوشهیدورد کی ابوشکور بلخی و بوالفتح بستی هکدی

از آثار ابوشکور تا کنون ۳۴۶ بیت بدست آمده است. از آن جمله ۹ بیت

۱- ذیحله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۳۶۷

از مقطعات اوست که در لباب الالباب و مجمع الفصحاً ثبت است و از کتاب آفرینامه

او ۲۹۱ بیت فراهم شده است. (۱)

ه- ابوالمؤید بلخی:

ابوالمؤید بلخی که هدایت او را با ابوالمؤید رونقی اشتباه کرده (۲)، شاعر و نویسنده توانای عهد سامانی است. در بعضی از نسخ یوسف وزلیخا ضمن بحث درباره سابقه این داستان، چنین تذکره کرده که ابوالمؤید نخستین گوینده بیست که به نظم این داستان پرداخته است. ولی از این منظومه متأسفانه جز این بیت:

دلیر یکه - رسد ز پیکار شیر زن ز اج خویش نه مرد دلیر

باقی نمانده است. (۳)

شهرت و اهمیت ابوالمؤید بیشتر متکی بر آثار منشور اوست که در محبت نثر دوره سامانی در باره آنها صحبت خواهیم کرد. اما مقام او در شعر و شاعری نیز خیلی بلند است از این شاعرمانند برخی از شاعران دیگر این دوره اشعار فراوان باقی نمانده تنها قطعات و ابیات پراکنده بی از او در لباب الالباب، لغت فرس و مجمع الفصحاً نقل شده است. در دو قطعه ذیل ابوالمؤید قدرت خویش را در تشبیه و مضمون آفرینی نشان داده است:

انگشت را از خون دل من کند خضاب

کفی کزو بلای تن و جان هر کس است

عنا ب و سیم اگر نبود مان روا بود

عنا ب بر سبیکه سیمین او س است

۱- حواشی چهار مقاله، به کوشش دکتور معین، ص ۸۳

۲- مجمع الفصحاً، به کوشش دکتور معین، ص ۸۳

۳- ذبیح الله صفا، همان اثر، ج ۱، ص ۳۶۴

نبید یک‌که نشناسی از آفتاب

چو با آفتابش کنی مقترن

چنان تا بند از جام گویی که هست

عقیق یمن در سهیل یمن

(و) مسعودی مروزی :

شهرت مسعودی مروزی در ادبیات دری بیشتر به سبب شاهنامه وی است. او نخستین گوینده بیست که به نظم شاهنامه دست یازید و از این سبب پیش-آهنگ شاعرانی است که به کار نظم داستانهای تاریخی و حماسی و ملی پرداخته‌اند. از شاهنامه مروزی متأسفانه تا کنون اطلاع وسیع بدست نیامده است. تنها مؤلف البدأ والتاریخ (تألیف بسال ۳۵۵ هـ) دو بار از این شاعر و شاهنامه وی یاد نموده و دو بیت آنرا چنین نقل کرده است :

نخستین کیو مرث آمد به شاهی

گرفتش بگیتی درون پیش گاهی

چوسی سالی بگیتی پادشاه بود

که فرمانش بهرجایی روا بود (۱)

همچنان ثعالبی در کتاب « غرر اخبار ملوک فرس » (۲) از این شاعر - رو منظومه اش ذکر مختصری کرده است. شاهنامه مسعودی در بحر هزج محذوف سروده شده است.

۱- مقدسی ، البدأ والتاریخ ، چاپ هورت ، ج ۳ ص ۱۳۸ . بصفاء ، تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ .

۲- ثعالبی ، غرر اخبار ملوک الغرض ، پاریس ۱۹۰۰

ز - رابعه بلخی :

در سده چهارم هجری یکی از ملوک زادگان بلخ که کعب نام داشت و پدرانش در حوادث تاریخی خراسان با ابوسعید محشور بودند، بر سجستان و توران و قزدار حکم میراند. (۱)

کعب دختری داشت که او ازین العرب میگفتند (۲) نامش رابعه و منسوب به قزدار (قصدار) شهر کوچکی در جنوب خراسان (۳) بود. بدان سبب بین مردم به رابعه قصداری شهرت یافته بود. این رابعه غیر از رابعه عدویه میباشد که شرح حال او در تذکره الاولیای عطار آمده است در رابعه عدویه از صوفیان قرن سوم هجری بود و در بعضی از مآخذ رابعه قزدار را همان رابعه عدویه دانسته اند، چنانکه این اشتباه را در تحقیق شبلی نعمانی میتوان مشاهده و مطالعه کرد. (۴) و جامی نیز او را در دریف زنان صوفی نام برده است. (۵) از جریان زنده گی رابعه چیزیکه مایه تاسف است، حادثه مرگ نا بهنگام اوست. چون رابعه به بکتاش، غلام برادرش حارث دل داده بود و عاقبت این راز فاش شد، به دستور حارث رابعه جوان را در حمام گرم رگ زدند و درهما زجا جان سپرد. این حادثه در سال ۳۶۵ هجری بر قوع پیوست.

رضاقلی هدایت سرگذشت این دلدادۀ ناکام را با استفاده از محتویات داستان الهی نامه عطار بنام «مثنوی گلستان ارم» به نظم آورده است (۶) رابعه

۱- پوهاند عبدالحی حبیبی، صندوق جواهر، مجله ادب، سال ۱۳۶۲

۲- رضاقلی هدایت، مجمع الفصحا، طبع برون، ج ۱، ص ۲۲۲، عطار الهی نامه چاپ استانبول

ص ۳۳۰-۳۵۲

۳- یا قوت حموی، معجم البدان، چاپ مصر، ج ۷، ص ۷۸، اسمعانی، الانساب چاپ اوقاف گیب،

ص ۲۵۱

۴- شبلی نعمانی، شعر العجم، ج ۱، ص ۲۵

۵- عبدالرحمن جامی، نفحات الانس، چاپ هند، ص ۵۶۴

۶- رضاقلی هدایت، همان اثر، ج ۱، ص ۲۲۲

به حیث يك گوینده توانای زبان‌داری در روزگار اسارت و زبونی زن آنچه را که احساس کرد آزادانه به شعر آورد و برگزیده ادبیات‌داری غنایی از جواهر شعر بیفزود. از روی سرگذشت او که بر مبنای عشق استوار بوده، میتوان درك کرد که رقت احساسات، او را به غزل سرایی رهنمونی کرده است، بدان سبب آنچه که از اشعار وی تا کنون بازمانده بیشتر جنبه غنایی و مضمون‌عشقی دارد. این اشعار رابعه در ناحیه قصدار بلخ محصور و محدود نمازده، بلکه تا نقاط دور دست نیز رسیده بود.

از این قطعه شعر رابعه چنین معلوم میشود که وی در بند عشق سخت محصور بوده است و بدان سبب برای محبوب خویش که ظاهراً شخص سنگ‌دل و در عشق بی پروا بود، دعا میکند:

دعوت من بر تو آنشد که یزدت عاشق کناد

بر یکی سنگین دل ز مهر بان چون خویشتن

تا بدانی درد عشق و داغ هجر و غم کشی

چون به هجر از در به پیچی پس بدانی قدر من

در قطعه ذیل شکایت شاعر از فراق یار است:

دوش بر شاخك درخت یکی مرغ

نوحه همی کرد و میگریست به زاری

من جدایم زیار خویش و ننالیم

تو چه نالی که با سعادت یاری

من بگیریم چو خون دیده ببارم

تو چه گری پی که خون دیده نداری

در این پارچه یکنوع صنعت التفات دیده میشود، زیرا در بیت اول از پرنده به

صیغه غایب و در دو بیت دیگر به صیغه مخاطب یاد شده است.

در پارچه هنری ذیل شاعر تو فانی عشقی را که بار دیگروی را به بند آورده است
توصیف میکند .

عشق او باز اندر آوردم به بند
عشق دریای کرانه ناپدید
عشق با پدید و انگار بدخوب
توسنی کردم ندانستم همی

کوشش بسیار نامد سودمند
کی توان کردن شناای هوشمند
زهر با پدید خورد و انگار پدید
کز کشیدن تنگ تر گردد کمند

رابعه در ترسیم مظاهر آفرینش و توصیف نسیم بهاری با احساسات لطیف
و نازک خیالی که مخصوص خودوی است قدرت شگفتی انگیز داشت و اینگونه
اشعار او حاوی زیبا ترین بیان ادبی است .

فشاند از سوسن و گل نسیم وزر باد
مثال چشم آدم شد مگر ابر
که در بارید هر دم در چمن ابر
گل خوش بوی ترسم آورد رنگ
برای چشم هـ رنا اهل گوی
عجب چون صبح خوشتر میبرد خواب

زهی بادیکه رحمت باد بر باد
دلیل لطف عیسی شد مگر باد
که جان افزود خوش اندر شجر باد
از این غماز صبح پرده در باد
عروس باغ راشد جلوه گر باد
چرا افکند گل را در سحر باد

یکی از بهترین اشعار رابعه که مملو از احساسات اوست . بنام « بهار بلخ »
معروف است . باریک اندیشی شاعر و دل انگیزی کلام او خصوصیت برجسته
این شعر است :

ز بس گل که در باغ ماوی گرفت
صبا نامه مشک تبت نداشت
مگر چشم مجنون به ابر اند راست
به می ماند اندر عقیقین قدح

چمن رنگ ارژنگ ما فی گرفت
جهان بوی مشک از چه معنی گرفت
که گل رنگ رخسار لیلی گرفت
سرشکی که در لاله ماوی گرفت

قدح گیر چندی و دنیا مگیر که بد بخت شد آنکه دنیا گرفت
 سر زر گس تازه از زر و سیم نشان سر تاج کسری گرفت
 چور هبان شد از بند لباس کبود بنفشه مگردین ترسی گرفت

رابعه هر چند در ایام جوانی چشم از زندگی فرو بست، لیکن شاهکارهای فنا پذیر وی، او راق تاریخ ادبیات دزی رامزین ساخت و در تاریخ تطور شعر این زبان، سهم فعال گرفت. راجع به قبر رابعه در ماخذ هیچ تذکری نرفته است. چون در بلخ چشم از زنده گی پوشیده حتماً در همانجا به خاک سپرده شده است. لیکن در سال ۱۳۴۴ هجری قمری در جوار شرقی مقبره خواجه محمد پار سادر بلخ کشف و آن بنا بر احتمالات قبر رابعه پنداشته شده و بنای کوچکی بر آن اعمار گردیده است.

رابعه را هر انسان ادب دوست کشور ما میشناسد و از داستان زنده گی او در دوره قوام نا برابری اجتماعی اطلاع عمیق دارد. هر مسافری که سری به بلخ میزند، خاطره، آن حمام شوم که رابعه بر دیوارها پیش بازتاب احساس خود را در هیئت شعر نقش کرده بود، در بهاری هزاران حادثه تاریخی و اجتماعی دیگر، در مخیله اش خطور میکنند و اندیشه و احساساتش را به پس منظر تاریخی و ادبی کشور ما به داوری میکشاند. بلخ شاهد رعنای تاریخ باستانی کشور ما است، بدان سبب امروز چون مادر سالخورده بی بیاد فرزندان هنر و رودانشمندها پیش چون شهید، رابعه، دقیقی، مولوی، بوعلی، ناصر خسرو و دیگران داستانهایی میپردازد و با عزم و امید، گهواره تاریخ را برای پرورش زنان و مردان نامی آینده به سهم خویش میچنباند.

ح) ابو عبدالله و الوالجی :

ابو عبدالله محمد بن صالح والوالجی از شعرای مشهور عهد سامانی است. نام و نسبتش به و الوالج در لباب الالباب چاپ براون به همین شکل آمده است.

به اهتمام سعید نفیسی، بدون تذکر کدام دلیل و لوا الجی به زوایحی تبدیل شده است.
دکتر معین در حواشی چهارمقاله (مقاله دوم) آنرا زوایحی خوانده است. دکتر
معین نظر خویش را به اساس يك مصراع منوچهری (آنکه آمد از زوایح و
آنکه آمد از هری) اظهار کرده است. اگر در مورد انتساب ابو عبدالله به
ولوالج علاوه از متن لباب الالباب (طبع براون) مرجع دیگر و مخصوصاً
مرجع شعری نیز لازم باشد، میتوان این بیت منوچهری را در همان مورد بیان کرد:
آن دو گرگانی و دورازی و دو و لوا الجی

سه سرخی و سه کاندز سفید بوده معتکن

یکی از آن دو و لوا الجی همان ابو عبدالله است و از دیگران تا کنون خبر
و اثری در دست نیست. دکتر صفاء در تاریخ ادبیات خویش نیز نام او را
ابو عبدالله و لوا الجی نوشته است. با اراپه این دلیل و لوا الجی میتواند صحت
داشته باشد. راجع به احوال این شاعر در هیچ مأخذ معلومات مفصلتر داده نشده
ولی همیشه گفته شده که شاعر مذکور از شعرای نامی دوره سامانی
بوده است. محمد عوفی در لباب الالباب مینویسد که در زمان یمین الدوله
محمود جمله گی فضلا خواستند که دو بیت دری ابو عبدالله را به عربی ترجمه
کنند، لیکن جز خواجه ابوالقاسم پسر وزیر ابو العباس اسفراینی کسی
به ترجمه آن توفیق نیافت. و آن دو بیت و لوا الجی چنین است:

سیم دزدانك و بس دانك و خندانك و شوخ

که جهان آنک بر مالب اوزندان کرد

لب او بینی و گویسی که کسی زیر عقیق

یا میان دو گل اندر شکری پنهان کرد

تشبیهات و لوا الجی لطیف و بیانش ماها رازه است:

جعد بر سیمین پیشانیش گویسی که مگر

لشکر زنگ همی غارت بغداد کنند

و آن سیه زلف بران عارض گویی که همی
بر پرزاغ کسی آتش را باد کند

ط - بشار مرغزی :

بشار گوینده معروف عهد سامانی است . وطنش دهی است در شمال
هرات بر سر راه بادغیس که آنرا مرغ و یا مرغ سپید میخوانند بدان سبب
به مرغزی مشهور گردیده است . از احوال وی اطلاع در دست نیست . هدایت
اورا با بشار بن برد تخارستانی شاعر نابینای عربی گوی اشتباه کرده
است . (۱) بشار به عربی نیز شعر میسرود . وی در سرودن شعر خمیری که در
دوره سامانی تازه در ادب دری راه یافته بود ، مهارت زیاد داشته است .
قصیده پیکه وی در توصیف شراب سروده ، بعد از قصیده (مادر می) رودکی
از بهترین یادگار شعر خمیری و نماینده طبع و قادی میباشد . مسأله قابل اهمیت
اینست که وی در تاریخ شعر خمیری ، مقام بسزایی دارد .

ی - دقیقی بلخی :

در باره دقیقی شاعر معلومات بسیار اندک است او را جمعی ابو منصور
محمد بن احمد ضبط کرده اند . (۲) در باب مولدش نویسنده گان را اختلاف
نظر است . عوفی زادگاه او را طوس و وطن اصلی پیرو بزرگک او فردوسی
میداند . مطابق برخی از روایات او بلخی یا سمرقندی (۳) و یا مروی و

۱- رضا قلی هدایت، مجمع الفصحا، ج ۱ ص ۱۷۱

۲- محمد عوفی، لباب الالباب ج ۲ ص ۱۱ . علاوه از این قول محمد عوفی نام او را محمد بن

احمد ، محمد بن محمد بن احمد ، احمد و منصور بن احمد و کنیه اش را ابو منصور هم ذکر

کرده اند - دکتور معین در کتاب هزد بسنا از قول ابوریحان بیرونی (در آثار الباقیه) نام این شاعر

را ابوعلی محمد بن احمد دقیقی نوشته و این نام را اصح دانسته است سعید نفیسی (احوال و اشعار

رودکی، ج ۳ ص ۱۲۶) نیز با دکتور معین در این مورد هم عقیده است .

۳- آذر پیکدلی، آتشکده چاپ بمبئی ص ۳۳۳

بلخی (۱) معرفی شده است. طوسی بودن او نادرست می باشد، زیرا اگر این موضوع قرین حقیقت می بود، حتماً فردوسی او را به صفت هموطن خویش میخواند (۲) این شاعر را به سبب دقت معانی و دقت الفاظ دقیق میگویند. (۳) لیکن بدیع الزمان فروزانفر بر آنست که این تخلص از کلمه دقیق بمعنی (آرد) گرفته شده است. شاید خود دقیق و یا پدرش در ایام شباب، شغل آرد فروشی و یا آسیابانی داشته و بدان سبب به دقیق تخلص شده است. چنانکه دقیق در عربی بمعنی «آرد فروش» و «آسیابان»، بر اشخاص زیاد اطلاق شده است، مانند: ابوجعفر دقیق، ابوبکر دقیق و غیره. (۴)

سال ولادت این شاعر هنوز معلوم نیست، مگر از روی قرائن تاریخی میتوان تخمین کرد که گل حیاتش در نیمه اول قرن چهارم شگفته باشد. دقیق در اوایل عمر در خدمت امرای چغانی به سر میبرد. چنانکه این حقیقت از این شعر امیر معزی تمودار است:

فرخنده بود بر متنبی بساط سیف (۵)

چونانکه بر حکیم دقیق چغانیان

و نیز این بیت فرخی از قصیده بیکه در مدح امیر ابوالمظفر چغانی سروده است، انتساب دقیق را به دربار چغانیان اشکار میسازد:

۱- رضاقلی هدایت، همان اثر، ص ۲۱۴

۲- تیو دور نولدکه، حماسه علی ایران، چاپ دوم، ص ۴۶

۳- محمد عوفی، همان اثر، ج ۲ ص ۱۱

۴- بدیع الزمان فروزانفر، سخن و سخنوران، ج ۱ ص ۱۳

۵- مراد سیف الدوله ابوالحسن علی (۳۳۳-۳۵۶ هـ) از خانواده همدانی است که دربار او مرکز تجمع ادبا و علمای بزرگ بود متنبی شاعر، حکیم ابونصر فارابی، ابوالفرج اصفهانی و دیگران در دربار او مقیم بوده اند

تا طراز زنده مدیح تو دقیقی در گذشت

ز آفرین تو دل آگنده چنان کزدانه زار

دقیقی از امرای چغانی امیر فخرالدوله احمد بن امیر ابوسعید مظفر و امیر ابو نصر بن ابو علی احمد را مدیحه گفته است. یک شعر وی در رثای امیر دومی نیز بجا مانده است.

دقیقی پس از آنکه در دربار امرای چغانی شهرتی بهم رسا نید به خدمت سامانیان پیوست. وی با امیر منصور اول بن نوح اول (۳۵۰-۳۶۶ هـ) و امیر نوح دوم بن منصور اول (۳۶۶-۳۸۶ هـ) معاصر بود. مطابق بعضی از روایات به فرمان امیر اخیر الذکر به نظم گشتا سپینامه دست برد.

قراریکه از برخی اشعار او معلوم میشود، شاعر و صوف به کیش زردشتی تمایلی داشته است. اته (۱) نواد که (۲) و پاول هرن (۳) گرایش او را به آیین زردشتی تأیید کرده اند. در حقیقت اندیشه این دانشمندان در مورد دقیقی برین قطعه شعر غنایی او متکی بوده است:

دقیقی چهار خصلت بر گزیده است

به گیتی از همه خوبی وزشتی

لب یا قوت رنگ و ناله چنگ

می خون رنگ و کیشی زر دهشتی

علاوه بر آن دقیقی را در آنمورد اشعار دیگر نیز هست، مانند:

بیزدان که هرگز نبیند، بهشت کسی کاو ندارد ره زرد هشت

۱- اته ، تاریخ ادبیات فارسی ، ترجمه دکتر شفق

۲- نولدکه ، حماسه ملی ایران ، چاپ دوم ص ۴۶

۳- پاول هرن ، تاریخ ادبیات فارسی ، چاپ لایپزیک ، ۱۸۹۶ م . ص ۸۱

یا :

پوری چهره بتی عیار و دلبر
نگار سرو قد ما منظر

یکی زردشت وارم آرزویست
که پیشت زید را خوانم من از بر

یا :

تأویلی کرد با ما از مذهب نغوشاک (۱)

زردشت آنکه بوده است استاد پیش ما نا

ضمناً يك موضوع دیگر نیز وجود دارد که تما یل دقیقی را به آیین
زردشتی تقویت می کند و آن در حقیقت قسمتی از شاهنامه اوست که از
ظهور زردشت و گرایش گشتاسپ به دین وی و جنگ مذهبی میان گشتاسپ
و ارجاسپ تورانی و شکست او به دست اسفندیار فرزند قهرمان گشتاسپ
بحث میکند .

اگر چه گرایش دقیقی به دین زردشتی مورد تصدیق برخی از نویسندگان
قرار گرفته است ولی نام اسلامی او و پدرش این مسأله را نفی میکند، با آنهم
نولد که بر آنست که بعضی از زردشتیان نام اسلامی را بر خویشتن می نهادند
و هنوز هستند زردشتیان زیکه به زامهای احمد و محمد مسمی میباشند .

۱- لغت فرس، نغو شارا مذهب گبرکان معنی کرده است . نغو شا و نغوشاک از ماده
نیوشیدن و نغوشیدن مشتق است که در ظاهر یکی از فرق ما نویه اطلاق می شده است .
اعراب آنرا سما عین ترجمه کرده اند . عقیده دیگر نیز هست که کلمه نغو شا ظاهراً محرف
کلمه مغوشاست که در یونانی به شکل «ماغوس» آمده و هم ریشه است با کلمات «ماژ» فرانسوی
«مغ» فرس باستان «ماغو» و «مغو» اوستایی و «مو» پهلوی و «مغ» زبان دری و در کلمه های «مغان»
«مغ بچه» و «موبد» آمده است . در عربی «مجوس» گفته شده است برای اطلاع بیشتر رجوع
شود به کتاب مزدیسنا تألیف دکتر معین .

به عقیده محمد اسحاق چیزیکه قابل تذکر است اینست که اشاره دقیقی درباره دین زردشتی نباید اینقدر جدی تلقی گردد. شاید اشتیاق او به شراب و کسب تلذذ از آن او را به دین زردشتی خوش بین ساخته باشد، زیرا در آیین مذکور نوشیدن شراب مجاز بوده است. (۱)

این مسأله بسیار تعجب آور است که چون فردوسی درباره دقیقی سخن میراند راجع به عقیده او تذکری نمیدهد. علاوه تذکره نویسان نیز در باره این موضوع که مورد بحث و فحص محققان قرار گرفته است، خاموشند.

گستاسنامه دقیقی :

دقیقی در تاریخ ادب دری شهرت و مقام عظیم دارد این شهرت در حقیقت بر مبنای همان هزار بیتی استوار است که به واسطه او سروده شده و فردوسی آنرا در شاهنامه خویش جاداده است. مطابق برخی از روایات چنانکه در بالا اشاره شد، حامی سامانی او یعنی نوح دوم او را به کار منظوم ساختن داستان ملی آریایی گماشت. بعد از آنکه هزار بیت (۲) (مطابق قول فردوسی) آنرا سرود به دست ترك بچه پی که غلام مورد توجه اش بود، کشته شد. چنانکه این شعر فردوسی دال به آن واقعه است:

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| جوانیش را خوی بد یار بود | همه ساله تا بد به پیکار باد |
| بدان خوی بد جان شیرین بداد | نبود از جهان دلش یکر و ز شاد |
| یکایک از او بخت برگشته شد | به دست یکی بنده برگشته شد |

به قول رضا قلیخان هدایت ابن حاد ثه در سال ۳۴۱ هجری به وقوع پیوست

1 -- M. Ishaque , Daqiqi The precursor of Firdausi , Indo-iranica

Yo 1 . 2 . 1967 .

۲- بقول عوفی (لباب الالباب ج ۲ ص ۳۳) دوهزار و بقول حمدالله مستوفی (تاریخ گزیده ج

۱ ص ۸۱۸) سه هزار .

این قول به کلی نادرست است. طوریکه ما میدانیم دقیقی در مدح نوح بن منصور شعر گفته است.

نوح در سال ۳۶۵ هجری برابر یکم سلطنت نشست و دقیقی بر فرمان وی به نظم شاهنامه پرداخت. همچنان واضح است که فردوسی کار به نظم آوردن شاهنامه خویش را در سال ۳۷۰ هجری (۱) بعد از قتل دقیقی شروع کرد. پس چنین می نماید که دقیقی در بین سالهای ۳۶۶ و ۳۶۹ ه. در قید حیات بوده است.

در اینجا راجع به علتی که باعث شد تا فردوسی کار دقیقی را به شاهنامه خود متضمم کند، سوالی به ذهن خطور میکند. فردوسی در این مورد مدعی است که او دقیقی را در خواب دید و شاعر مقتول از وی تقاضا کرد که هزار بیت او را در شاهنامه اش جا دهد تا سلطان محمود بداند که پیش از او در سرودن داستان های ملی رنجهایی کشیده است. دل فردوسی به حال دقیقی میسوزد و آرزویش را میپذیرد. طوریکه این حقیقت را خودش چنین شرح میکند:

۱- فردوسی شاهنامه خود را در سال ۴۰۰ هجری پایان رسانید طوریکه گوید:

زهجرت شده پنج وهشتادبار که گفتم من این نامه شاهوار

در جای دیگر میگوید که در سرودن شاهنامه سی یاسی و پنج سال را صرف کرده است:

سی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدی پارسی

چوسی سال بردم بشهنامه رنج که شاهم ببخشد پاداشی گنج

جای دیگر گوید:

سی و پنج سال از سرای سپنج بسی رنج بردم به امید گنج

فرض کنیم که فردوسی سی سال را در سرودن شاهنامه صرف کرده باشد پس باید کار سرودن

آزاد در سال ۳۷۰ هجری آغاز کرده باشد.

کنون رازها باز جویم ترا
چنان دید گوینده بکشب به خواب
دقیقی ز چایی پدید آمدی
به فردوسی آواز دادی که می
شه نشاء محمود گیرنده شهر
بدین نامه گسر چند بشتا فتی
از اندازه من پیش گفتم سخن
ز گشتا سپ و ارجا سپ بی تی هزار
گر آنما یه نزد شه نشاء رسد
بدا ند که پیش از تو آخر کسی
پد پرفتم و داشتم ز و سپاس
که روزی مرا هم بیا بد گذشت
ز گفتار او بشنو اکنون سخن

حدیث دلفینی بگویم ترا
که یک جام می داشتی چون گلاب
بدان جام می داستا تنها زدی
مخور جز به آیین کا و وس کی
ز شادی به هر کس رسا ننده بهر
کنون هر چه جستی همه یافتی
اگر باز یابسی بخیلی مکن
بگفتم سر آمد مرا روزگار
روان من از خاک برمه رسد
در این داستان رنج بردش بسی
مرادر دل آمد زهر سو هراس
ز گفتار او در نشاء بد گذشت
که گفته است این داستان کهن

گرچه این یادآوری فردوسی در حق دقیقی شاهان به نظر برخی از نویسندگان قابل تحسین باشد. (۱) اما از تحلیل اشعار فوق چنین مینماید که فردوسی خواب خویش را باز یور تخیلات شاعرانه پیرایه بسته است. در این شکی نیست که او به تقلید دقیق به کار نظم شاهنامه پرداخت، ولی برای آنکه کارش را ارزش بیشتر دهد، اشعار گوینده پیش و خورشید را در شاهنامه آورد و از جانب دیگر کوشید در جحان خود را در نظم داستا نهایی ملی بر او نشان دهد. منتقدین (۲) در قبول دلایلی که فردوسی برای اقتباس اشعار دقیق را ائمه کرده است، مرددند و در این مورد علی رادر یافته اند یکی اینکه چون فردوسی نمیتوانست از

۱- شبلی نعمانی، شعر العجم، ج ۱، ص ۲۸

2 -- Browne, Literary history of persia, vol. 1. p. 460

از ذکر زردشت و کیش او که در تاریخ قدیم آریا ناسهم مهم داشته است، خود-
 داری کند و از طرف دیگر بیان این مسأله بدون اتکا به آثار گذشته نظر به شریط
 زمان برای فردوسی خالی از اشکال نبود، بنا بران کار دقیقی را که مبین شک
 و چلال کیش زردشتی و حماسه ملی آن عصر بود، به شاهنامه خویش پیوست و حتی
 خودش آشکارا نظر خویش را در آن مورد نیز در قالب اشعار ریخت. (۱) علت
 دیگر یکی فردوسی را برای نقل اشعار دقیقی برانگیخت اینست که شاعر و صوف
 میخواست با مقایسه کلام خود و سخن دقیقی برانزده گی مقام خویش را در
 صحنه سازی و مضمون آفرینی و تالیق داستانهای ملی نشان دهد، چنانکه ابیات
 ذیل از او شاهد این قول است:

| | |
|-----------------------------|-------------------------------|
| بسوی بیت ناستند رست آمدم | نگه کردم این نظم سست آمدم |
| بدانید سخن گفتن نابکار | من اینرا نوشتم که تا شهر یار |
| کزین شاه دارد بگفتار گوش | دو گوهر بداین با دو گوهر فروش |
| مگوی و مکن رنج با طبع جفت | سخن چون بدینگونه با یدت گفت |
| به کانی که گوهر بیابی مکن | چو بند روان بینی و رنج تن |
| مپر دست زی نامه خسروان | چو طبعی نداری چو آب روان |
| از آن به که ناساز خوانی نهی | دهان گر بماند ز خوردن تهی |

غایب و ارزش واقعی کار دقیقی بهر نحوی که باشد انتقاد فردوسی
 درباره آن قابل تأمل است به عبارت دیگر انتقاد فردوسی در حق دقیقی با
 مبالغه توأم میباشد، زیرا اگر کار او حاوی اهمیت نمیبود فردوسی آن
 شاعر را به «نیکویی سخن» و «روانی طبع» متصف نمیساخت:

جوانی بیامد گشاده زبان سخن گفتن خوب و طبع روان

اگر چه يك مطالعه انتقادی و مقایسوی آثار منظوم دقیقی و فردوسی بعضی از اختلافات مخصوص را در کلام آنها آشکار ساخته است، ولی مشابیهتهای قابل ملاحظه‌ی در اشعار آندو شاعر وجود دارد. آنها يك وزن (بحر متقارب) و کلمه‌های تقریباً مشابه را بکار برده‌اند. آنها سبك مشابه دارند و در تعبیرات شان وجه اشتراك نیز بملاحظه می‌رسد. با آنکه بلندی مقام شاعری فردوسی در مجموع محقق است. وجوهی را که تذکر دادیم خصاً بص مشترک شاعران آن عهد بوده و در آنگونه موارد به صورت طبیعی بکار برده می‌شده است. اینرا هم باید بخاطر داشت که خصوصیت يك سبك منظوم مولود يك مرحله کوتاه نیست، بلکه نتیجه يك تکامل تدریجی است. مثلاً قطعات و اشعار باز مانده ابوشکور بلخی که قبل از اشعار دقیقی انشاد گردیده، چنین نشان می‌دهد که در شاعری آن دوره يك سبك مخصوص وجود داشته که از اوزان معمول و منقول در آن به کار میرفته است و سبك مذکور با رعایت اسالیب و وجوه مختلف بیان، با سبك دقیقی مشابهت نزدیک پیدا کرده است.

وجوه اشتراك و اختلاف خصاً بص عمده، سبك حماسی و فردوسی را می‌توان به نهج آتی خلاصه کرد:

- ۱- دقیقی مانند فردوسی دارای يك سبك محکم حماسی است.
- ۲- سبك دقیقی و فردوسی باهم شباهت بزرگ دارد.
- ۳- اشعار دقیقی نسبت به اشعار فردوسی ثقیلتر و مهارت فردوسی در سرودن شعر حماسی نسبت به دقیقی بیشتر است. لیکن قسمت‌های مختلف شاهنامه فردوسی بعضاً یکی با دیگری از نگاه ارزش هنری و زیبایی متفاوت است.
- ۴- دقیقی همچون فردوسی تا حد امکان از استعمال لغات عربی اجتناب کرده است. از لحاظ سرودن شعر حماسی و دقیقی بر فردوسی تقدم دارد.

یکی از وجوه اهمیت گشتا سپنامه دقیقی کثرت تراکیبی است که در آن می بینیم و مشحون است به تراکیب بدیع دری که برخی از آنها تا آن روزگار سابقه نداشت. همچنین ما به حفظ تعداد زیاد مفردات کهن شده است. علاوه بر این دقیقی توانست بعضی از لغات پهلوی را در شعر دری بگنجانند و رابطه میان این دوزبان را از لحاظ سیر تحول برقرار کند و عین همین کیفیت را با قوت و اهمیت ویژه پی در پی و راس و راسین و فخرالدین اسعد گرگانی نیز ملاحظه میتوان کرد.

از وجوه دیگر اهمیت گشتا سپنامه اینست که دقیقی در خلال آن به تفسیر و تشریح روایات آریایی پرداخت و ما را به گوشه بی از زنده گی اجتماعی آن عصر مطلع ساخت. گرچه مسعودی مروزی پیش از او برای تمثیل چنین موضوع اقدام کرده بود ولی متأسفانه از اثر او جز دوسه بیت بیش نمانده است. بدان سبب جای دارد گشتا سپنامه را در حد خودش یکی از پرارجترین اثر روایی حماسی زبان دری بینگاریم.

مقایسه گشتا سپنامه دقیقی و یادگار زریران:

در باره تعیین مأخذ گشتا سپنامه محققان اقوال مختلف ابراز کرده اند. عده بی از نویسندگان مأخذ گشتا سپنامه را یادگار زریران و عده دیگر شاهنامه منشور ابو منصور می دانند ولی با وصف چنین ابز از نظرهای احتمالی باید خاطر نشان ساخت که به اساس شواهدی که در دست داریم تعیین مأخذ اصلی گشتا سپنامه دشوار است. اگر شاهنامه ابو منصور را مأخذ اصلی دقیقی بدانیم، بدون شبهه ادعای ما بر مبنای حدس و قیاس استوار خواهد بود، زیرا شاهنامه ابو منصور را اکنون موجود نیست اگر شاهنامه ثعالبی را به جای شاهنامه ابو منصور که اقتباساتی از این اثر در ثعالبی آمده است فرض کنیم و سپس قیاس نمایم که چون شمار نامهای پهلوانان و پاره بی

از روایات یادگار زریران و گشتاسپنامه موافق نمیشد، بدان سبب شاهنامه ابو منصورى مأخذ دقیقى است نه یادگار زریران. باز هم چیز یکت نتیجه قیاسى به چیز دیگر نخواهیم رسید. حال اگر شاهنامه ابو منصورى را در دست میداشتیم میتوانستیم با مقایسه گشتاسپنامه به آن و با ارائه شواهد موثوق این موضوع را به اثبات برسانیم. ولى اکنون بنظر ما دشوار است بگوئیم که نام آن عده از پهلوانانیکه در یادگار زریران نیامده و در گشتاسپنامه موجود است حتماً در شاهنامه ابو منصورى آورده شده بود و دقیقى این نامها و روایات اضافى را تنها از آن کتاب اخذ کرده است و حتى ثعلبى نیز، در حالیکه میدانیم ثعلبى حوادث و روایات حماسى و کارنامه های ملوک و پهلوانان و به طور عموم قصص مربوط به اقوام مختلف را با مراجعه به مأخذ دیگر چون طبرى، ابن خرداد به، ابن الكلبي، حمزه اصفهانی، مسعودی، یعقوبى و نظایر آنان ضبط کرده است. (۱)

موضوع استفاده دقیقى از یادگار زریران را نظر به دلایلیکه بعداً یادآور میشویم نمى توان انگار کرد، اما تعیین نسخه مرجع او کار آسان نیست. تنها اینقدر میتوان اظهار کرد که ممکن است وی نسخه یی را مورد استفاده قرار داده باشد که با نسخه مورد استفاده ما (۲) از لحاظ زیادى و کمى روایات فرق میداشت. شاید در زمان حیات دقیقى ازین حماسه کهن ملی نسخ متعدد موجود میبود، حتى تعداد نسخه ها این کتاب در قرن ۱۹ و ۲۰ که پهلوی شناسان اروپایى به مطالعه و تحلیل آثار این زبان رغبت نشان

۱ - شاهنامه ثعلبى، ترجمه محمود هدایت، مقدمه ص ۱ ج

۲ - مقصود نسخه چاپ بنیاد فرهنگ ایرانى از روی نسخه دستور جاماسب جی هنو چهر جی جاها سبب آساناست.

دادند، نیز ثابت می‌باشد. چنانکه ملك الشعرأ بهار که روزگار دراز به مطالعه و ترجمه متون حماسی و غیر حماسی پهلوی صرف مساعی نموده، در مقدمه -
 یکه بر ترجمه یادگار زریران نوشته چنین یاد آور شده است: «این نسخه از یادگار زریران که نزد این جانب بود هشت صفحه از آغازش کم بود داشت و از اینراه که میخواستم آنرا به پارسی امر وزین برگردانم اجازه یافتم از روی پچین [نسخه] (۱) آقای پرو فیسور هر تسفلد کم بود آن آغاز را بنویسیم» (۲) همین قسم در مؤخره متن پارسیک یادگار زریران (چاپ بنیاد فرهنگ ایران) آمده است که این حماسه باری به دست رستم مهر بان استنساخ و بار دیگر توسط مهر بان کیخسرو و کتابت شده است (۳) پس تمام مطالب فوق وجود تعدد نسخ این کتاب را ثابت میکند. بدون شک این همه نسخه‌ها بی اختلاف نبوده است و شاید دقیقی از نسخه‌ی استفاده کرده باشد که نسبت به سایر نسخه‌ها مفصلتر و تعداد قهرمانان در آن بیشتر از نسخه‌های کنونی بوده است. اینکه دقیقی زبان پهلوی را میدانسته است یا خیر باید توضیح کرد که همچنانکه ردآورنده گان شاهنامه منشور ابو منصور به زبان پهلوی نا آشنا نبودند (۴) آشنا یی دقیقی به این زبان نیز دور از امکان نیست و وجود بعضی از شواهد از جمله شواهد لغوی، قریب کلمه‌ها، مشابیهت ترسیم صحنه‌ها در یادگار زریران و گشتا سپنانه میرساند که دقیقی به متن پهلوی یادگار زریران با ایدمراجع کرده باشد. اکنون برای تأیید

۱- چاپ پوهنتون آکسفورد، ۱۹۷۱، ص ۶۲

۲- محمد تقی ملك الشعرأ بهار، ترجمه چند متن پهلوی، ص ۵۵ پاورقی شماره ۱

۳- متنهای پهلوی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰، ص ۱۷؛ بهار ترجمه چند متن پهلوی ص ۷۶

۴- تولد که حماسه‌های ایران چاپ دوم ص ۴۰

ادعای خویش از شواهد متذکره مثالها بی میاوریم: پس *pus* از یاد گار زریران
Uld pas goved kayvishtop shaah ku agar (1) hamaay
pus ud braad ud vispuharaan i man

ترجمه: و پس گوید کی و ش-تاسپ شاه که اگر همه پسر و برادر و بزرگان

من

از گشتا سپنامه:

پس شهر یاران نبرده د لیر (۲)

جها زدیده و خورد و گرد نبرد (۳)

پس تهم جاماسپ دستور شاه (۴)

نخستین کسی ز-امدار اردشیر

بسی داشت پیل گرانمایه مرد

بیا مد پس از سروران سپاه

اشنود (*Ashnut* = شنود)

از یاد گار زریران:

Kuman ashnut ku shmaah baghaan en den a bezag
imazdesnaan az ohrmazd padirift (5)

ترجمه: که ما شنودیم که شما بغان این دین و ی-ژة مزدیسنان را از

هر مزد پذیرفتید.

از گشتا سپنامه:

نه بر خواندنی بدنه اشنودنی (۶)

نه بتوشتنی بدنه بنمودنی

همچنان کلمه های هیلید (*heled* = رها کنید) و (*hetad* رها کند)

۱- متنهای پهلوی، ص ۹

۲- دقیقی و اشار او، به کوشش محمددبیرسیاقی، ص ۴۳

۳- همان اثر، ص ۵۶

۴- همان اثر، ص ۵۸

۵- متنهای پهلوی، ص ۶

۶- دقیقی و اشار او، ص ۴۸

ابر (abar = بر) ابا (aba = با) و نظائر آن در موارد مختلف هم در یادگار
زیرا و هم در گشتاسپنامه بکار رفته است .

در مورد شباهت بعضی از کلمه های مرکب و ترکیبات نیز میتوان شواهد
متعدد از این دواثر استخراج کرد ، لیکن در این گفتار به ذکر چند مثال
اکتفا می کنیم یکی از این ترکیب ها که در هر دو حماسه چندین بار البته
با اندکی تغیر بکار رفته «ژوبین به زهر آب داده» میباشد ، چنانکه در یادگار
زیرا میخوانیم «ژوبین آسوده که... به خشم و زهر با آب بزه و گناه آب
داده» (۱) در گشتاسپنامه همین کلمه به شکل زیر بکار برده شده است .

بدو داد ژوبین زهر آب دار که از آهنین کوه کردی گذار (۲)

ببنداخت ژوبین زهر آب دار ز پنهان بر آن شاهزاده سوار (۳)

دیگر ترکیب کوف سر (Koesar = سر کوه) است که در گشتاسپنامه به
شکل کوه سر استعمال شده است :

چو و گشتا پ از کوه سر بنگرید مر اورا بدان رزمگه بر ندید (۵)

به همین ترتیب گاهی ترکیب صحنه هادر هر دو حماسه شباهت دارد . (۶)
پس از تذکره طالب فوق بدین نتیجه میرسیم که دقیقاً دوسروند گشتاسپنامه از
متن بهلوی یادگار زیرا استفاده نموده ، لیکن این استفاده از کاهش و

۱- ترجمه چند متن بهلوی ص ۶۸ ، در شاهنامه ثعالبی این ترکیب به شکل (سلاح و ژوبین
مسموم) آهدم استرک ص ۱۳۶

۲- شاهنامه فردوسی ، چاپ مسکو ، جلد ۶ ، ص ۱۰۵

۳ همانجا

۴- منتهای بهلوی ، ص ۹ - ۱۰

۵- شاهنامه فردوسی ، چاپ مسکو ، جلد ۶ ص ۱۰۶

۶- مقایسه شود با ترجمه چند متن بهلوی ص ۶۴ و دقیقاً و اشعار او (گشتاسپنامه ص ۴۸) به کوشش
دپرسیاقی

افزایش برکنار نبوده است، چنانکه ملك الشعر ابهار در این باره مینویسد :
 «هر چند دقیقی با ترجمه کننده گان این رساله از پهلوی به پارسی دری نتوانسته
 اند درست به نکات دقیق این داستان پی برده و آنرا بدون نواقص بی شمار
 بعینه ترجمه کنند و به کلی سرودست و پای این افسانه تاریخی را در هم خرد
 کرده اند و قسمت زیادی از آن را افکنده و بران افزوده اند» (۱). این تذکره میروساند
 که دقیقی برای سرودن گشتاسپنامه خود، غیر از یادگار زریران به منابع دیگر
 نیز رجوع کرده است. به همین علت است که گاهی در این دو حماسه به تفاوت
 های برمیخوریم. برای اینکه به شباهتها و اختلافات یادگار زریران و
 گشتاسپنامه و قوف حاصل کنیم، لازم است به مقایسه آنها به خصوص در سه
 مورد، یعنی ترتیب و اختلاف روایات، احوال بعضی از قهرمانان و شیوه
 بیان بپردازیم.

۱- ترتیب و اختلاف روایات:

در این دو اثر از لحاظ ترتیب و توالی روایات تفاوت قابل ملاحظه وجود
 ندارد، لیکن در تعداد حوادث و اندازه روایات اختلاف موجود است. بدین
 معنی که موضوع هزاربیت گشتاسپنامه، به تمامی در یادگار زریران گنجانیده
 است. در واقع گشتاسپنامه دقیقی از بیت ۱۱۷ تا ۷۵۵ از رهگذر احتوای روایات
 حماسی با یادگار زریران مطابقت دارد. (۲) از آغاز گشتاسپنامه تا بیت ۱۱۶
 که موضوعات به بلخ رفتن لهراسپ و برتخت نشین گشتاسپ، پیدا شدن زردشت
 و پذیرفتن گشتاسپ دین او و باز دادن گشتاسپ به ارجاسپ رادر بر میگردد،
 در یادگار زریران نیست. در حق-یقت -ط-ا-ب-ق

۱- ترجمه چند متن پهلوی، صص ۵۶-۵۷

۲- این رقم در گشتاسپنامه چاپ دبیرسیاقی است. در شاهنامه چاپ مسکو ج ۲ از بیت ۱۲۵

تا ۷۵۱ رادر رهگیری

روایات در این حماسه از نامه نوشتن ارجاسپ به گشتاسپ که دین مزد-
یسنان را پذیرفت شروع میشود، ولی نحوه ایراد حوادث از همین آغاز
این دو اثر، از یک تفاوت پیدا میکنند نام فرستاده گان ارجاسپ به نزد
گشتاسپ، در یاد گار زریران بیدر فاش جادو و زامخو است هزاران
است. (۱) لیکن در گشتاسپنامه غالباً نام شخص دوم یعنی نامخواست هزاران
تنها به شکل زامخو است ذکر شده است و اسم پدر این شخص، یعنی
هزاران جز در یک مورد (۲) در گشتاسپنامه دیده نمی شود.

در گشتاسپنامه از ابراهیم دبیران مهیست یاد نشده است. در حالیکه
هموست که در یاد گار زریران در محضر گشتاسپ بر پای می ایستد و نامه
ارجاسپ را می خواند. ترتیب بیان مطلب و ایراد موضوعات در نامه ارجاسپ
که در یاد گار زریران و گشتاسپنامه آورده شده است. به صورت عموم همسان
نیست ولی از نگاه مفهوم به هم مشا به میباشند. متن نامه ارجاسپ در یاد گار زریران
چنین است: «... شنودیم که شما بغان این دین ویژه مزدیسنان را از هر مزد
پذیرفتید. اگر دست از آن باز نداشتید ما را از یانی گران و دشواری از آن توانزد
بود. هر گاه شما بغان صواب بینید این دین ویژه را فر و هلید باماهم کیش
بوید؛ در این صورت هر آینه شمارا... پرستیم و هر آینه سال بسال بس
زر و بس سیمینه و بس اسپ نیکو و بس گاه شهر یاری به شما دهیم و اگر این دین

۱- در شاهنامه ثعالبی نام این دو فرستاده که حاصل پیام ارجاسپ به گشتاسپ بودند ذکر نشده
و تنها گفته شده است که ارجاسپ نامه را همپور کرد و بردن آنرا به شخصی تندخوی و وحشی محول
داشت و هزارتن همراه او کرد اما نام بیدر فاش و نامخواست در شرح محاربه گشتاسپ و ارجاسپ
(ص ۱۲۴-۱۲۶) آمده است.

۲- براده شی بدان جادوی خویش کام کجا نام خواست و هزارانش نام
شاهنامه فردوسی چاپ مسکو جلد ۶ ص ۹۷.

بنهید و با ما هم کیش نشوید هر آینه بر سرتان رسیم ، خود بخوریم و خشک
 ترسوزیم و چار پای و دو پای از شهر برده گیریم و شمارا به بنده گی گران
 و دشواری کار فرماییم. (۱) قسمتی از همین نامه را از گشتاسپنامه به
 ترتیب ذیل اقتباس میکنیم :

| | |
|--------------------------------|------------------------------------|
| ... تو او را پذیرفتی و دینش را | بیا راستی راه و آیش را ... |
| سر آن بند را از میان باز کن | به شادی می روشن آغاز کن |
| ارایدونکه پید پری این نیک بند | ز تر کان به جانیت نیا پید گزند ... |
| ترا بخشم این بی گران گنجها | که آورده ام گرد بارنجها |
| نکو رنگ اسپان باسیم و زر | به استا مها در نشانده گهر |
| غلامان فرستمت با خواسته | نگاران با جغد آراسته |
| ورایدونکه نپذیری این پندمن | بسیای گران آهنین بندمن ... |
| بسوزم نگاریده کاخ ترا | ز بن بر کنم بیخ و شاخ ترا |
| زمینت بسوزم سراسر به دم | سپاهت بناوک بسوزم بهم |
| زن و کودکان را بهارم ز پیش | کنمشان همه بنده در شهر خویش (۲) |

سپس موضوع پاسخ گفتن نامه ارجاسپ در میان میآید. در یادگار زریران
 این نامه را شخصاً زریر جواب میگوید اما در گشتاسپنامه زریر و اسفند بار
 و جاماسپ هر سه با هم اقدام میورزند .

اشکر آرایسی گشتاسپ در گشتاسپنامه و یادگار زریران طوری شرح
 شده است که مطاب با هم شباهت دارد . برای توضیح بیشتر مثالها یسی از
 هر دو حماسه در زمینه نقل میکنیم :

۱- ترجمه چندمتن بهلوی ص ۵۹

۲- دقیقی و اشعار او ص ۳۷

« همه مردم را از بهسپان خبر رسید و بر در گشتا سپه‌شاه آمدند به همراه سپاه و تمبک زده و نای در انداختند و بانگ و گاو دم بر آوردند » (۱)

سپاهی بیامد بدرگاه شاه که چندان نبد بر زمین بر گیاه چوروزی ببخشید و جوشن بداد بز نای و کوس و بنه بر نهاد (۲)

« سپس لشکر بجنبید و ایورژ کرد... چنان بود که بانگ بر آسمان بر شدی و آواز پای شان در دوزخ پیچیدی... از گرد و دود، شب و روز نا پیدا » (۳)

ز تار یکی گوردو اسپ و سپاه کسی روز روشن ندید و نه ماه ز بس بانگ اسپان و از بس خروش همی ناله کوس نشنید گوشش (۴)

پیشگویی جاماسپ به دستور گشتا سبب صرف نظر از بعضی تغییرات جزوی از قبیل تقدیم و تأخیر مطالب و نیز تعویض نامها در هر دو حماسه یکسان است. هنگامیکه گشتا سبب، جاماسپ را به پیشگویی و ادار میسازد، وی از گشتا سبب تقاضا میکند که سوگند یاد کند تا به وی گزند نرساند. گشتا سبب این درخواست جاماسپ را قبول می نماید و به جان زری برادرش سوگند می خورد که او را اذیت نکند.

ننا بران جاماسپ آنچه را که در میدان جنگ به وقوع خواهد پیوست، یکا یک بیان میدارد. قسمتی از پیشگویی جاماسپ در یادگار زریران و گشتا سپنامه قرار ذیل است:

« فردا این دو سپاه بر هم فرو کوبند دلیر به دلیر و گراز به گراز، بسا ما در با فرزندی پور. بسا پور بی پدر، بسا پدر بی پسر، بسا برادر بی برادر و بسا زن شوی مندی بی شوی شوند. » (۵)

۱- ترجمه چند متن پهلوئی ص ۶۱ ۶۲

۲- دقیقی و اشعار او، ص ۴۶ - ۴۷

۳- ترجمه چند متن پهلوئی، ص ۶۲

۴- دقیقی و اشعار او، ص ۴۷

۵- ترجمه چند متن پهلوئی، ص ۶۴

به پیش ازین مردان مرد
 جهان بینی آنگاه گشته کبود
 وز آن زخم و آن گرزهای گران
 به مغز ازید را فتد ترنگا ترنگ
 شکسته شود چرخ و گردونها
 بسی بی پدر گشته بینی پسر
 هـ و اتیر ه گردد ز گرد نبرد
 زمین پرز آتش ه واپرزود
 چنان پتک پولاد آهنگران
 ه واپر کند ناله بور خنگ
 در فشان بیالا پید از خونها
 بسی بی پسر گشته بینی پدر (۱)

حوادث دیگر از قبیل کشته شدن زریر توسط بیدرفش و پهلوانان دودمان او،
 و نیز قتل بیدرفش و لشکریان ارجاسپ، طوری بیان شده است که در هر دو حماسه
 ترتیب و توالی شانرا تا حدی زیادی حفظ میکند. دقیقی در گشتاسپنامه در ضمن
 شرح حوادث به تاسی از مراجع دیگر، مطالبی را میآورد که آنرا در یادگار—
 زریران به نهج دیگر میآید و به همین سبب گاه گاه مغایرتها بی در و ایات این
 دو حماسه به مشاهده میرسد. طور مثال از کشته شدن گرامیک کرت پسر جاسپ
 که در گشتاسپنامه به صراحت سخن رفته، در یادگار زریران در مورد
 قتل وی چیزی گفته نشده است. در یادگار زریران گرامیک کرت، بستور و اسفند
 یار تا آخرین لحظه با لشکریان دشمن میجنگند و آنها را شکست میدهند. همین
 قسم در یادگار زریران گیرنده انتقام زریر پسر او بستور است و وی بیدرفش
 را به قتل میرساند، لیکن در گشتاسپنامه اگرچه بستور نخست بدین قصد به جنگ
 میرود، اما کشتن بیدرفش به دست اسفند یار صورت میگیرد. (۲) علاوه بر آن
 از دو روایت دیگر که در هر دو حماسه به اختلاف آورده شده است، نیز باید
 یاد کنیم. یکی از این دو روایت اینست که چون زریر در میانه آورد گاه از دست

۱ = دقیقی و اشعار او، ص ۴۸

۲ - ذبح الله صفا حماسه سرایی در ایران ص ۱۱۹ به قول ثعلبی قتل بیدرفش به دست بستور صورت گرفت. رک: ما هنامه ثعلبی ص ۱۲۷

بیدر فش به خاک و خون مینشیند، بستور پسروی بر آن میشود که کین پدر از بیدر فش بکشد. لیکن گشتاسپ او را مانع میشود و برایش میگوید که تو هنوز که—ودك نارسید هستی و دستت به تیر آشنا نیست. بنا بران برای تو لازم نیست که به جنگ بروی. اما بستور پنهایی از گشتاسپ، نزد آخر—ور سردار (به قول دقیق اسپ دار) میرود و به او میگوید که گشتاسپ فرمان داده است تا اسپ را که زیر پدر کودی بران سوار میشد، برای من زین کنی تا من به—کارزار بروم. (۱) و قتی که گشتاسپ از این اقدام بستور آگاه میشود، به مشوره جاماسپ او را اجازه میدهد تا برای انجام مقصودش پردازد. گشتاسپ از تیردان تیری به وی میدهد و میگوید برو و پیروز باز گرد. این روایت در گشتاسپنامه بدین شکل نیامده است. قرار اظهار دقیقی، گشتاسپ سپاه خود را به چندین دسته تقسیم میکند و بستور را در عقب لشکر میگذارد. (۲)

رویداد دیگر که مربوط به انجام نخستین جنگ گشتاسپ و ارجاسپ میباشد در یادگار زریران چنین آمده است که در پایان این جنگ از قشون ارجاسپ جز خودش کسی زنده نماند. او را نیز یل اسفند یار گرفت و يك دست و یکپای و گوشش را برید، سپس يك چشم او را با آتش سوخت و کور ساخت و او را به دم بریده خری نشانند و گفت که شو و بگو چه دیدی از دست من یل اسفندیار تا هیونان دانند که چه رفته بوده است درین روز فرو دین اندر اژدهای رزم گشتاسپان. (۳)

۱- بهار، ترجمه چند متن پهلوی، ص ۶۹

۲- دقیق و اشعار او، ص ۵۵، به قول ثعالبی بستور در جناح چپ لشکر گماره شده بود و بعد از کشته شدن زریر گشتاسپ کین کشیدن از بیدر فش را شخصاً به وی محول کرده، رك. شاهنامه ثعالبی

ص ۱۲۴-۱۲۶

۳- ترجمه چند متن پهلوی، ص ۷۶

این روایت در گشتاسپنامه چنین است که پس از قتل لشکر یان و سران سپاه ارجاسپ چون وی خود را تنها دید، راه فرار در پیش گرفت و روی به دشت و بیابان نهاد (۱) همین شکل روایت را ثعالبی نیز آورده است. قرار اظهار وی چون ارجاسپ رو به فرار می نهاد بستور با يك تعداد سپاه او را تا جیحون تعقیب میکند. (۲)

۲- احوال بعضی از قهرمانان :

شماره قهرمانان آریانا که در جنگ گشتاسپ و ارجاسپ شرکت داشتند در یادگار زریران به شش تن بالغ میگردد آنان عبارت بودند از زریر و پاد خسرو برادران گشتاسپ، فرشیدورد (فرشاورد) و اسفندیار فرزندان اور بستور پسر زریر و گرامیک کورت پسر جاماسپ پورداود در جمله پسران کی گشتاسپ علاوه از اسفندیار و فرشیدورد و پشوتن که اسم اخیر - الذکر در یادگار زریران نیامده است، فرشوکر را چارمین فرزند وی میخوانند و متذکر میشود که هر چند در شاهنامه از او اسم برده نشده اما به طور یقین میدانیم که او پسر گشتاسپ است زیرا در یادگار زریران مکرر از او یاد شده و در همین جنگ به دست زامخواست پسر هزاران سر لشکر ارجاسپ کشته شده است. (۳)

من در یادگار زریران (چاپ بنیاد فرهنگ ایران از روی نسخه، آسانا) نام فرشوکر و چگونگی قتل وی توسط نامخواست را پیدا نکردم؛ بلکه در

۱- دقیقی و اشعار او، ص ۷۵

۲- شاهنامه ثعالبی ص ۱۱۷

۳- یشتها، ج ۲، ص ۲۷۵

عوض در یافتن به پادخسرو برادر گشتاسپ که چار بار نامش در یادگار -
زریران آمده (۱) به دست نامخواست هزاران کشته شده است. ممکن است استاد پور -
داود نام فروشو کرینکی از پسران گشتاسپ را در کدام نسخه دیگر از یادگار -
زریران دیده باشد. در گشتاسپنامه تعداد قهرمانان نسبت به یادگار زریران بیشتر
ضبط شده و زنیوزارو شیرو، شیداسپ و ارد شیر و پشو تن که در یادگار زریران
سخنی از آنان نرفته، در گشتاسپنامه صحت به عمل آمده است.

از قهرمانان ارجاسپی در این نبرد در یادگار زریران نام دوتن یعنی پیدرفش
جادو و نامخواست هزاران ذکر گردیده است. دقیقی بر علاوه آنها از کسان دیگر
از قبیل گرگسار و کهرم نام میبرد که نام این دوتن در یادگار زریران نیست.
در شاهنامه ثعلبی نام اردشیر و شیداسپ و گرامی کرده و وجود است و از فرشاورد
و نیوزار و وجود ندارد. و یک شخص دیگر که موسوم به فیونداد میباشند (۲)
بحدیث چهارمین پسر گشتاسپ معرفی گردید و از افراد ارجاسپ نام پیدرفش و
نامخواست و کهرم ذکر شده است؛ لیکن از گرگسار که در گشتاسپنامه آمده،
ذکری نرفته است.

کسانی را که در فوق نام بردیم، پهلوانان معروفی که رزم بوده اند در
یادگار زریران و گشتاسپنامه در میان قهرمانان و سربازان، زریور، بستور و اسفندیار
نسبت به دیگر پهلوانان دودمان گشتاسپ در میدان کارزار برای نابودی
نیروی جانب مقابل بیشتر تلاش کردند. از جمله این پهلوانان اگرچه نام
اسفندیار در حماسه های ملی ما مشهورتر است، لیکن در یادگار
زریران مقام اول را با ید به زریور داد و سپس دلاوریهای اسفندیار

۱- منتهای پهلوی، صص ۶-۷-۸ و ۱۷

۲- شاهنامه ثعلبی، ص ۱۲۵

و بستور را بدین نام تحسین نگریست . نام زریر در فقره های ۱۱۴ - ۱۱۳ و ۱۱۷ آبان پشت به شکل زریری و تیری *Zairiwiari* که مجزای زرین سینه و جوشن را میسرساند ، ضبط شده است (۱) زریر پسر لهر اسپ برادر گشتاسپ سپهبد آریانا و قهرمان نام آور بود، وی در اوستا به استپ-یو *Aspoyayazta* یعنی جنگاور سوار موصوفه میاشد . در یادگار زریران (نهم سپهبد نیو) خوانده شده است . (۲) دقیقی در گشتاسپنامه او را زریر سوار گفته است .

ز دانا سپهبد زریر سوار زجا ماسپ وز فرخ اسفندیار (۳)

چو بستور پور زریر سوار زخیمه خرا امپدزی اسپدار (۴)

سیمای زریر در سراسر منظومه آریا بکار زریران و گشتاسپنامه درخشش عجیبی دارد . اراده او برای مقابله با مخاصمان و معابدان شکست ناپذیر است . هنگامیکه گشتاسپ پس از شنیدن متن نامه ارجاسپ اندوهگین میشود ، در واقع زریر است که برای پاسخ گفتن آن آماده گی میگیرد و از بس غیرت و همت به دشمن خاطر نشان میسازد که با اسپان پیکار گذار بر شما خواهیم تاخت و شما را شربت مرگ خواهیم چشانید . او به دستور گشتاسپ در پی تدارک و فراهم آوری سپاه میشود . جنگاوران با سلاحهای جنگی و با سپرهای رستمی رو به آوردگاه مینهند . زریر فرمانده سپاه بر باره آهنین سبب خویش بر می نشیند و دلیرانه سخت کارزار میکند ، همچون ایزد آذر که

۱ - . پشتها ، ج اول ، ص ۲۸۷

۲ - منتهای پهلوی ، ص ۲

۳ - شاهنامه چاپ مسکو ، جلد ششم ص ۸۰

۴ - همان اثر ص ۱۱۰

اندر زیستان افتد و باد با آن یار باشد . (۱) اما یکتن از سران لشکر
 ارجاسپ بنام بیدرفش جادو که در مقابل وی خود را نا توان میابد ، از
 پشت سر با ژوبین آبداد . به زهر بر او ضربتی وارد میکند و او را هلاک میسازد .
 بستور در هنگام قتل پدر ، کودکنا رسیده و به استناد یادگار زریران
 هفت ساله بود (۲) ولی با همین سن کم دلیرانه کارزار کرد و
 بیدرفش جادو را به انتقام کشتن پدرش ، تیری بردل بزد و هلاک
 ساخت و تا پایان جنگ گشتاسپ و ارجاسپ در صف سایر
 دلاوران و قهرمانان آریا نا بجنگید . یکی از بزرگترین قهرمانان نیکه در این
 جنگ پایداری و کارر و ایهای او در خور ستایش است ، اسفند یار پسر گشتاسپ
 میباشد . نام این پهلوان در اوستا به شکل سپنتودات (*Spentodata*) به معنای
 بخشیده سپنته (مقدس) و در پهلوی سپندیات آمده است . راجع به وی در فقرة ۱۰۳
 فروردین یشت و در فقرة ۲ و یشتاسپ یشت به نیکو بی سخن رفته و به صفت دلیر خوانده
 شده است . اسفند یار پهلوانی بود و بین تن بر جسم او هیچ ضربتی کارگر نمیافتاد .
 مطابق توضیح زراتشت نامه ، اسفند یار از رذشت با دادن انار و بین تن
 کرد . (۳) انار میوه مقدسی به شمار میرفت و بدان سبب قرار اظهار پورداود ، بر در
 آتشکده ها درخت انار غرس میشد . به تعبیر موله دان نشیند معروف و فقید پولیدی ،
 انار در آریانای باستانی نماینده جنگاوری به شمار میرفت . (۴)

۱ - منهای پهلوی ، ص ۹ ، دقیقی از طرز جنگ آوری زیر چنین توصیف میکند :

«به لشکر گه دشمن اندر فتاد چو اندر گیا آتش تیزو باد»

۲ - منهای پهلوی ص ۱۱ ، ترجمه چندمتن پهلوی ص ۶۹ .

۳ - زراتشت نامه . به تصحیح محمد دبرساقی ، چاپ طهوری ، ص ۷۷ .

۴ - محمدعلی اسلامی ندوشن ، اسفند ، روزار و بینتنی ، مجله دانشکده ادبیات ، دانشگاه تهران ، سال

ستاره بخت اسفند یا رهم در یادگار زریران و هم در گشتاسپنامه دقیقاً همیشه تا بنا کت است. با وجود لاوربها و جانفشانی تمام قهرمانان، نخستین جنگ گشتاسپ و ارجاسپ، این نبرد به همت اسفند یار به پیروزی انجام یافت. نام این قهرمانان و امثال آنان که کارنامه‌های ارزشمندی از خود به جا گذاشته‌اند، در حماسه‌های ملی ما جاودان است.

۳- شیوه بیان :

یکی از خصوصیات مشترک که در حماسه‌ها وجود دارد، نحوه ایراد مطالب، توصیف قهرمانها، بیان چگونگی جنگ آوری، عزم و ثبات و احساسات آنان و نیز توصیف میدان جنگ، آلات و ادوات جنگی و نظایر آن میباشد. در آثار حماسی گوینده یا نویسنده وقایع را به اسلوب خاص شرح میکند. در گفتن واقعه از ایجاز کار میگیرد و با اطناب تشبیهات استعارات و مبالغه‌هایی سخنی میگوید که موافق موضوع مورد بحث اوست و در پروراندن مطالب، اقتضای مناسب را از نظر دور نمیدارد. وقتیکه آثار حماسی از لحاظ شیوه بیان مورد مقایسه قرار میگیرد، با آنکه موضوع آنها یک چیز باشد، تفاوت‌هایی در میان آنها مشخص میگردد. برای آنکه به خصوصیت و طرز بیان گشتاسپنامه و یادگار زریران و قوف حاصل نمایم بهتر است راجع به هر یکی از آنها به طور جداگانه صحبت کنیم و در نتیجه به این اصل پی ببریم که گشتاسپنامه تا چه حد از یادگار زریران متأثر و متأخر و ذاست. در گشتاسپنامه دقیقاً اگر چه پیرایه‌های ادبی وجود دارد، لیکن وی کلام خود را نه با تکلف بسیار، بلکه به ساده‌گی و گاهی با الفاظ ثقیل بیان میکند. به قول زولد که او پانند به شکل و صورت ظاهر است. هر وقتیکه یک پهلوان تازه را معرفی میدارد و یا از کشته شدن او سخن میراند، همیشه به یک نحو و اغلب با عین کلمه‌ها شرح میکند. در گشتاسپنامه مجلس‌های رزم بسیار معمولی نگارش مییابد

دقیقی بعضی اصطلاحات را زیاد بکار میبرد، از قبیل «نگر تا» «یکی نام بودش» و مانند آن (۱)، اما دقیقی از داشتن يك سبك محکم حماسی برخوردار است. در گشتاسپنامه او از لحاظ محاسن و زیباییهای ادبی نیز شواهد فراوان موجود است به حیث مثال در خطابه گشتاسپ بهترین ابیات دیده میشود و دقیقی در این مورد نهایت ایجاز و فصاحت را بکار بسته است. همچنان سخنان وی در باب ظهور زردشت از لطف و زیبایی تهنی نیست و همین امر در مورد پیشگویی جاماسپ نیز صدق میتواند کرد.

یکی از وجوه اهمیت دقیقی بکار بردن ترکیبهای فراوان است. این ترکیبها گاهی با متن پهلوئی ایاتکار زریران موافقت دارد. گشتاسپنامه از لحاظ به کار بردن تشبیهات و استعارات و ترسیم صحنه های پیکار و توصیف حالات پهلووانان قابل توجه میباشد.

گاهی درین نامه به تشبیهاتی بر می خوریم که از شمار تشبیهات متوسط است، مانند تشبیهات ذیل:

| | |
|------------------------------|----------------------------------|
| ابر کین شید سپ فرز زلد شاه | چو رستم پیامد میان سپاه (۲) |
| سرا زجام تـرکان به تیرش زنند | تن پیلوارش به خاك افگیند (۳) |
| فروغ سر نیزه و تیرو تیغ | بتابد چنانچون ستاره زمیغ (۴) |
| بیند بر اوراه چون پیل دست | یکی تیغ زهر آب داده به دست (۵) |
| پس این لشکر نامدار بزرگ | بدشمن در افتند چون شیر و گرگ (۶) |

۱- تیودور تولدکه، حماسه ملی ایران، چاپ دوم ص ۴۹

۲- دقیقی و اشعار او، ص ۴۹

۳- همان اثر، ص ۵۰

۴- همان اثر، ص ۵۱

۵- همانجا

۶- همانجا

یکی باره بی بر نشسته چو نیل به تک همچو آهو به تن همچو پیل (۱)

به لشکر گه دشمن اندر فتاد چو اندر گیا آتش تیز و باد (۲)

بدست اندرون گرز چون سام یل به پیش اندرون کشته چون کوه تل (۳)

و یا استعاراتی به کار رفته است که زیبا میباشند مانند، استعارات ذیل :

بسی زامدارن و گردان چین که آن شیر گرد افگند بر زمین (۴)

تو گفتی هوا ابر دارد همی وزان ابر الماس بارد همی (۵)

با توجه به ابیات زیر میتوان دریافت که دقتی در تجسم و ترسیم

حالات و عواطف پهلوانان ماهر است. این ابیات مضمون گفتاری است از

زبان بستور بر سر زرش زریر :

همی گفتش ای ماه تا بان من چراغ دل و دیده و جان من

بدان رنج و سختی بپرور دیم کنون چون زکهر فتی بکه اسپردیم

همه لشکر و کشور آراستی همی رزم با آرزو خواستی

کنون کت به گردون بر افراخت نام شدی کشته خود نارسیده به کام (۶)

و ابیات ذیل در توصیف زریر :

بیامد پس آن زره شیرد لیر نبرده سوار آنکه زامش زریر

به پیش اندر آید گزفته کمند نشسته ا بر اسپ تازی سمند

۱- همان اثر، ص ۵۸

۲- همان اثر، ص ۶۱

۳- همان اثر، ص ۶۴

۴- همان اثر، ص ۴۹

۵- همان اثر، ص ۵۷

۶- همان اثر، ص ۷۰

ابا جوشن زردر خشان چ-وماه بدوازدرون خیره گشته سپاه (۱)

در یادگار زریران نیز شیوه بیان بسیار دلکش و شاعرانه است. چون این حماسه اصلاً در زبان پهلوی اشکانی بشعر بوده و با وصف آنکه در ترجمه پهلوی ساسانی آن تغییرات و تداخلاتی صورت گرفته است، باز هم شیوایی بیان و تأثیر متن اصلی آن در ترجمه مشهود است. تاوادی یا آهنگ سخن این حماسه را شاعرانه میخوانند (۲) قدر مسلم اینست که در یادگار زریران اسلوب سخن کاملاً ادبی و شاعرانه و پراز توصیفات است. این امر در واقع ممثل همان ذوق ادبی و بیان شیواییست که از گاه باستان در آریا ناسراغ میشد. چنانکه مثالهای آن در کتاب اوستا مشهور است و تأثیر همین ذوق و استعداد ادبی بود که سخنوران نامی ادب دری نخستین بار از خراسان سر بلند کردند و گوینده گان دیگر به تلمذ و تبعیت از آنان از نواحی دیگر بسیار بعد به آوردن شعر دری کوشیدند. با یاد آورشد که در ایا تکار زریران هر چند صحبت از کیش زردشتی است، اما اصول و طریقه این آیین شرح نشده، بلکه بیان پیکار و دلاوریهای قهرمانان آریانای باستانی است. بنا بر آن در متونیکه چنین حوادث حماسی و پهلوانی محتوای آنرا تشکیل میدهد، بدون شبهه تعبیرات و شیوه بیان رنگ شاعرانه دارد. به قول نولدکه با وجودیکه یادگار زریران بر حسب ظاهر به زبان مکالمه فصیح نوشته نشده است، شامل مبالغه های برجسته حماسی زمانهای بعدی میباشد. (۳) حقیقت اینست که شیوه بیان در این کتاب به اقتضای

۱- همان اثر، ص ۵۰

۲- تاوادیان، زبان و ادبیات پهلوی، ص ۱۹۳

۳- نیود ورنولدکه، حماسه ملی ایران، ص ۲۱

مناسبتها فرق دارد، به قول تا و ادیا آنجا که سخن از پیش آمده‌های ساده و جزئی است، بیان هم ساده است، اما به علت کوتاهی که دارد گیرا و پُر-کشش است. مانند همان آغاز کتاب که نامه‌های دعوت در باره‌ها کردن آیین تازه یعنی کیش زردشتی ردو بدل میشود و پاسخ غرور آمیز یکه به این دعوت داده میشود. در جاها یکه مناسبتی اقتضا میکند زبان بسیار ادبی و پر از تشبیهات شاعرانه و مبالغه آمیز میشود، مثلاً هنگام لشکر کشی، ناله پُر-درد جا ماسپ در مورد تعبیر فرجام رزم شایان توجه است: «آ! کاش از مادر نزاده بودم و چون زاییده شدم، کاش در کودکی به سر نوشت خود مرده بودم» (۱) یا مانند ناله دردناک بستور بر سر نعش پدر: «تورا چنین کام بود که با هیونان کار زار کنی. کنون کشته افتاده ای اندرین رزمگاه چون بی تخت و بی گنج مردم و این خوب چهر و گیسوان و ریش تو از بادها پریشان و تن و پیکر و بژات به پای اسپان خسته و خاک بروی نشسته» (۲) یا مانند این بیان شیوا که بر واقع توصیف و تصویر نحوه جنگ کردن زریر میباشد:

«آن تهم سپاهبد دلیر زریر آنگونه دلیرانه کار زار کند چنانکه آتش سخت اندر نیستان افتد و باد آن آتش را یار شود» (۳) به این ترتیب تقریباً تمام حالتها و چهره‌ها در یک کار ادبی و هنری کوچک نمایان شده است. (۴) مقایسه یا گار زریران با گشتا سپنانه در سه مورد فوق الذکر ما را به این نتیجه میرساند که از لحاظ موضوع، توالی روایات، توصیف و بیان حالات

۱ تاوادیا، زبذ و ادبیات پهلوی ص ۱۹۳

۲ ملک الشعرا بهار، ترجمه چند متن پهلوی، ص ۷۰

۳ همان اثر ص ۶۷

۴ تاوادیا، زبان و ادبیات پهلوی، ص ۱۹۴

قهرمانان و به کار بردن تشبیهات، استعارات و بیالغها و استعمال لغات پهلوی، آوردن ترکیبهای اضافی و توصیفی و نظایران میان این دو اثر حماسی، شباهت وجود دارد، بنابراین ممکن است در نظم گشتاسپنامه، دقتی از متن پهلوی ایاتکار زیریران مستقیم یا غیر مستقیم استفاده کرده باشد. اینکه کدام پچین یادگار زیریران مورد استفاده او بوده است، دقیقاً معلوم نیست.

مهارت دقتی در سرودن اشعار مدحی و غنایی :-

دقتی در سرودن اشعار مدحی قدرت بسزایی داشته است و به همین سبب در دربار امرای چغانی منزلت قابل توجه داشت و ازین رهگذر در صف شاعران بزرگ قرار میگردد.

دقتی در وصف و غزل و سرودن شعر غنایی نیز مهارت شگفتی ازگیز دارد. این موارد بهترین وسیله برای تشخیص سبک عالی و قدرت شاعری اوست. قطعات توصیفی و غنایی وی نشان میدهد که دقتی شاعر مبتکر بوده است. از جمله قصاید دقتی يك قصیده او که پنجاه و پنج بیت آن تاروزگار مارسیده است، بسیار معروف است. و درین قصیده به توصیف معشوق و ترسیم احساسات لطیف خویش پرداخته است. عوفی در لباب الالباب بیست و هفت بیت، شمس الدین محمد بن قیس رازی در المعجم پانزده بیت، محمد بن عمر الرادویانی در ترجمان البلاغه چهار بیت دقتی را آورده است. اسدی طوسی در لغت فرس (۱) نام این شاعر و اشعار او را بر سبیل تمیثل و استشهادتقریباً هشتاد و هشت بار ذکر کرده است. يك شعر دقتی در حصدايق السحر فی الـدقايق الشعر رشیدالدین و طواط نیز آمده و مولف نامعلوم تاربخ سیستان نیز به نقل شعروى مبادرت جسته است. برخی از قصاید دقتی توسط عباس اقبال از منابع مختلف جمع آوری شده و ضمیمه حدایق السحر به چاپ رسیده است.

۱- اسدی طوسی، لغت فرسی به کوشش محمد دبیر سیاقی و تهران ۱۳۳۶

دقیقی شاعر با استعداد و مبتکر زبان هوی بود، هر گوی تا به هنگام وی به فرمودی
فرصت داد که به انتظاری او کاخ شاهنامه بی و از نظم پی افکند و کار نا تمام
اورا به اتمام رساند و از خداوند برای پیشرو سخنور و پیش طلب آموزش بگفتند:
ببخشا خدا یا گناه و را بفرزای دو حشر جاه و را

ک) کسای بی مروزی:

ابوالحسن (۱) (ابواسحق (۲)) ملقب به مجددالدین کسای بی مروزی، در
سال ۳۴۱ هجری یعنی در دوره سلطنت نوح بن نصر پادشاه سامانی (۳۴۱-
۳۴۳ هـ) به دنیا آمد و تا سال ۳۹۱ هجری که اوایل سلطنت سلطان محمود
غزنوی است، در قید حیات بود. چنانکه خودش در این ابیات به آن تاریخ
اشاره میکند:

به سیصد و چهل يك رسید زو بت سال

چهار شنبه و سه روز بسالی از شوال

بیامدم به جهان تا چگویم و چکنم

سرودگویم و شادی کنم به نعمت و مال

سنوروار به دین سان گذاشتم همه عمر

که برده گشته فرزندان و اشیر خیال

به کف چه دارم زین پنجه شمرده تمام

شمار نامه بی با صد هزار گونه و بال

در بیغ فر جوانی در بیغ عمر لطیف

در بیغ صورت نیکو در بیغ حسن و جمال

۱- نظامی عروضی، چهار مقاله به اهتمام قزوینی، مطبعة ابراهیم شهر برلین، ۱۳۲۵ هـ، ص ۲۲

۲- هدایت - مجمع الفصحاء، ج ۱، ص ۲۴۸

کجا شد آن همه خوبی کجا شد آن همه عشق

کجا شد آن همه نیرو کجا شد آن همه حال

گداشتیم و گدشتیم و بودنی همه بود

شدیم و شد سخن ما فسانه اطفال

ایا کسا پی پنجاه بر تو پنجه گدازد

بکند بال قرا زخم پنجه و چنگال (۱)

لیکن با وجود این اظهار و تصریح قطعی که بهیچ وجه مورد شك نیست آذر

و هدایت (۲) کسا پی را بارود کی متوفی ۳۲۹ معاصر میپندارند چون کسا پی دوره

غز زوی را در یافته است، بدان سبب عوفی او را در اعداد شعرای غز زوی میشارد ولی

نظامی عروضی او را از جمله گوینده گان عهد سامانی میانگارد. معلوم

نیست که کسا پی بعد از سال ۳۹۱ هجری چه مقدار در قید حیات بوده است.

صاحب مجمع الفصحاء (۳) از نظامی عروضی نقل میکند که کسا پی

عمر طویل کرده که با آنکه در زمان نوح بن منصور از آل سامان

بوده، زمان دولت غز زوی را نیز در یافته و مدایح سلطان

محمود غز زوی گفته و حکیم بن شاه سید ناصر خسرو علوی متخلص به حجت زمان

حکیم را در یافته و بعضی قصاید او را جواب گفته، چنانکه از مقاطع قصاید

ناصر خسرو ظاهر است. در این سخن هدایت چند اشتباه روی داده است. یکی

آنکه معلوم نیست نظامی عروضی غیر از کتاب چهار مقاله که به جمع النوادر

موسوم است، کتابی تألیف کرده باشد و نیز صاحب مجمع الفصحاء جز همان

چهار مقاله از نظامی عروضی کتابی در دست نداشته و بدان استناد نکرده

۱ - محمد عوفی - لباب الالباب ج ۲، ص ۳۸ - ۳۹

۲ - هدایت، همانجا

۳ - همان اثر، ج ۱ ص ۴۲۲

است، در حالیکه در سرا پای چهارم مقاله یکجا فقط بنام کسایی اشاره شده و نام ناصر خسرو در ضمن حکایت هم نیامده است.

دیگر معاصر بودن کسایی با نوح بن منصور و محمود غزنوی دلیل طول عمر وی نتواند بود، زیرا نوح بن منصور سال ۳۸۷ هجری وفات یافت و در همان سال محمود غزنوی نیز به جای پدر امارت غزنین را یافت و در سال ۳۸۹ هجری به استقلال خراسان مستولی شد و ممکن است دیدن شاعر عصر نوح و محمود را در آغاز جوانی فرض کرد. همچنین معاصر بودن و معارضه ناصر خسرو با کسایی درست به نظر نمی آید. بدین معنی که مقاطع قصاید ناصر خسرو و گرچه به کسایی و معارضه با وی اشاره میکنند، لیکن نمیتوان استدلال کرد و به یقین گفت که ناصر خسرو در زمان شاعری خود کسایی را دیده و با او معارضه نموده باشد. صاحب مجمع الفصحاً (۱) از میر محمد تقی کاشی نقل میکند که کسایی قصیده به مطلع ذیل .

جان و خرد در زنده برین چرخ اخضر ند
یا هر دو ان نهفته درین گوی اغبر ند
راسر و دو نزد ناصر خسرو فرستاد و ناصر خسرو او را در جواب قصیده پی گفت
بدین مطلع:

بالامی هفت چرخ مدور دو گوهر ند
کز نور هر دو عالم و آدم منور ند
که صحت این روایت مورد تردید است زیرا این هر دو قصیده را بنام ناصر خسرو نسبت داده و در دیوان وی ضبط نموده اند و مطلع قصیده دوم را که ظاهر آن خود روایت میر محمد تقی کاشی است، به نقل مجمع الفصحاً (۲) اینطور است:

من چاکر و غلام کسایی که او بگفت
جان و خرد در زنده برین چرخ اخضر ند
با این طریق نقل میکنند:

ناصر غلام و چاکر آنکس که این بگفت
جان و خرد در زنده برین چرخ اخضر ند (۳)

۱- هدایت، مجمع الفصحاً، ج ۱، ص ۴۸۴

۲- همانجا

۳- همانجا

درین صورت نام کسانی ساقط میگردد و بر اصل دعوی که میگویند قصیده دوم را ناصر خسرو در جواب کسانی گفته است و لیلی باقی نهمین بند چیز یکی مایه تعجب بیشتر است ، اینست که هدایت در ضمن قصیده اول این بیت را نقل میکند :

ای حجت زمین خراسان بس نما ند

تا اهل جهل روز و شب خویش بشمرند

ناصر خسرو در این شعر به انظار حجت خطاب شده و چنانکه دیدانیم حجت لقبی است که به نایب امام که در بلاد به تبلیغ مذهب اسمعیلی می پرداخته ، اطلاق می شده است . از اینرو باید این بیت پس از گرویدن ناصر خسرو به مذهب اسمعیلی و انتخاب وی به دعوت اهل خراسان و باز گشتن او به وطن با لقب حجت یعنی در سال ۴۴۴ سروده شده باشد . مسلم است که کسانی درین تاریخ از زنده گی چشم پوشیده بود .

بنا بران باید چنین نتیجه گرفت که ناصر خسرو قصیده کسانی را بعد از وفات او جواب گفته و مور محمد تقی کاشی به اشتباه افتاده و معارضه را در زنده گی هر دو شاعر پنداشته است و شاید منشأ اشتباه او این بود که ناصر خسرو به مناسبت استادی و مقام کسانی در شاعری در مقاطع اشعار خویش از وی بسیار نام برده و خویش را با وی برابر و گاهی برتر شمرده است . آنچه مسلم است اینست که کسانی از شعرای او آخر عهد سامانی و اوایل عهد غزنوی بوده و در ستایش محمود شعر سروده است . به همین جهت عوفی او را در شمار گوینده گان دوره غزنوی یاد کرده است . تاریخ و وفات او به درستی معلوم نیست ، ولی طوری که از اشعارش بر میآید او روزگار جوانی را پیموده و به مرحله پیری رسیده و رخسارش پر چین و ویش سپیده شده است .

اگر ابروش چین آرد سزد گوروی من بیند

که رخسارم پراز چین است و چون رخسار پنهان

کسایی، عتبی وزیر نوح بن منصور (۳۶۶-۳۸۷ ه.ق) را مدح گفته
و او را در حق کسایی انعام و صلوات فراوان بوده است، چنانکه سوزنی
درین باره گوید:

کرد عتبی با کسایی همچنان کرد از خوب

مانند عتبی از کسایی تا قیامت زنده نام

گویا عتبی مدد و ح کسایی، عبدالله بن احمد معروف با ابوالحسن عتبی است.
وطن اصلی کسایی مرو بوده است و در این مسأله همه تذکره نگاران
اتفاق نظر دارند و علاوه بر یکی از شعرای متقدم در این مورد گفته است:
زیبا بودار مرو بنیازد به کسایی چو نازک سمرقند به استاد سمرقند (۱)
و ناصر خسرو نیز مروزی بودن وی را یاد کرده است.

هدایت بر آنست که کسایی کسوت زهد بپوشیده و کلاه فقر بر سر گذاشته
است. هر چند شاعر موصوف بیشتر عمر خویش را به مداحی و صله ستانی سپری
کرده و در اشعارش به طور صریح از زهد و تصوف ذکری نرفته است،
شاید در اواخر عمر از مداحی دست گرفته باشد، اما باید دید که این عمل
شاعر موصوف معادل چه علتی بوده است. ممکن است پیری او را خسته و
نا توان ساخته و بدان سبب خواسته از این جهان و همه چیز آن روی بتابد و
آزرا نا چیز بشمرد. زیرا یاد ایام شباب و حوادث و واقعاتیکه شاعر در
ایام جوانی به آنها رو برو میشده و از آنها متلذذ و یا متألم می گردیده
گویند را به رو یا های ضد و نقیض متوجه میساخت او را به نکوهش جهان -

بر میا نگبخته است . یا شاید کدام حادثه دیگر اجتماعی و یا اقتصادی و
نظایر آن شاعر موصوف را از مدح گویی پشیمان میساخته است .

ای آنکه جز از شعر غزل شعر نخوانی

هر گز نکنی سیردل از لبل و تر قند

آن جهان را به دین جهان مفروض

گر سخندانی این سخن بنیوش

بکف چه دارم ازین پنجه شمردہ تمام

شمار نامه یسی با صد هزار گونه و پال

جوانی رفت و پنداری بخواند کرد پدرودم

بخوانم سوختن دائم که من انجا بپهودم

به مدحت کردن مخلوق روح خویش بخشودم

نکوهش واسزاوارم که جز مخلوق نستودم

پان ریپکا متذکر شده است که کسانی باز مانده عمر خود را وقف تفکرات

هارفانه کردو هر چند از گیزه تحول باطن وی روشن نیست ولی در صداقتش

در این باره تردیدی روانمیا شد . (۱)

هدایت زاهد بودن کسانی را به روی لفظ کسانی ادعا کرده است یعنی

چون کسانی کسوت زهد برداشته ، بدان سبب بدان نام مسمی شده است . اگر

این فرض قبول شود ، باید گفت که شاید شاعر موصوف در پان حیات بدین نام

و شهرت یافته باشد . ولی باز برین فرض علت تخصیص او با این اسم از میان زهاد عصر که ناچار آنان هم کسوت زهد در بر داشته و کلاه فقر بر سر گذاشته اند ، معلوم نیست و شاید جز تناسب کسا و کسوت صاحب مجمع - الفصحاء را علتی معلوم بوده که بر دیگران هویدا نگشته است .

ظاهر آ لفظ ک-سا پی بر کسی اطلاق میشد که کسا بفروشد یا بپافد او یا بپوشد و عده پی از علما بدین نام معروفند که از آن جمله ابوالحسن علی بن حمزه نحوی معروف قرن دوم ، ابواسحق ابراهیم بن احمد کسا پی مروزی رامیتوان یاد کرد که نام وی در انساب سمعانی دیده میشود . (۱)

خلاصه کسا پی از گوینده گان طراز اول او آخر عهد سامانی و اوایل عهد غزنوی است و ناصر خسرو او را بعنوان «فاضل» و «شهره» یاد کرده است :

| | |
|--------------------------|----------------------------|
| از حجت گیر پند و حکمت | گر حکمت و پند را سزایی |
| با نو سخنان او کهن شد | آن شهره مقالات کسای پی |
| دیده رومیست سخنهای او | گر سخن شهره کسای پی کساست |
| که دیبای رومیست اشعار او | اگر شعر فاضل کسای پی کساست |

حتی ناصر خسرو به اقتضای قصیده او به مطلع :
« این گنبد گردان که بر آورد بدینسان . . . »
قصیده پی به مطلع :

این گنبد پیروزه بی روزن گردان چونست گلستان گهو گاه می چوبیا باد
سروده و در پایان آن گفته است :

چون بنده مستنصر بالله بگوید پر مشتری وزهره شود قلعه یمگان
پژمرده بدین شعر من این شعر کسای پی « این گنبد گردان که بر آورد بدینسان »
کسای پی اشعار بسیار داشته ولی متأسفانه از اشعار این شاعر استاد که
در وصف و تشبیه کم نظیر است ، جز مقدار کمی باقی نمانده است .

ل (عماره مروزی)

ابو منصور عماره بن محمد از اهالی مرو بود (۱) و بدان سبب به مروزی منسوب گردیده است. مروزی از گوینده گان توانای قرن چهارم هجری است و از یک رباعی که در مدح سلطان محمود غزنوی از او باقی مانده چنین معلوم میشود که شاعر موصوف او ایل عهد غزنوی را نیز در یافته است :

سعید نفسی در تعلیقات لباب الالباب از قول محمد بن علی شبانکاره بی مؤلف جمع الانساب حکایتی را در باره سلطان محمود غزنوی و مدیحه عماره مروزی در حق او نقل میکند. «در درستی قول به حدی بود که شاعری بود در مرو و نام او عماره و او هرگز از مرو بیرون نیامده بود و اما شعری که گفتی خوب بود روزی رباعی گفت و با میر محمود فرستاد به غزنین پیش غلامی از غلامان امیر و گفتی که چون او را وقت خوش باشد و آن غلام فرصت نگاه میداشت تا وقتی به شراب خوردن نشست و بحث در رو با عیها مرفت و هر کسی رو با عی میخواند و آن غلام رو با عی به دست سلطان داد و آن رو با عی اینست :

بنفشه داد مرا لعبت بنفشه قبای بنفشه بوی شک از بوی آن بنفشه سرای
بنفشه هست و نبید بنفشه بوی خوریم بیاد همت محمود شاه باری خدای

و گفتند شاعر یست در مرو و او را عماره میخوانند سلطان فرمود که براتی نویسند به عامل مرو تا از خزانه من ده هزار دینار به آن شاعر رسانند و اگر وفات کرده باشد به ورثه او رسانند. وزیر این حکایت فراموش کرد و اگر فراموش نکرد گفت سلطان فراموش کرده باشید.

غلامی که را عی داده بود با وزیر گفت وزیر گفت تا از سلطان نپرسم باز ندهم و روزی دیگر سلطان را یاد آمد و گفت وزیر را بخوانند از او پرسید که آن برات که بان شاعر کرده بودم دادی گفت توقف داشتم که دوش مست بودی.

سلطان بفرمود تا ده هزار دینار در استرها بار کردند و چند کس همراه او کردند
 و به عماره ایشان سپردند و زیر را به تدارک آن کار آن سال پانصد دینار مصادره
 فرمود و گفت تا شما بدانید که سخن من یکی باشد چه در مستی و چه در هوشیاری. (۱)
 عماره با امرای سامانی رابطه داشته از او شعری در رثای امیر ابوالبراهیم -
 اسمعیل بن نوح بن منصور سامانی ملقب به «المنتصر» که در سال ۳۹۵ هجری
 در پیایان مرو به دست بادیه نشینان عرب کشته شد، باقی مانده است. (۲)
 از اشعار باز مانده عماره معلوم میشود که وی در سخن آوری قدرت
 عظیم داشته است. وی در وصف باده و بهار و امثال آن اشعار موجز و مختصر
 ساخت که بدیع و دلکش بود و ازین راه گوی سبقت را از دیگران بر بود.
 این شعر را در اندرز به کامجویان جهان گفته است:

غره مشو بدانکه جهانت عزیز کرد

ای بس عزیز را که جهان کرد زودخوار

مار است این جهان و جهان نجوی مار گیر

از مار گیر مار بر آرد بسی دمار (۳)

به قول هرمان اته عماره در نظم اشعار پر مغز و امثال لطیف مهارت
 داشته و زامش حتی در زمان انوری قصیده سرای معروف که او را نمونه و
 سر مشق دانسته، و ردزبانها بوده است. (۴)

۱- سعید نفیسی تعلیقات الباب الالباب، تهران ۱۳۳۵ صص ۶۵۴-۶۵۵؛ سعید نفیسی آثار
 گمشده ابو الفضل بیهقی، تهران ۱۳۱۵ صص ۵۱۰-۵۱۱ و نیز در باره عماره رجوع شود به حبیب اللهی نوید
 عماره مروزی مجله یغما، شماره دوازدهم سال ۱۳۵۴ صص ۷۳۲-۷۳۳

۲- محمد عوفی، لباب الالباب به کوشش سعید نفیسی، صص ۲۲۶

۳- ادوار دبراون، تاریخ ادبی ایران، ترجمه علی صالح پادشاه ج ۱ صص ۶۷۹

۴- هرمان اته، همان اثر صص ۳۰

عماره در غزل شهرت فراوان داشت. محمد بن منور نواده ابو سعید رادر کتاب اسرار التوحیدیه نظر چنان است که روزی قوالی بیتی از عماره رادر محضر شیخ ابوالخیر قرائت کرد، شیخ را بسیار خوش آمد و پرسید که این بیت از آن کیست؟ قوال گفت از آن عماره مروزی شیخ برخاست و با جماعت صوفیان بزیارت خاک عماره شد. (۱) این قطعه او در گذشته زمستان و آمدن بهار از بهترین پارچه های شعری است.

جهان ز برف اگر چند گاه سیه بین بود

زمرد آمد و بگرفت جای توده سیم

بهار خانه کشمیریان به وقت بهار

به باغ کرد همه نقش خویشتن تسلیم

به دور با هم روی آبگیر زگر

پشیزه ساخته بر شکل پشت ماهی شیم

قرار بیان هرمان اته عماره در نجوم نیز بهارت داشته است. (۲)

تأثیر شاهان دوره سامانی بر گوینده گان دوره های دیگر

شعر دری از آغاز عهد سامانی رو به استحکام و انکشاف گذاشت و گوینده گان متعدد مطالب و موضوعات مختلف را در انواع گوناگون شعر بیان کردند. در حقیقت سخنوران این دوره پیش آهنگان کاروان شعر دری بوده و این حله نفیس را به باز مانده گان به ار مغان گذاشته اند. با مطالعه در اشعار باقی مانده عهد سامانی و آثار سخن سراپان روزگاران بعد، پی میبریم که برخی از سخنوران ادوار متأخر تحت تاثیر از پیشه و روش کلام آنان قرار گرفته و مضامین اشعارشان را در اشعار خویش آورده و یا به

۱ - محمد بن منور اسرار التوحید، چاپ ذبیح الله صفا ص ۲۸۰، الباب الالباب به کوشش نفیسی، ص ۶۵۵

۲ - هرمان اته، همانجا

نصیب و اقتضای آن پرداخته اند. البته این کار معلول دو علت است، یکی اینکه مده بی از شعرای ادوار بعد، با استفاده از مضامین اشعار آنان سخنان خویش را پر مایه تر و لطیف تر میساخته اند و دیگر اینکه گروهی به فکر همسری با آنان یا برتری از ایشان به چنین کار دست برده و بر از-سده گی مقام خویش را در سخن آوری نشان داده اند. از میان شاعران دوره سامانی مضمون اشعار شهید بلخی، ابوشکور بلخی، رودکی، دقیقی-بلخی، کسایی مروزی و غیره در آینه سخن گوینده گان دوره های دیگر انعکاس یافته است، چنانکه بیت ذیل از شهید:

کودک شیر خواره تا نگر بست

ما در او را به مهر شیر نداد

ما به الهام مولینای بلخی در سرودن این بیت شده است.

تا نگرید ابرکی خداد چمن

تا نگرید طفل کی نوشد لبن

و یا این بیت:

با ادب را ادب سپاه بس است

بسی ادب با هزار کس تنها ست

مولینا بلخی را در سرودن ادبیات آتی مورد نظر بوده است:

از خدا جو بیم تو فیک ادب

بی ادب محروم ماند از لطف رب

بی ادب تنها به خود را داشت بد

بلکه آتش در همه آفاق زد

مانده از آسمان در بیرسید

بسی شری و بیع بسی گفت و شنید

در میان قوم موسی چند کس

بی ادب گفتند کو سیر و عدس

مسعود سعد سلمان بیتی از شهید را با تبدیل جای دو مصرع چنین تضمین کرده است:

خدا یگا تا این داستان معروفست

که کرد بنده به شعر خود اندرون تضمین

هزار بنده ندارد دل خدا و ندی

هزار کبک ندارد دلی یکی شاهین

ابیات ذیل از مثنوی آفرینامه ابوشکور بلخی را که در تاثیر و اثرات و صفات

و خصایل فطری سروده شده:

گر ادوست مهمان بود یا نه دوست

شب و روز تیمار مهمان به دوست

به دشمن برت استواری مباد

که دشمن در ختیبست تلخ از نهاد

در ختی که تلخش بود گوهر را

اگر چرب و شیرین دهی مـرور را

همان میوه تلخت آرد پدید

از او چرب و شیرین نخواهی مزید

زدشمن گراید و ن که یا بی خبر

گمان بر که زهر است هر گزمخور

فردوسی برین مضمون آورده است:

در ختیبکه تلخ است و پراسرشت

گرش بر نشانی بیباغ بهشت

ور از جوی خلدش به هنگام آب

به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب

سرا نجام گوهر به کار آورد

همان میوه تلخ بار آورد

جامی خواهرزاده خود عبدالله تقی (۵۹۲۷) را بر انگیحت تا بدان سیاق

قطعه بی سرا بد .

ها تقی شعر ذیل را سرود:

اگر بیضه زاغ ظلمت سرشت

نهی ز بر طوس باغ بهشت

به هنگام آن بیضه پروردنش

ز انجیر جنت دهی ارزنش

دهی آتش از چشمه سلسبیل بدان بیضه دم دردمد جبرئیل
شود عاقبت بیضه زاغ زاغ کشد رنج بیهوده طاووس باغ
مضمون این قطعه ابوشکور را :

از دور به : یدار تو اندر نگر بستم مجروح شد آن چهره پر حسن و ملاحه
وز غمزه تو خسته شد آزرده دل من وین حکم قضا یست جراحه به جراحه
در شعر حافظ شیرازی چنین میا بیم :

محاسب خم شکست و من سر او سن بالسن و الجروح قصاص
رودکی از جمله شاعرانی است که اشعارش بیشتر مورد اقتفا قرار
گرفته است ، چنانکه قصیده معروف او به مطلع :

بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی
را گوینده گان متعدد استقبال کرده اند . به قول عروضی سمرقندی (۱)
نخستین کسیکه بدین کار دست برد ، معزی است و قصیده او بدین
مطلع می باشد :

رستم از ما ز ندران آید همی زین ملک از اصفهان آید همی
مولینای بلخی نیز غزلی بدان طرز به مطلع ذیل دارد :

بوی باغ و گلستان آید همی بوی یار مهربان آید همی
آذر بیگدلی نیز بدان اسلوب قصیده یی سروده است بدین مطلع :

از صفاهان بوی جان آید همی بوی جان از اصفهان آید همی (۲)

علاوه بر آنها برخی از شاعران دیگر نیز بدین اقتفا دست برده اند ، لیکن
شعر هیچکدام از نگاه استحکام و جزالت به پای شعر رودکی
نمیتواند رسید (۳) .

۱- نظامی عروضی، چهار مقاله، چاپ برلین، ص ۳۸

۲- آتشکده چاپ بمبی، سال ۱۳۹۹، ص ۲۵۰

۳- دکتر محمد معین، حواشی مقاله دوم از چهار مقاله نظامی عروضی ص ۱۶۳ - ۱۷۷

مضمون این بیت رود کوی را

ز آمده شادمان بپاید بود و ز گذشته ز کرد بپاید یاد

عمر خیام در این رباعی جا داده است :

ازدی که گذشته هیچ از او یاد مکن فردا که نیامده است فر یاد مکن

بزر نامده و گذشته بنیاد مکن حالی خوش باش و عمر بر یاد مکن

همچنین سعید سعدی، قطران، سنایی، عنصری، ازرقی، رشید و طواط، ظهیر -

فاریابی، سعدی، عطار و غیره از اشعار رودکی متأثر شده اند. (۱)

این خمربه بشار مرغزی :

رز را خدای از قبل شادی آفرید

ازرز بود شراب وهم ازرز بود نبید

سر مشق منوچهری دامغانی در ایجاد مسمط خمیری او بوده است.

تا ثیر عمده دقیقی شاعر د یگر این عهد بر فردوسی و مخصوصاً ایجاد شاهنامه

توسط شاعر اخیر الذکر، در نتیجه این تا ثیر است و کمتر شاعری از دوره سامانی

را میتوان یافت که اینگونه تا ثیر بر گوینده دوره بعدی کرده باشد.

کسیابی شاعر د یگر این دوره تا ثیر خویش را بر گوینده گان دوره های دیگر

گذاشته است، چنانکه زاصر خسرو قبادیانی برخی از قصاید او را اقتفا نموده

و به شیوه او مضامین پند و حکمت آورده است. از شعاروی که در وصف می و جام

است مضمون قطعه ذیل :

جام کبود سرخ نبید و شعاع زرد

گوی شقایق است و بنفشه است و شنبلیله

آن روشنی که چون به پیاله فرو چکد

گوی عقیق سرخ به لؤلؤ فرو چکد

۱ سعید نفیسی، احوال و اشعار رودکی، صص ۴۵۱ - ۴۶۳.

و آن صافی که چون به کف دست بر نهی

کف از قدح ندانی، نی از قدح نبید (۱)

سرمشق بعضی از شاعران دوره های بعد در سرودن شعر خمیری شده است.

و با این قطعه ذیل از اشعار کسایی که در وصف گل سروده شده :

گل نعمتی است هدیه فرستاده از بهشت

مردم کسریم تر شود اندر نعیم گل

ای گل فروشی گل چه فروشی به جای سیم

وز گل عز یز تر چه ستانی به سیم گل (۲)

مورد نظر خیام در سرودن این بیت بوده است :

من در عجبم زمیفر و شان کاپان

به زانچه فروشند چه خواهند خر پسند

اینگونه تأثیرات، اقتفاها و تضمینها را به پیمانندز یاد میتوان یافت که از ذکر

مثالهای بیشتر در این مژاد به سبب جلوگیری زاطاله کلام در گذشتیم.

نثر در دوره سامانی

آغاز نثر در و چگونه گی نظورو شیوه های آن :

جمله ها و فقره های پراکنده درى که توسط البیان والتبیین (۳) خزانه -

الادب (۴) طبقات الشعرا (۵) و دیگر کتب قدیم عربی به ما رسیده به او اسطقرن

اول هجری یا کم بعد از آن متعلق است. اگر خصوصیات سبک «مقدمه شاهنامه

۱- ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، چاپ سوم، تهران، ۱۳۳۸، ج ۱، ص ۴۴۷

۲- همانجا

۳- جاحظ، البیان والتبیین، طبع مصر ج ۱ ص ۱۶

۴- عبدالقادر، خزانه الادب، طبع بولاق، ج ۲ ص ۱۵۶

۵- ابن قتیبه، طبقات الشعراء طبع لیدن ص ۲۱۰

ابو منصور را که فعلاً قدیمترین نشر بدون درستی است؛ در نظر بگیریم باید به این حقیقت متعرف شویم که نشر درستی باید پیش از قرن دوم و سوم هجری شروع شده باشد. زیرا از روشن نویسنده گئی و دقت روانی آثار منشوری که از قرن چهارم باقی مانده است، به خوبی آشکار می گردد که نشر درستی با پدسا بقه پی داشته باشد، منتهی نشر نویسان این دوره دنباله نشر قدیم را گرفته با تصرفهای چند از قبیل ادخال لغتها تازه وارد عربی در اثر تقلید و قرجمه از آثار منشور قرن سوم هجری عرب آثاری به وجود آوردند. این نکته را نیز نا گفته نباید گذشت که نشر ابو منصور معموری و ابوالفضل بلعمی و ابوالمؤید بلخی نشری نیست که بدون سابقه وجود آمده باشد. پس حتماً باید نشر درستی قبل از آن یعنی در قرنهای اول و دوم نیز وجود داشته باشد. (۱)

نشر درستی در طول عمر خویش از مواجه شدن به تحول و تغییر بر کنار نمانده است و باید هم نمی ماند. زیرا آثار فرهنگی به مثابه روبرای قابل توجه در جامعه، به موازات پدیده های دیگر تغییر میکنند تا مطابق شرایط گوناگون در ایضا پیوند رویدادهای اجتماعی، به نحوی از انحا نقش خود را ایفا نماید. باید به خاطر داشت که ایجاد و تطور انواع و اشکال گوناگون ادبی وهم ارتقا و انحطاط مکتبها، روشها و میتودهای ادبی در مسیر تاریخ امر اتفاقی نیست و با تکامل و تغییر جامعه ارتباط دارد پس مراحل تکامل ادبیات و پدید آمدن انواع و روشهای شعر و نشر ادبی، نه تنها انعکاسی از تکامل جامعه است، بلکه بوسیله آن میتواند تثبیت گردد. البته مراحل تکامل ادبیات پیچیده، مگر دارای قاعده است. این مراحل باید بر رفتن تا ثراتی از عوامل مختلف بوجود میآید. در میان این عوامل، تکامل زنده گئی اجتماعی، اساس عینی

تکامل ادبیات به شمار میرود و این کلید اساسی است که ما میتوانیم تاریخ
تکامل ادبیات هر دوره را درک کنیم .

این را نیز باید یادآور شد که ادبیات دری، از جمله نثر دری، در طول دوام
خوبش مطابق به مقتضیات آنی که در کشور ما در زمانه های مختلف وجود داشته ،
هستی پذیرفته و حاصل خصوصیات آنی شده است که این خصوصیات را در کشورهای
دیگر مثلاً کشورهای اروپایی به نحوی دیگر میتوان پیدا کرد ، به همین سبب
سنجیدن دوره ها و مراحل تحول نثر دری با سبکها و مکتبهای ادبی بیکه در بعضی
از کشورهای دیگر جهان مشهور و متداول است ، کار دشوار میباشد . زیرا
خصوصیات اجتماعی هر جامعه ، ادبیات آن را مطابق به همان خصوصیات میافریند .
آنچه که با ارتباط به نثر دری میدانیم اینست که آثار منشور این زبان از روز
پیدایش تا کنون با تغییراتی رو برو شد . در هر عصر مطابق شرایط و ایجابات
رنگی خاص به خود گرفت . مثلاً از نظر شکل با تغییرات املایی ، انشایی و
دستوری مواجه گردید . گاهی بعضی کلمه ها متروک شده و دسته جلدیدی از لغات به
میان آمده است . زمانی معنای تعدادی از الفاظ تغییر خورده یا معنای برخی از
کلمه ها توسعه یافته و در موارد گوناگون به مفاهیم مختلف بکار رفته است .
یا مترادفها و معانی مجازی رو به افزونی گذاشته و با افزودن زبان عربی ، مقداری
از کلمه های عربی و سپس کلمه های ترکی و مغولی در آن راه یافته ،
بر اثر تقلید از عربی و هنر نمایشی های خود دری گویان ، برای اینکه
قدرت نویسنده گسی آنها در نزد سلاطین ، امرا و دانشمندان تثبیت
شود ، به سوی تکلف و تصنع و پیچیده گسی سوق داده شده است (۱) در
دوره معاصر مبتنی بر اوضاع و احوال مشخص وضع دیگری به خود گرفته

است که بررسی ویژه گسی آن در این مرحله ها باید حین نوشتن تاریخ ادبیات هر دوره مشخص مد نظر باشد .

از نظر موضوع همازند شکل که در بالا به طور مختصر به آن اشاره شد ، نیز نثر دری در هر دوره حایز خصوصیات بی بوده است . گاهی موضوعات علمی مذهبی ، حکمی ، تصوفی ، داستانی در آن شرح شده و زمانی موضوعات اخلاقی ، پند و اندرز ، عشقی ، سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی و امثال آن تشریح گردیده است . ولی ناگفته نباید گذاشت که در آثار منشور قدیم دری ، روح فیودالی با خصوصیات خاص آن که در خراسان دوره اسلامی رایج بود نیز منعکس است . (۱) از این حقیقت نمی توان چشم پوشید که اگر کلیه آثار منشور حایز این گونه خصوصیات نیست ، بلکه آثاری هست که در آن از طبقات مظلوم و مردم فقیر و تهی دست به نحوی از آنجا و مطابق به خصوصیات و شرایط دوران گذشته یادآوری و جانبداری میشود . مخصوصاً این امر در آثار عرفانی و آثار دارای جنبه های اجتماعی و داستانی فلکلوری مکتوب و نظایر آن صورت گرفته است .

از آنجا بیکه بحث بر تحول نثر دری از نظر موضوعات و یا محتوی از آغاز تا امروز نمیتواند به صورت همه جانبه در این بخش از گفتار بررسی شود ، بنابراین لازم است در وقت نوشتن تاریخ ادبیات هر دوره این منظور به طور مشخص و مستند با تحلیل اوضاع جامعه روزگار مورد بحث و با بررسی آثار ارائه گردد ، با در نظر داشتن این حقیقت می باید خصوصیات نثر دری دوره اول مخصوصاً نثر دوره سامانی که این اثر در واقع به بررسی تطور ادبی تا پایان آن دوره اختصاص یافته است ، از نظر موضوع شرح گردد ولی ما این کار را در مبحث آینده ضمن بررسی ویژه گیهای نثر دوره سامانی از نظر شکل و محتوی ایضاً خواهیم کرد و فعلاً باید به ذکر این مسأله مبادرت ورزید که نثر دری از نظر

۱- بان ریپکا و دیگران ، همان اثر ص ۲۴۷

شیوه نگارش به انواع مختلف تفکیک شده است که آنها عبارتند از: نشر ساده و مرسل، نشر مصنوع و متکلف، نشر صنعتی و مشکل و نشر ساده و جدید. هر یکی از این شیوه ها در مرحله یا دوره جداگانه بی متداول بوده است، به حیث مثال دوام نشر ساده و مرسل را میتوان میان سالهای (۳۰۰-۵۴۳۲ هـ. ق) تخمین کرد. آثار منشور دوره سامانی که مورد بحث ماست، به شیوه نشر ساده و مرسل مربوط است. ناگفته نماند که تفکیک شیوه ها و دوره های تطور نشر دری، همانند دوره های شعر هنوز هم به حیث یک مسأله حل طلب قابل توجه است، زیرا آرای محققان در این زمینه تا کنون به یک فیصله ثابت قاطع و مورد قبول همه مجامع علمی نرسیده است.

بررسی ویژه گهای آثار منشور دوره سامانی از نظر شکل، موضوع و تعداد

در قرن ۴ هـ. همانند شعر، نشر ویژه گی خود را دارد. در این قرن کتابهایی به همت نویسندگان و مترجمان تألیف و یا از عربی ترجمه شد. امرا در دوره سامانی برای بقای نام و کسب شهرت خویش و نیز به تاسی از حسن رقابت با خلافت عباسی، مبالغی را در راه فراهم آوردن ترجمه هایی از زبان عربی خرج میکردند و یا برای تدوین و تألیف آثار مربوط به داستانهای آریانی کهن و تاریخ آن متوجه میشدند. داستان گورد آوردن شاهنامه ابو منصور با توجه ابو منصور محمد بن عبدالرزاق طوسی و مخارج و زحماتی که آن سپهسالار و وزیرش ابو منصور المعمری در این راه تحمل کرده اند، از آن جمله است. اقدام اشخاصی از قبیل نوح بن نصر برای ترجمه کلیده و دمنه و نوح بن منصور جهت ترجمه تاریخ و تفسیر طبری و نظایر آن نیز از قبیل آن کوششها میباشد و این کار مطابق خواست زمان صورت میگرفت،

مبارزه‌های دو صد ساله مردم خراسان برای حصول استقلال سیاسی و ادبی سبب شد که نماینده‌گان ادب دری، در فکر تدوین تاریخ قدیم و ذکر سرگذشت نیاکان خویش بیفتند و در تالیف کتابهای داستانی از خواتای نامک، پهلوی پیروی و از ترجمه‌های عربی آن به‌خوبی استفاده کنند.

از جمله آثار منشور سده چهارم هجری کتب شاهنامه است. علاوه از شاهنامه ابومنصوری، شاهنامه ابوالمؤید بلخی است که به شاهنامه بزرگ مشهور بوده است، وای متأسفانه فعلاً آنرا در دست نداردیم.

آثار مهم دیگر یکی که نمونه بهترین نثر دری این عهد به شمار میرود ترجمه تاریخ طبری و تفسیر آن؛ حدود العالم، عجایب البلدان، تفسیر قرآن، رساله استخراج و رساله شش فصل است. که از بعضی جز نام و یا اندکی باقی‌نمانده است.

آثار منشور این دوره از نگاه خصوصیت لفظی خیلی قابل توجه است. مفردات ترکیبها، پیشاوندها و پساوندها و جمله‌ها طبیعی و نزدیک به فهم است. لغات عربی به استثنای برخی از لغات دینی، اداری و نظامی که در زبان دری آن دوره معادل نداشته و تعداد آنها بیش از پنج تاده در صد نیست و بسیار کم است. دیگر اینکه در نثر این دوره ایجاز و اختصار دیده میشود. جمله‌ها کوتاه و الفاظ و معانی با یکدیگر مساوی است و مانند دوره‌های بعد برای بیان یک مطلب کوچک صفحه‌های متعدد را با اطناب و تکلفات بیمورد و جمله‌های خیلی دراز و ترکیبات مشکل دور از ذهن و مترادفها و سجع و موازنه (جز در مقدمه بعضی از کتابها) و صنایع دیگر پر نمی‌کردند. در نثر این دوره تکرار زقیصه و عیب شمرده نمی‌شد، تکرار الفاظ و کلمه‌ها، تکرار فعل‌ها در جمله‌های متعاطف و هم تکرار جمله‌های جایز و جزو نگارش

بود. در ساختن افعال از اسماها مانند دوره های بعد به قیاس عمل نمی شد، به حیث مثال از کلمه های (جنگ، ترس، فهم، خواب، رقص) و غیره فعلهای قیاس ساخته گی مانند (جنگیدن، ترسیدن، فهمیدن، خوابیدن و رقصیدن) و غیره نمی ساختند، زیرا چنانکه معلوم است این فعلها از فعلهای سماعی و متداول در نثر پهلوی و دری نبوده است و در دوره های بعد به وسیله شعر یا در ضمن نثر فنی این فعلها به قیاس فعلهای قدیم که از اسامی ساخته می شده بوجود آمده است. (۱)

از نگاه محتوی آثار منشور این دوره به تعداد زیاد در موضوعات گوناگون علمی، فلسفی، دینی، تاریخی، جغرافیایی و غیره نوشته شده است. متأسفانه عده زیاد از آن آثار گرانبها به اثر حوادث ناگوار نابود شده و جز اندکی از آن باقی نمانده است. بنا بران اظهار نظر در باره موضوعات آثار آن عهد مشکل است. با آنهم با تعمق در آثار باقی مانده دوره سامانی، میتوان درک کرد که موضوعات آن آثار روایات و داستانهای مربوط به دوره های افسانه ای و پهلوانی آریانای باستانی، جغرافیای دانستنی های در باب هفت اقلیم جهان قدیم، تاریخ های مفصل پیش از اسلام و دوره اسلامی، سرگذشت اشخاص و شگفتی های روزگار باستانی، طب، نجوم و داروشناسی را در بر می گیرد.

برخی از مطالب فوق مانند داستانهای حماسی و روایات متعلق به دوره های افسانه ای و پهلوانی، دانستنیهای مربوط به هفت اقلیم و تقسیمات جهان قدیم و شگفتیهای آب و خشکه و نام گذاری روز و ماه و سال و تقویم و

۱ - ملك الشعرا محمد تقی بهار، سبکشناسی، ج ۱، ص ۳۰۴ - ۳۳۳

جشنهای باستانی مانند سده ، مهرگان ، نوروز ، از منتهای اوستایی و ویدی منشأ گرفته است ، يك بخش دیگر که شامل تاریخ اسلام و مطالب دینی است ، از عربی ترجمه شده و باید گفت که نویسندگان اینگونه آثار عربی نیز از هم میهنان ما بوده اند . بخش بزرگ دیگر این آثار توسط خود خراسانیان به وجود آمده است . حتی در قسمت تفسیر و حدیث و فقه ، مفسران بزرگ و محدثان نامدار و فقهای چیره دست ، از خراسان و ماوراءالنهر و عده پی کمی از فارس چه در این دوره و چه در دوره های بعد که خواه به زبان دزی و خواه به عربی نوشته اند ، به وجود آمده اند و ترجمه آثار عربی خراسانیان نیز به دست دانشمندان و نثر نویسندگان بلخ و بخارا و سمرقند و سیستان و هرات صورت گرفته است .

از خلال آثار مشهور دوره ساسانی ، مؤثرات و عوامل اجتماعی و اوضاع عمومی جامعه و احوال مردم و طرز بپیمش آنان بسیار اندک انعکاس یافته است . (۱)

واضحست که کتابهای مربوط به دارو شناسی و نجوم بیشتر بر موازی بینی تشریح گردیده که صبغه فنی و علمی آن بیشتر است . در آثار نجومی مثلاً در آثار ایوب طبری باور مردم رادر ارتباط به تاثیر کواکب بر زنده گی انسان میتوان یافت . از کتاب حدود العالم درباره موضوعات اقتصادی و از جمله پید اواری مناطق مختلف ، میتوان معلوماتی به دست آورد و نیز از چگونگی صنایع دستی ، کار گاههای بافنده گی ، معادن و شیوه بهره برداری از آن ، عادات و رسوم مردم و امثال آن ، اطلاع حاصل کرد .

۱ - منتهای قدیم فارسی ، نثر فارسی دری ، از انتشارات پوهنخی ادبیات ، ۱۳۴۲ ص ۹۳

آثار منشور این دوره از لحاظ تعداد زیاد نیست، با آنهم همین مقدار محدود
میتواند قوت زبان و ادبیات دری را در آن عصر نشان دهد. اینک در پایان
به معرفی آثار میپردازیم .

۱- مقدمه شاهنامه ابومنصوری :

مقدمه شاهنامه منشور ابومنصوری، قدیم ترین نثر مدون است. لیکن باری
بعضی از محققان «رساله در عقاید فقه حنفی» را قدیمترین نثر دری می انگاشتند.
مخصوصاً این نظر زمانی شیوع یافت که دکتر مهدی بیانی محقق ایرانی مطالبی
در معرفی و سرگذشت رساله در عقاید فقه حنفی نگاشت. این مقاله نخست
در مجله آرمغان لاهور و سپس در مجله دانشکده ادبیات تهران نشر شد. وی در آن
مقاله مدعی شد که گویا این رساله قدیمترین نثر دری است. به تاسی از تحقیق
وادعای وی بعضی از مستشرقان وعده پی از محققان اظهار داشتند که رساله
مذکور قدیمترین نثر دری است. (۱)

نسخه خطی این رساله متعلق به بیانی بوده و در احکام فقه حنفی توسط حکیم
ابوالقاسم بن محمد سمرقندی تصنیف شده و به خط محمد بن حافظ معروف
به خواجه محمد پارسا به سال ۷۹۵ هـ. استنساخ شده است. رساله مذکور شامل
سه بخش است، یکی مقدمه انشای خواجه محمد پارسا، دیگر متن، تصنیف
ابوالقاسم سمرقندی و سوم خاتمه، انشای خواجه محمد پارسا .

بیانی مدعی شده که متن این رساله قدیمترین نثر دری موجود است که تا کنون
به وجود آن اطلاع داریم، زیرا که جز آن قدیمترین نثر دری موجود، همان مقدمه

۱- بان ریپکار و دیگران، تاریخ ادبیات ایران، ص ۲۷۳؛

شاهنامه ابو منصور است که به سال ۳۴۶ هـ تألیف شده است و در صورتیکه به اتفاق مورخانیکه ترجمه احوال ابو القاسم سمرقندی را ضبط کرده اند وی در روز عاشورای ماه محرم سال ۳۴۳ هجری در سمرقند در گذشته است و با اشاره پی که مورخان به طول عمر وی کرده اند اگر این کتاب را در اواسط عمر تألیف کرده و مثلاً هفتاد سال زیسته و در چهل ساله گی آنرا انشا کرده باشد، تاریخ تألیف آن حدود سال ۳۱۵ هجری یعنی تقریباً ۳۵ سال قبل از خاتمه تألیف شاهنامه ابو منصور می شود و اگر نهایت احتیاط را روا داریم و تاریخ تألیف این کتاب را مقارن مرگ وی هم بدانیم باز چهار سال انشای آن بر شاهنامه ابو منصور مقدم می شود. (۱)

بیانی با تأسف می نویسد که نام این کتاب و امیر سامانی که به امر وی کتاب مذکور ترجمه شده، معلوم نیست و خود حکیم ابوالقاسم اسحاق سمرقندی در حدود سال ۳۲۰ هـ. متن عربی مؤلفه خویش را به زبان دری ترجمه کرده ولی اصل ترجمه دری آن از بین رفته و مطالب آن در کتاب خواجه محمد پارسا به خط وی نقل و استنساخ شده است.

پوها ند عبدالحی حبیبی با ارتباط به همین موضوع، مقاله بی به نشر سپرده و در آن خاطر نشان ساخته است که با پیدا شدن متن اصلی ترجمه کتاب «السواد الاعظم» اثر حکیم سمرقندی که نسخه خطی آن در موزیم کابل موجود است، اکثر آن احتمالات در تعیین قدیمترین نمونه نشر دری از بین می رود، طوریکه از مقدمه ترجمه دری کتاب بر می آید نام اصلی کتاب عربی «السواد الاعظم» بوده و ترجمه آن به زبان دری توسط خود حکیم صورت

۱ محمد معین برگزیده نشر فارسی، ۱۳۳۲، ص ۲ پاورقی

نگرفته، بلکه شخص نامعلومی آنرا در حدود هشتاد سال بعد از تألیف اصل کتاب عربی، در عصر نوح دوم سامانی به زبان دری گردانیده است؛ کتاب السواد الاعظم از قدیمترین تألیفات ائمه مذهب حنفی است که آنرا حکیم سمرقندی در حدود سال ۲۹۰ هـ. به زبان عربی در شرح شصت و یک یا شصت و دو مسأله کلامی (به قول حاج خلیفه در کشف الظنون) به امر اسمعیل بن احمد سامانی (۲۷۹-۲۹۵ هـ) در بخارا نوشت.

این حکیم سمرقندی قاضی سمرقند بود و از اصحاب و پیروان امام و متکلم معروف ابو منصور ماتریدیست که در عاشورای ماه محرم سال (۳۴۳) از جهان رفت و در گورستان معروف چاگردیزه سمرقند مدفون است.

چون متن عربی السواد الاعظم در عهد منصور دوم به زبان دری ترجمه شده و عصر امارت وی از ۳۶۶ تا ۳۷۷ هجری دوام داشت، بنا بر آن ترجمه کتاب مذکور در سال ۳۷۰ هـ تخمین میتوان زد شد (۱) درین صورت این ترجمه بعد از مقدمه شاهنامه ابو منصور و مقارن با ترجمه تاریخ و تفسیر طبری میشود. اما اهمیت آن در تاریخ ادبیات ازین وجه است که اکنون يك متن مکمل را که فراهم شده همان عصر سامانی است، در دست داریم.

پس از تذکر مطالب فوق بدین نتیجه میرسیم که رساله در عقاید فقه حنفی ممکن است انشای خواجه محمد پارسا و صورت محرف متن السواد الاعظم و یا ترجمه دری آن باشد و بدان سبب اقدم نثر دری، به حساب نمی رود و قدیمترین نثر دری همان مقدمه شاهنامه منشور ابو منصور است.

شاهنامه منشور ابو منصور از پر بهاترین آثار دوره سامانی است. این شاهنامه به فرمان ابو منصور بن عبدالرزاق طوسی سپهسالار خراسان (۲)

۱ پوهاند حبیبی، يك كتاب گم شده فارسی، مجله یغما شماره پنجم سال شانزدهم مردادماه ۱۳۴۲
۲ -- در باره شرح احوال او رجوع شود بهزین الاخبار طبع برلین ص ۴۱-۴۵-۵۱-۵۲
تاریخ بخارا ص ۹۶، نمونه سخن فارسی، داکتر مهدی بیانی ج ۱ بخش اول ص ۱

در بین سالهای ۳۳۰ - ۳۵۰ تحت رهنمایی وزیر او، ابو منصور المعمری از طرف چهار نفر دانشمند زر دشتی و مؤبدان پهلوئی شناسن تا لیف گردید. چنانکه معمری در مقدمه این شاهنامه بدینصورت مینویسد: «... آغاز کار شاهنامه از گرد آوریده ابو منصور المعمری دستور ابو منصور عبد الرزاق عبد الله فرخ، اول ایلدون گوید درین نامه که تا جهان بود مردم گرد دانش گشته اند و سخن را بزرگ داشته اند و نیکوترین یادگاری سخن دانسه اند. چه ایلدین جهان مردم بدانند بزرگوار تر و مایه دار تر و چون مردم کزوی چیزی نمایند پایدار بدان کوشد تا نام او بماند و نشان او گسسته نشود، چه (چو) آبادانی کردن و جایها استوار کردن دلیری و شوخی و جان سپردن و دانایی بیرون آوردن مردمان را به ساختن کارهای نو آیین... پس امیر ابو منصور عبد الرزاق مردی بود با فروخوش کام بود و با هنر و بزرگ منش بود، اندر کام روایی و بادستگاهی تمام از پادشاهی و ساز مهتران و اندیشه بلند داشت و نژادی بزرگ داشت و کار کلبله و دمنه و نشان شاه خراسان بشنید خوش آمدش از روزگار آرزو کرد تا او را نیز یادگاری بود اندرین. جهان پس دستور خویش ابو منصور المعمری را بفرمود تا خداوند کتب را از دهقانان و فرزانه گان و جهان دیده گان از شهرهای بیاوردند و چاکر او ابو منصور المعمری به فرمان او نامه کرد و کس فرستاد به شهرهای خراسان و هشیاران از آنجا بیاورد و از هر جای چون شاج پسر خراسان از هری، و چون یزدان داد پسر شاپور از سیستان، و چون ماهوی خورشید پسر بهرام از نیشابور و چون شاذان پسر برزین از طوس و هر چهارشان گرد کرد و بنشانند بفرز آوردن این نامه های شاهان... (۱) و بدین ترتیب کار تدوین شاهنامه ابو منصور معمری صورت گرفت.

شاهنامه ابو منصورى در وجود آمدن شاهنامه هاى بعدى و از آن جمله شاهنامه
فردوسى تاثير عميق دارد، چنانكه از مقدمه كار شاهنامه فردوسى بر ميايد كه
الروى بر شاهنامه ابو منصورى و ديگر روايات حماسى بنيا د شده است.

ابو منصور المعمرى بر اين شاهنامه منشور مقدمه يى نگاهت و قرار يكه از متن
مقدمه مذكور بر ميايد تاريخ اتمام آن سال ۳۴۶ هجرى بوده است. اين مقدمه
كه به مقدمه قديم شاهنامه نيز موسوم است، توسط شاهنامه فردوسى تاروز گارما
رسيده است و تا سال ۸۲۹ هجرى به حيث مقدمه شاهنامه فردوسى با آن تجليل شده
بود و در همين سال با يسنغر ميرزا ابن شاهرخ از تيموريان هرات، فرمان داد كه
مقدمه قديم را از شاهنامه بردارند و به جاي آن مقدمه ديگر بنويسند. اين مقدمه
جديد بنام مقدمه با يسنغرى نيز معروف است.

خلاصه مقدمه شاهنامه ابو منصورى يا مقدمه قديم شاهنامه فعلاً
قد پترين نثرزبان درى پس از اسلام ميباشد. از اين مقدمه نسخه ها يى در كتابخانه -
هاى بزرگ جهان موجود است.

۲- ترجمه تاريخ طبرى :

نام عربى اين كتاب موسوم است به (تاريخ الرسل والملوك لابى جعفر
محمد بن جرير الطبرى) متوفى به سال ۳۱۰ هـ كه ابو على محمد بن محمد بلعمى به امر
منصور بن زوح آنرا به زبان درى ترجمه كرد. طور يكه خودش در ينىمورد
گويد: و بدانكه اين تاريخ نامه بزرگت گرد آورده ابى جعفر محمد بن
جرير الطبرى رحمة الله كه ملك خراسان ابو صالح منصور بن زوح فرمان داد
دستور خو يش را ابو على محمد بن البلعمى كه اين تاريخ نامه را كه از آن پسر جرير
است، پارسى گردان هر چه نيكوتر، چنانكه از دروى نقصانى نباشد... پس رنج
بردم و جهد و ستم بر خو يشتن نهادم و اين را پارسى گردانيدم...» (۱)

۱- تاريخ بلعمى به تصحيح ملك الشعرا بهار، تهران، ۱۳۴۱ ص ۲۰۲

راجع به تاریخ ترجمه این کتاب اقوال مختلف است، اما مطابق تحریر
مجمّل التواریخ که به حقیقت نزدیکتر است و بهار (۱)، ریو (۲) آنرا
تأیید کرده اند، ترجمه تاریخ طبری به سال ۳۵۲ هجری صورت
گرفته است. (۳)

ترجمه تاریخ طبری شامل تمام متن تاریخ محمد بن جریر طبری
نیست، زیرا مترجم نام روایات و اسناد پیاپی را از آن حذف کرده و
مطالبی را راجع به تاریخ آریانای کهن و بعضی موضوعات دیگر از
خویشتن افزوده است. بدان سبب کتاب مذکور از شکل ترجمه برآمده و
رنگ تألیف را به خود گرفته است و بدین جهت گروهی از محققان آنرا
بنام تاریخ بلعمی میخوانند، هرمان اته مستشرق آلمانی درین خصوص
می نویسد: «اهمیت این کتاب که از لحاظ زبان و سبک به شیوه روان و
خوبش آیندی نوشته شده هنوز هم باقیست ولی از زمانیکه متن عربی به
دست آمد و طبع شد، تاریخ بلعمی مرجعیت خود را از دست داد زیرا مترجم
در آن تصرفاتی که گاهی از حد مجاز خارج میشود، به کار برده است.» (۴)
تاریخ بلعمی از مقدمه شاهنامه ابومنصورى بیشتر لغت عربی دارد و
لیکن از داشتن سجع و موازنه و مترادفات به عدد زیاد مبرا است. اگر
سجعی در آن وجود داشته باشد، صرف در فاتحه کتاب و جایهای بی مانند
آن میباشد و آن بغایت نادر است. (۵)

۱ - سبکشناسی، ج ۲ ص ۹

۲ - ریو فهرست نسخ خطی فارسی برتیش موزیم، ج ۱ ص ۴۹.

۳ - مجمّل التواریخ و القصص به تصحیح بهار، چاپ تهران ص ۱۸

۴ - هرمان اته، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه شفق ص ۲۸۰

۵ - سبکشناسی ج ۲ ص ۹

تاریخ بلعمی از قدیمترین نثر زبان دری است. اگرچه در مدت تقریباً هزار سال که از ترجمه آن سپری میشود، مانند سایر آثار ادبی از تصرفات نساخ و نقشنامی نویسنده گان و حاشیه نویسان بر کنار نمازیده است، باز هم از خلال کلمات و عبارات پراکنده و دست خورده، طرز تحریر شیرین هزار سال پیش به خوبی دیده میشود.

این تاریخ در باره وقایع مختلف از بدو آفرینش تا آغاز قرن سوم معلومات میدهد. سبک تحریر کتاب هر چند تا اندازه بی ترجمه نثر عربی است و خواه ناخواه در طرز و اسلوب دری تأثیر کرده است، با آنهم قلم مترجم سعی داشته تا نثر کلمات و لغات و شیوه زبان دری را از دست ندهد. بدین سبب کتاب مذکور از تاریخ بیهقی و کلیله و دمنه نصرالله از لغات و اصطلاحات عربی و حتی لغات مهجور زبان دری وارسته و نثر ساده و فصیح است.

از تاریخ بلعمی نسخه های متعدد خطی در کتابخانه های جهان وجود دارد. این کتاب در سال ۱۳۶۳ هجری در هیدوستان به طبع رسید. قرار اظهار ادوارد براون، هرمان زوتنبرگ در سالهای ۱۸۶۸ - ۱۸۷۴ میلادی ترجمه دری تاریخ طبری را در چهار جلد به فرانسوی ترجمه و در پاریس منتشر ساخت.

بهترین طبع تاریخ بلعمی در سال ۱۳۴۱ ه. به تصحیح ملک الشعرا بهار و به کوشش محمد بن پروین گنابادی صورت گرفت. در تصحیح این کتاب سه نسخه که تاریخ نخست ۱۰۸۷ و تاریخ دوم ۱۰۶۰ و تاریخ سوم ۸۵۲ هجری است، اساس قرار داده شده است و نیز برای این منظور از نسخه های متعدد خطی و چاپی ترجمه دری و نسخ چاپی عربی اصل کتاب استفاده و يك متن مکمل آن کتاب بدو مستداران ادب و تاریخ تقدیم شده است.

۲- ترجمه تفسیر طبری :

متن عربی این کتاب به جامع البیان فی التفسیر قرآن، موسوم و مؤلف آن جریر طبری است. ترجمه آن مقارن ترجمه تاریخ طبری و ظاهر آن به سال ۳۵۰ هجری توسط جمعی از علمای ماوراءالنهر به دستور ابو صالح منصور بن نوح سامانی صورت گرفته است. این ترجمه در چهارده مجلد بود و سپس آنرا هفت مجلد کردند. قدیمترین نسخه این ترجمه که فعلاً موجود است، در سال ۶۰۶ هجری استنساخ شده است. لیکن متأسفانه جلد چهارم آن مفقود است. یک نسخه ناقص این ترجمه در کتابخانه ملی پاریس که تاریخ کتابت آن پیش از سال ۶۲۴ و یک نسخه ناقص دیگر در کتابخانه موزه بریتانیا که تاریخ آن ۸۸۳ میباشند، موجود است.

قرار اظهار زر یاب خویی، تفسیری که فعلاً از محمد بن جریر طبری به دست است و درسی جزوه و ده جلد در مصر به طبع رسیده، به کلی غیر از آن چیز یوسب که بنام ترجمه تفسیر طبری به زبان دری موجود است و با تطبیق بین این دو، یعنی متن طبری و ترجمه دری حقیقت واضح میشود. در طبری چند روایت آمده که هیچکدام در سیاق حکایت و مطلب با ترجمه تطابق ندارند. علاوه بر آن تفسیر طبری پر است از مطالب مربوطه به صرف و نحو و لغت و روایات مختلف و استشادات از شعرای عرب و طرق متعدد روایات و قرائت و غیره که در ترجمه از آن اثری نیست. فقط گاهی داستانهایی که مربوط به انبیاء است و به مناسبتی در قرآن مجید به آن اشاره شده نقل گردیده است و این داستانهایم با متن طبری موافقت ندارد. (۱)

بنا بر آن باید گفت که علمای مترجم تفسیر را ملاک قرار داده و استنادهای دراز را از آن حذف کرده اند و از مأخذهای دیگر هم مطالبی داخل ترجمه

۱- محد معین، برگزیده نشر فارسی، حاشیه، ص ۳۷

نموده‌اند که در نتیجه کتاب از صورت ترجمه خارج و مانند تاریخ بلخی
شکل تألیف را به خود گرفته است.

۴- آثار ابوالمؤید بلخی :

یکی از آثار ابوالمؤید بلخی کتاب گرشاسب یا گرشا نامه است که
یکی از سرودهای هجایی در بنام «سرود آتشکده کرکویه» توسط آن به ما رسیده
است. این کتاب مأخذ گرشاسبنامه اسدی طوسی و یکی از کتب است که
در باره تاریخ باستانی کشور ما معلومات مفید و دلچسپی در برداشته و در تاریخ
سیستان فصلی ازین کتاب روایت شده است. (۱)

اثر دیگر ابوالمؤید وسوم به عجایب البلدان است. (۲) در این کتاب در
سالهای بعد تصرفاتی شده و حوادث سال ۵۶۲ هـ و شعبان سال ۶۰۶ هـ در آن داخل
گردیده است. (۳) از متن آن چنین برمی آید که ابوالمؤید آنرا برای ابوالقاسم
نوح بن منصور سامانی (۳۶۵-۳۸۷ هـ) گرد آورده است. تاریخ سیستان آنرا
کتاب عجایب بر و بحر و گاه بنام کتاب بلدان میخوانند و از آن مطالبی
نقل می‌کنند. (۴)

۵- آثار دیگر منشور دوره سامانی :

از جمله آثار یکی در دوره سامانی نگارش یافته است، یکی هم کتابی بوده
است از یک نویسنده ناشناس در جغرافیا که ظاهر آن برای امیر ابوالخارث

۱- تاریخ سیستان، به تصحیح بهار؛ ۳۵ صص ۳۸

۲- محمد معین، همان اثر، ص ۲۲

۳- سبکشناسی، ج ۲ ص ۱۹

۴- تاریخ سیستان با تصحیح بهار صص ۱۶-۱۷

محمد بن احمد از امیرای چغانی که بر جوزجان حکم میرا زنده نوشته شده و تالیف آن در سال ۳۷۲ هـ صورت گرفته است. (۱) این کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب است که از لحاظ زبان و ارائه موضوعات اقتصادی و اجتماعی اهمیت قابل توجه دارد. دانشمندان بزرگ چون بارتولد و بیوزورسکی در معرفی و توضیحات بسیاری از مطالب این کتاب خدمات زیادی انجام داده اند.

از همین دوران دور ساله بنام رساله استخراج در شناختن عمر و شش فصل راجع به استرلاب موجود میباشد که راجع به نجوم و چگونگی تاثیر آن بر آدم و عالم معلومات میدهد. مؤلف آنها شخصی بوده است بنام محمد بن ابوب طبری. تفسیر قرآن از قرن چهارم هجری از مؤلف ناشناخته و نیز کتابهای هدایت المتعلمین فی الطب از ابوبکر ربیع بن الخوینی بخاراوی که تقریباً به سال ۳۷۰ تحریر یافته و تفسیری بر کلابادی در تصوف و نیز کتاب الابنیه عن حقایق الادویه، نگارش موفق ابومنصور هروی که به عقیده بهارم و بو طبه دوران منصور بن زوح سامانی بوده (۲) و به قول محمد قزوینی تعیین تاریخ آن

۱- مقدمه هینورسکی بر حدود العالم، آکسفورد سلسله اوقاف گیب ۱۹۳۹ ص ۷

۲- بهار، سبکشناسی، ج ۲ ص ۲۴

غیرمقدور است، در اعداد آثار و رتبه‌ها ماننی به حساب میروند (۱). لیکن هیچ کدام خصوصیات ادبیات هنری را ندارد و تنها شاید از لحاظ بررسی مسایل دستوری و لغوی و موضوعات دیگر مورد توجه قرار گیرد.

از نویسندگان معروفی که چند عدد از آثار خویش را به زبان دری نگاشته و بخشی از زندگی شان تا پایان قرن چهارم هجری را بطه دارد و از آنان با پدر دور و غزنوی به تفصیل یاد آوری شود، ابوعلی سینا (متولد ۳۷۰) و ابوریحان بیرونی (متولد ۳۶۲ هـ) است. ابوعلی سینا در افسنه نزدیک خرمیسن از توابع بخارا تولد شد و در سال ۴۲۸ در همدان پدرود زنده گئی گفت. پدرش از بلخ بود و در محیط اجتماعی و سیاسی و اقتصادی بلخ پرورده شده بود به همان سبب ابوعلی یکی از فرزندان نامی بلخ به حساب میروند و آثار دری او از لحاظ زبانی و علمی قابل توجه است.

جامع العلوم ابوریحان بیرونی در خوارزم تولد یافت، در غزنه به فعالیت‌های علمی فنا ناپذیر خویش پرداخت و در همین شهر به سال ۴۴۳ هـ. چهره در نقاب خاک نهفت. بدان سبب وی نیز از دانشمندان بزرگ خراسان محسوب میشود.

آثار دری او نیز از لحاظ زبانی، شناختن رسوم و رواجها و مسایل علمی دارای اهمیت فراوان است.

این هر دو دانشمند را همچنان توجه بر آن بود که اکثر آثار خوبش را طبق رسم
معمول زمان به زبان عربی بنویسند. کتاب دانشنامه علایی ابن سیناء و التفهیم
بیرونی در قطار سایر آثار در آن دوران حاوی خصوصیات نشر دوره سامانی
و به سبک ساده و روشن است. (۱)



فهرست مأخذ

الف) دری و عربی :

- ۱- آذر بیکدلی ، لطفعلی بیگ ، آتشکده ، چاپ بمبئی
- ۲- آریانا دایرة المعارف ، کابل
- ۳- آسازا ، دستور جاماسب جی منوچهر جی جاماسب ، متنهای پهلوی با دیباچه ماهیار نوایی ، بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۵۰
- ۴- ابن الندیم ، ابوالفرج محمد ، الفهرست ، ترجمه رضا تجدد ، تهران ، ۱۳۴۳
- ۵- اته ، هرمان ، تاریخ ادبیات فارسی ، ترجمه دکتور رضا زاده شفق ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران ، ۱۳۳۷
- ۶- امیدی طوسی ، ابو نصر علی ، لغت فرس ، به تصحیح محمد پیروسیا قی ، تهران ، ۱۳۲۶
- ۷- الهام ، پوهاند محمد رحیم ، نقش افغانستان در ورود و انتشار زبان دری در هندوستان ، مجله ادب شماره ۳-۴ ، سال ۱۳۵۴
- ۸- انوری ، حسن ، اصطلاحات دیوانی در دوره غزنوی و سلجوقی ، تهران ، ۱۳۴۹
- ۹- براون ، ادوارد ، تاریخ ادبی ایران ، ترجمه علی صالح پاشا ، ج ۱ ، تهران

- ۱۰- بلعمی ، ابوعلی محمد ، تاریخ بلعمی ، به تصحیح بهار ، تهران ، ۱۳۴۱
- ۱۱- بهار ، محمد تقی ملک الشعراء ، سبکشناسی ، انتشارات امیر کبیر ، تهران ، ۱۳۳۳
- ۱۲- بهار ، محمد تقی ، ملک الشعراء ، ترجمه چند متن پهلوی به کوشش محمد گلین ، تهران ، ۱۳۴۷
- ۱۳- بیهقی ، ابو الفضل محمد ، تاریخ بیهقی ، چاپ نفیسی ، ۱۳۱۹
- ۱۴- پطر و شیفسکی ، اسلام در ایران ، ترجمه کریم کشاورز ، انتشارات پیام ، چاپ چهارم ، تهران ، ۱۳۵۴
- ۱۵- تاریخ سیستان ، به تصحیح بهار ، تهران ، ۱۳۱۴
- ۱۶- تاوادی ، زبان و ادبیات پهلوی ، ترجمه نجم آبادی ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۸
- ۱۷- ثعالبی ، ابو منصور عبد الملک ، غرر اخبار ملوک فرس و سیرهم چاپ زوتبرگگ ، پاریس ، ۱۹۰۰
- ۱۸- ثعالبی ، شاهنامه ، ترجمه محمود هدایت ، تهران ، ۱۳۲۸
- ۱۹- جانی ، عبد الرحمن ، بهارستان ، چاپ وین
- ۲۰- جامی ، عبد الرحمن ، نفحات الانس ، چاپ هند .
- ۲۱- جوزجانی ، منهاج السراج ، طبقات ناصری ، کابل ، ۱۳۴۲
- ۲۲- جامی ، سیف الدین ، آثار الورداء ، به تصحیح جلال الدین حسینی .
- ۲۳- حبیبی ، عبدالحی ، تاریخ مختصر افغانستان ، کابل ، ۱۳۴۶
- ۲۴- حبیبی ، عبدالحی ، زبان دو هزار سال قبل افغانستان یا ماد زبان دری ، کابل ، ۱۳۴۲
- ۲۵- حبیبی ، عبدالحی ، صندوق جواهر ، مجله ادب ، سال ، ۱۳۴۶
- ۲۶- حدود العالم ، با مقدمه مینورسکی ، چاپ اوقاف گیت ، ۱۹۳۹

۲۷ - خانلری ، پرویز نائل ، تاریخ زبان فارسی ، بنیاد فرهنگ ایران ،
چاپ سوم ، تهران ، ۱۳۵۰

۲۸ - خاوری ، اسدالله و دیگران ، سه گفتار در زمینه ادب و تاریخ ایران ،
انتشارات دانشگاه پهلوی ، شیراز ، ۱۳۴۸

۲۹ - خوارزمی ، ابی عبدالله محمد ، مفاتیح العلوم ، ترجمه دری حسین -
خدیو جم ، تهران .

۳۰ - دارمستتر ، جیمس ، تاریخ تلفظ و صرف پښتو ، با تعلیقات پوها ند حبیبی ،
کابل ، ۱۳۵۶ .

۳۱ - دارمستتر ، جیمس ، و زند یاد اوستا ، ترجمه موسی جوان ، تهران ، ۱۲۴۲ ،

۳۲ - دقیقی ، ابو منصور محمد ، دیوان اشعار ، به کوشش محمد دبیر سیاقی ،
تهران ، ۱۳۴۷۷

۳۳ - دل آچار ، زبان وز با شناسی ، انظر ۵ ، ۱۹۶۸

۳۴ - دیا کوزف ، اشکانیان ، ترجمه کریم کشاورز ، انتشارات پیام ، تهران ، ۱۳۵۱

۳۵ - دینوری ، ابوحنیفه احمد ، اخبار الطوال ، به اهتمام ولادیمیر -
گیرگاس ، لیدن ، ۱۸۸۸

۳۶ - دین محمد ، دستور پهلوی ، پنجاب ، ۱۹۳۴

۳۷ - رودکی ابو عبدالله جعفر ، آثار منظوم تحت نظر براگینسکی ، مسکو

۳۸ - ریپکا ، یان و دیگران ، تاریخ ادبیات ایران ، ترجمه عیسی شهابی ،
تهران ، ۱۳۵۴

۳۹ - سمرقندی ، دولتشا ، تذکرة الشعرا ، به اهتمام ادوارد براون ، چاپ لیدن

۴۰ - سیستانی ، سرود آتشکده کرکوی ، مجله آریانا ، سال ۱۳۴۵ ، دوره

۲۴ ، شماره - ۲۶۸

- ۴۱- شجیعی، پوران، منظومه‌های درباری ایران، اصفهان، ۱۳۴۹.
- ۴۲- صفا، ذبیح‌الله، حماسه‌سرایی در ایران، چاپ اول، تهران، ۱۳۲۴.
- ۴۳- صفا، ذبیح‌الله، علوم عقلی در تمدن اسلامی، دانشگاه تهران، ۱۳۳۱.
- ۴۴- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، تهران، ۱۳۳۸.
- ۱۳۴۲ و
- ۴۵- طبری، ابوجعفر محمد، تاریخ طبری، سلسله سوم، چاپ لیسن.
- ۴۶- طبری، احسان، برخی بررسیها در باره جهانبینیها و جنبشهای اجتماعی ایران، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۴۸.
- ۴۷- طوسی، ادیب، بحثی در باره زبان فارسی، مجله آرمغان، سال ۱۳۵۳، دوره ۴۳، شماره یک.
- ۴۸- عطار، شیخ فریدالدین، الهی نامه، چاپ استانبول.
- ۴۹- عوفی، سیدالدین محمد، لباب الالباب، طبع براون و نیز، به کوشش سعید زفیسسی، تهران، ۱۳۳۵.
- ۵۰- فردوسی، ابوالقاسم حسن، شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۶.
- ۵۱- فردوسی، داستان رستم و سهراب، با مقدمه و توضیح مجتبی مینوی، انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی، تهران، ۱۳۵۲.
- ۵۲- فضل‌الله، رشیدالدین، جامع التواریخ، به کوشش محمد تقی دانش-پژو و مدرس رضوی.
- ۵۳- قزوینی، محمد، بیست مقاله، تهران، ۱۳۳۳.
- ۵۴- کای بارو دیگران، دیانت زردشتی، ترجمه فریدون وهمن، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۸.
- ۵۵- گردیزی، ابوسعید عبدالحمی، زین الاخبار، به تصحیح پوها زنجبیلی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷.

- ۵۶- گورکی ، ما کسیم ، ادبیات از نظر گورکی ؛ ترجمه ابو تراب باقرزاده ، انتشارات روز ، چاپ دوم ، تهران ، ۱۳۴۷ .
- ۵۷- گویوا ، راستار ، دستور زبان پارسی میانه ، ترجمه ولی الله هادان ، بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۳۷
- ۵۸- لسترنج ، جغرافیای تاریخی خلافت شرقی ، ترجمه محمود عرفان ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران ، ۱۳۳۷
- ۵۹- مجمل التواریخ والقصص ، تهران ، ۱۳۱۸ ،
- ۶۰- محجوب ، محمد جعفر ، سبک خراسانی در شعر فارسی ، تهران ، ۱۳۵۰
- ۱۶ محمد بن منور ، اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید ، به تصحیح ذبیح الله صفا ، انتشارات امیر کبیر ، تهران ، ۱۳۳۱
- ۶۲- مستوفی ، حمد الله ، تاریخ گزیده ، به اهتمام ادوارد براون چاپ لندن
- ۶۳- مسعودی ، ابوالحسن علی ، التنبیه والاشراف ، چاپ لندن و ترجمه دری ابوالقاسم پاینده ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران ، ۱۳۴۹
- ۶۴- مسعودی ، ابوالحسن علی ، مروج الذهب ، چاپ باریه دومینار ، پاریس
- ۶۵- معین ، محمد ، فرهنگ پارسی ، تهران ، ۱۳۴۲
- ۶۶- معین ، محمد ، نثر فارسی ، تهران ، ۱۳۳۲
- ۶۷- مقدسی ، شمس الدین ابو عبد الله محمد ، احسن التقاسیم فی معرفت- الاقالیم ، لندن ، ۱۹۰۶
- ۶۸- مقدم ، مهدی ، چند نمونه از متن نوشته های باستان ، ایرانکود ، تهران ، ۱۳۴۶
- ۶۹- منظومه درخت آسوریک ، به کوشش ماهیار زوایی ، بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۴۶

- ۷۰ - میرزا یوسف، عبدالغنی، ابو عبدالله رودکی، متالین آباد، ۱۹۵۸
- ۱۷ - ناصر خسرو، ابومعین، سفرنامه، برلین، ۱۳۱۱
- ۷۲ - ندوشن، محمدعلی اسلامی، اسفند یا وراز روین تنی، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال ۱۹، شماره های ۳-۴
- ۷۳ - نظامی عروضی سمرقندی، ابوالحسن نظام الدین احمد، چهار مقاله به کوشش محمد معین، تهران، ۱۳۳۳ و به اهتمام محمد قزوینی، برلین، ۱۳۴۵
- ۷۴ - زعمانی، شبلی، شعر العجم، ترجمه فخر داعی گیلانی، تهران، ۱۳۳۵
- ۷۵ - نفیسی، سعید، پیرامون تاریخ بیهقی، تهران، ۱۳۳۲
- ۷۶ - نفیسی، احوال و اشعار رودکی، تهران، ۱۳۰۹-۱۳۱۹
- ۷۷ - نفیسی، ماه نخب، تهران، ۱۳۴۷
- ۷۸ - نفیسی، نثر فارسی در قرن چهارم، مجله ارمغان، شماره اول
- ۷۹ - نفیسی، آثار گمشده ابوالفضل بیهقی، تهران، ۱۳۱۵
- ۸۰ - نگهت سعیدی، محمد نسیم، دوره ها و مکتبهای شعر فارسی افغانی، مجله ادب، سال دهم ۱۳۴۱، شماره اول
- ۸۱ - نگهت سعیدی، متنهاي قدیم فارسی دری، از انتشارات پوهنځي ادبیات پوهنتون کابل، ۱۳۰۲
- ۸۲ - نگهت سعیدی، شیوه ها و دوره ها - ای نثر فارسی، مجله ادب، سال دهم ۱۳۴۱، شماره چهارم
- ۸۳ - زوایی، امیر علیشیر، مجالس النفايس، ترجمه حکیم محمد شاه به اهتمام علی اصغر حکمت
- ۸۴ - زولد که، تیودور، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۰۵

۸۵- نوید، ابوالقاسم حبیب‌الهی، عمارة مروزی، مجله یغما، سال ۱۳۵۴،

شماره دوازدهم

۸۶- یار شاطر، احسان، زبانها و لهجه‌های ایرانی، مقدمه لغتنامه دهخدا،

شماره مسلسل ۴۰

۸۷- یشتها، گزارش پور داود، چاپ دوم، تهران ۱۳۴۷

ب (انگلیسی):

88- Arberry, A.J. Classical Persian Literature London, 1967.

89- Boyce, Mary, The Manichean Hymn Cycles in Parthian, London, 1954.

90- Brown, Edward, Literary History of Persia, London, 1902

91- Gershevitch, A Grammar of Manichean Sogdian Oxford,

1954.

92- Ishaq M. Daqiqi The Precursor of Firdusi Indo - Iranica Vol. 2, 1967.

93- Kent, R. Old Persian, American Oriental Society, - New -Hayen ,Connecticut, 1953.

94- Mackenzie, D. H. A. Aconcise Pahlavi Dictionery, London, 1971

95- Reichelt, Hens, Avesta Reader, Berlin, 1968.

96- Rieu, Catalogue, of The Persian Manuscripts in The British Museum, London, 1936

97- Yan Rypka, History of Iranian Literature Hollaned, 1986.

درستنامه

| درست | فادرست | سطر | صفحه |
|----------------|----------------|-----|------|
| انگروه | انگدمینو | ۱۱ | ۴ |
| دوره‌ها | دورها | ۱۵ | ۹ |
| <i>yasna</i> | <i>yusna</i> | ۱۴ | ۱۵ |
| <i>yajna</i> | <i>yugna</i> | ۱۵ | ۱۵ |
| <i>yazashn</i> | <i>yagahon</i> | ۱۶ | ۱۵ |
| خیر | حیر | ۷ | ۱۶ |
| برای | بری | ۷ | ۱۶ |
| پشتها | پشته‌ها | ۱۴ | ۱۷ |
| ۴ | ۳ | ۱ | ۱۹ |
| <i>franco</i> | <i>franeo</i> | ۱۱ | ۲۱ |
| زیرا | زیرات | ۱۴ | ۲۲ |
| بهار | بهار | ۲۰ | ۲۴ |
| (۳) | (۴) | ۷ | ۲۵ |
| (۴) | (۵) | ۱۲ | ۲۵ |
| (guf) | (Rug) | ۲۳ | ۲۵ |

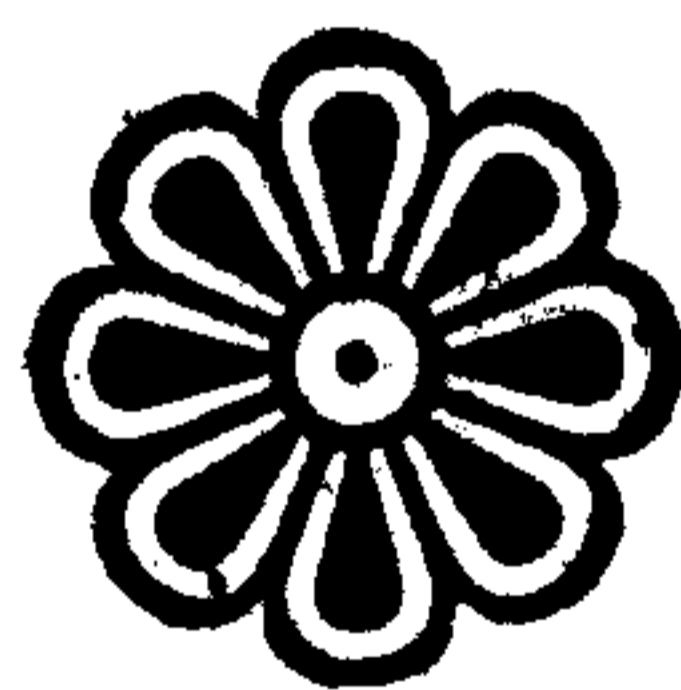
| درست | نا درست | سطر | صفحه |
|----------------------|----------------------|-----|------|
| freshtag | Dresheg | ۱۵ | ۲۶ |
| زبانهای | زبانهای | ۵ | ۲۷ |
| Tukhri | Takhri | ۶ | ۲۷ |
| dazaaiti | dadaaiti | ۶ | ۲۸ |
| ایران کرده | ایران کرده | ۱۸ | ۲۸ |
| همان اثر | همان اثر | ۲۲ | ۲۹ |
| گفته شده | گفته شده | ۱ | ۳۲ |
| ابیات | ادبیات | ۱۵ | ۳۳ |
| (۱) | (۴) | ۱۲ | ۳۸ |
| ۱ | ۴ | ۲۱ | ۳۸ |
| کاب | کاب | ۲۰ | ۴۱ |
| التقاسیم | التقاسیم | ۲۲ | ۴۱ |
| الاقالیم | الاقالیم | ۲۲ | ۴۱ |
| چاپ چهارم | چاپ سوم | ۲۲ | ۴۳ |
| ذبیح الله | ذبیح الله | ۲۲ | ۴۴ |
| گوی | گوی | ۱۵ | ۴۷ |
| آمده | آمده | ۲۰ | ۴۹ |
| گسترانیده | گسترانیده | ۴ | ۵۳ |
| ابن العباس | ابن العباس | ۱۷ | ۵۳ |
| ابن العباس | ابن العباس | ۳ | ۵۴ |
| گسترانیده بجز دو فصل | گسترانیده بجز دو فصل | ۵ | ۵۴ |

| صفحه | بسطر | تادرس | درست |
|------|------|---------------|---------------|
| ۵۴ | ۵ | درعالم بدین | درعالم بدین |
| ۵۴ | ۸ | تأمل | تأمل است |
| ۵۵ | ۶ | عروض | عروضی |
| ۵۷ | ۲ | مرزانی | مرزانی |
| ۵۷ | ۴ | نفس | نفسی |
| ۵۸ | ۱ | تعیین | تعیین |
| ۵۸ | ۴ | تدرج | تدریج |
| ۵۹ | ۱۸ | چندن | چندن |
| ۵۹ | ۲۲ | مجامع | مجامع |
| ۶۲ | ۶ | شاهای غرجستان | شاهای غرجستان |
| ۶۲ | ۱۸ | لشکرکیشها | لشکرکیشها |
| ۶۳ | ۱ | یندودمان | این دودمان |
| ۶۳ | ۷ | میدهم | میدهم |
| ۶۶ | ۱۲ | فروش | فروشی |
| ۶۹ | ۲ | مسوجات | منسوجات |
| ۹۱ | ۱۴ | اوحنیفه | ابوحنیفه |
| ۹۲ | ۷ | رام لیشت | رام لیشت |
| ۹۴ | ۱۴ | ج تا وادیا | ج تا وادیا |
| ۹۶ | ۱۹ | تا وادیا | تا وادیا |
| ۹۶ | ۱۵ | حماس | حماسی |
| ۹۹ | ۱ | موچدان | موبدان |

| درمیت | نادرست | سطر | صفحه |
|-----------------------|------------------------|-----|------|
| وزو گشت | گشت وز | ۴ | ۱۰۹ |
| بزی | بری | ۵ | ۱۰۹ |
| آندو گر گانی و دورازی | آندو گر گانی از ردوی | ۲۰ | ۱۱۰ |
| از تاریخ ورود | از تاریخ ورود | ۳ | ۱۲۱ |
| ۲۹۵ - ۳۰۱ هـ | (۲۹۵ - ۳۰۱ هـ) | ۶ | ۱۲۱ |
| سال ۳۲۶ هـ | سال ۲۶۳ هـ | ۱ | ۱۲۴ |
| اینک مدحی | اینک مدعی | ۸ | ۱۲۹ |
| لفظ همه | لفظ می | ۸ | ۱۲۹ |
| جر یرم به شعر | جر یرم شعر | ۹ | ۱۲۹ |
| ۲ - منظومه | ۳ - منظومه | ۲۱ | ۱۳۰ |
| و رامین | وراین | ۱ | ۱۳۱ |
| خروار | خرورا | ۸ | ۱۳۱ |
| مجالس النقایس | مجالس النقایس | ۲۲ | ۱۳۲ |
| Jan gay | gan gay | ۸ | ۱۳۳ |
| دهخدا | دهخدا | ۶ | ۱۳۴ |
| فبید | بنیز | ۴ | ۱۳۸ |
| همان اثر ج ۱ ص ۴۰۴ | همان اثر ج ۱ ص ۳۶۵ | ۱۹ | ۱۴۱ |
| همان اثر ج ۱ ص ۴۰۷ | همان اثر ج ۱ ص ۳۶۷ | ۲۱ | ۱۴۳ |
| بو شکور | ابو شکور | ۱۹ | ۱۴۳ |
| طبع بر اون ج ۱ ص ۸۱ | به کوشش دکتر معین ص ۸۳ | ۱۹ | ۱۴۴ |
| بس | س | ۱۷ | ۱۴۴ |

| صفحه | سطر | زاد درست | درست |
|------|-----|-------------------|---|
| ۱۴۴ | ۱۹ | همان اثر ج اص ۳۶۴ | همان اثر ج اص ۱۰۲ |
| ۱۴۵ | ۱۵ | تاریخ ادبیات | تاریخ ادبیات در |
| | | در ایران ج ۱ | ایران ج ۱ ص ۳۷۰ |
| ۱۴۶ | ۱۸ | ۱۳۶۲ | ۱۳۴۶ |
| ۱۴۸ | ۲۰ | زامة | نافه |
| ۱۵۰ | ۱ | به اهتمام نفیسی | لیکن در لباب الالباب به اهتمام نفیسی |
| ۱۵۱ | ۱۳ | اورا جمعی | نام اورا جمعی |
| ۱۵۵ | ۱۶ | پیکار باد | پیکار بود |
| ۱۵۶ | ۱۹ | پپاداشی | به پاداش |
| ۱۵۹ | ۱۸ | سپک | سبک |
| ۱۶۲ | ۱۳ | رد آورنده گان | گرد آورنده گان |
| ۱۶۳ | ۸ | بسی | پسی |
| ۱۶۴ | ۱۱ | Koensar | Kofsar |
| ۱۶۵ | ۱۵ | گنجا نیده است | گنجا نیده شده است |
| ۱۶۵ | ۱۶ | رویات | روایات |
| ۱۶۶ | ۱۸ | حاصل پیام | حامل پیام |
| ۱۶۶ | ۲۲ | براده شی | بدادش |
| ۱۸۲ | ۷ | میشارد | میشمارد |
| ۱۸۲ | ۹ | از نظامی عروضی | نظامی عروضی |

| صفحه | سطر | بازرسی | درست |
|------|-----|----------------|----------------|
| ۱۸۲ | ۲۰ | همان اثر جاج | همان اثر جاج |
| ۱۸۸ | ۴ | مغروض | مغروض |
| ۱۸۸ | ۱۲ | رو باعی | رو باعی |
| ۱۹۵ | ۱ | آن صافی | آن صافی |
| ۲۰۰ | ۲۲ | جمله‌های جاجیز | جمله‌های جاجیز |
| ۲۰۱ | ۳ | قیاس | قیاسی |
| ۲۰۶ | ۶ | دانسه | دانسته |
| ۲۱۰ | ۳ | ۳۵۰ | ۳۵۲ |
| ۲۱۱ | ۴ | گرشای زامه | گرشای سپینامه |



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**